

مزار پر نور  
آخند زاده سيف الرحمن (رح)

غلام حضرت غلام (رح)

فيسبوك Haji Ajab Khan

يا الهی به وسیله و به برکت جمع الانبیانک و اولیائک و ثله ما کان عندک حق حب علی قلوبنا و کاسه شراب مَحَبَّتِک علی سایر قلوب  
 ورثه محبوب محمد مصطفی شیخ المشایخ قیوم زمان حضرت آخند زاده سيف الرحمن پیر ارجی خراسانی امام اولیائک و زاکرین  
 والخاشعین و العاملین و العارفين الواصلین و الکاملین و المکملین و امام شریعت و طریقت غوث ، بحر العرفانی و اشهب زمانی و عارف  
 یزدانی و دوریشه سبحانی و سکن بین العارفين و الزاهدين و الصابرين و قاتعین والشاکرین و المشاهدين و المتواصلین و المراقبین و  
 المحققین و سلسله های سائر القلوب مشایخ طریقه نقشبندیه و چشتیه و الفادریه و السرورديه طریقت الصوفیه المحققین الکاملین  
 الذین سائر مشایخ هم ورثه محبوب محمد مصطفی دو قسم وجود دارد عقاید 1- عقاید دین حق مسلمین مقبوله مقبوله و عقاید باطل  
 ملحدین مردوده مردودی- یا الهی اعصمینی من الشر الفتنه الکافرین و الکافرات و المنافقین و المنافقات و الفاسقین و الفاسقات و  
 الفاجرین و الفاجرات و الجابرين و الجابرات و المستکبرین و المستکبرات و الظالمین و الظالمات و الحاسدين و الحاسدات و النعین  
 و النعيدات و النفاق و النفاق و ذاب الذی و ساطن و ساطن و ساطن و ساطن و ساطن و ساطن و ساطن و ساطن و ساطن و ساطن و ساطن و ساطن  
 سُنکرین مُرْتَد دین زانیه را بکشد.

ترتیب کننده حاجی عجب خان ولد عبدالسلام نقشبندی سیفی و حنفی (قوم احمدزی) تقریر مشهور به اسم ناقد غلام حضرت غلام در عقاید حق المسلمین اهل  
 السنه و الجماعة به مثل غسل است اما عقاید باطل اهل خوارج و قدریه ، جبریه و بیروان و هایان ، داعشیان به مثل زهر حل است ، 8 جی بی سیجوری کارت  
 در دو کان غذا برای خدمت به مسلمانان حاضر بوده و اشرف غنی بعد از وقوع حمله انتحاری خونین شبه شب مورخ 16 سنبله 1398 در هتل عروسی شهر دبی  
 اعلان نمود اگر داعشیان را در هر جای که دیدید فوراً اطلاع آژرا برسانید و این خدمت به عام مسلمین و به امت رحمة للعالمین است.

## فهرست مکتوبات

مکتوب 44 صفحه کتاب 10 به مطابعت سنت سنیه ابن نوازند به مطابعت شریعت رضیه و سرفراز سازند امروز عمل قلیل و مقرون به تصدیق حقیقت دین است به عمل کثیر بر میدارند اصحاب کهف این همه درجات که یافته اند به واسطه یک حسنه است و آن هجرت بود از دشمنان حق سبحان و تعالی.

مکتوب 75 صفحه کتاب 62 شریعت محمد مصطفی (ص) از تمام شریعت ها گذاشته جامعه است و این شریعت موفق عمل کردن از تمام شریعت ها موافق عمل کردن است شریعت محمد مصطفی (ص) تصدیق کننده در تمام امت ها بهتر است و آن شریعت موافق عمل نکردند و آن در شریعت تکذیب کننده از تمام امت ها است.

مکتوب 165 صفحه کتاب 47 صاحب شریعت متابعت کردن و در آن شریعت همراهِ مخالفین عداوت و بغض و سخن کردن و طلب سعادت اهل شریعت علماء و صالحان تعظیم و عزت کردن حق است و هر کسی که شریعت جاری کردن بکار است و هر کی یک بدعت تعظیم کردن گویا اسلام انداختن همراهِ کفر و منافقین کمک کردن است.

مکتوب 80 صفحه کتاب 71 از جمله 73 فرقه ها یک فرقه ناجیه که اهل سنت و الجماعت فرقه است و 72 فرقه هر کدام دعوی شریعت تابع داری دارد و پیغمبر (ص) فرمان صادر کردند الذین هم علی ما انا علیه و اصحابه لا تجتمع امتی علی الضلاله ترجمه جمع نمیشود به گمراهی اگر جمع شوند من از آن بیزار هستیم آن از من بیزار است آن خوارج و منزلیه و شیعه.

مکتوب 186 صفحه کتاب 71 تابعداری سنت و از بدعت دور گشتن خیر البشر و در خلفای راشدین زمان نبوده و در آن وقت رسانی ایمان یاد نموده به مثل صحابه صادق شان داشته در وقت ضعیف ایمان بدعت و هر بدعت گمراهی و ضلالت است و هر بدعت به زد سنت ختم کننده است.

مکتوب 255 صفحه کتاب 63 سنیه زنده کردن و بدعت دور کردن و محبوب محمد مصطفی (ص) در سنت و یک سنت زنده کردن صد شهید را اجر دارد و منکر نا

مرضیه بدعتین ختم کردن و سنت و بدعت هر دو قسم یک دیگر ضد است و نزد محبوب مقبولو هو مقبوله و هر بدعت عمل شیطانی مردود هومردوده.

مکتوب 268 صفحه کتاب 138 و آن علم که علما وراثت انبیاء در دو قسم علم آمده نصیب وی شده یک شان احکام شریعت است و دوم علم اسرار طریقت مقام ولایت است عالم وارث آن شخص است و آن عالم دو قسم علم حصه ندارد و یک حصه دادر و آن را نیم عالم گفته میشود و رحمه اللعلمین هم نبی بود هم ولی بود.

مکتوب 267 صفحه کتاب 137 اسرار دقایق نه خودشان امام ربانی مجدد الفسانی مشرف بود و از آن کم اندازه هم به ظهور منید باد بلک رمز و اشارت نموده متعلق گفتار نموده و آن اسرار چراغ نبوت است و ملانکه علین به آن مقام ولایت شریک است به آن علوم معارف فیضان میشوند و هر نا اهل و ناکسی خبر ندارد.

مکتوب 266 صفحه کتاب 104 اهل السنه و الجماعت و عقاید گلامیه از طرف مشایخ عقاید ماترید موفق است و عقاید فلسفی رد کردن و اهل فلسفی مزمت و خرابیه بان کردن و آن ملحدین وزندیقین و مرتدین و نام نهاد صوفیه نه پایده گمراه شده و بعضی احکام نماز تعلق دارد باز هم گمراه میشود.

مکتوب 33 صفحه کتاب 92 نام نهاد خراب علما در دنیا محبت گرفتار است و علم ذریعه دنیا حاصل کردن وسیله جور کردن خراب از تمام مخلوق جان خودبهنتر و در حقیقت دزد های دین است عالمان بی عمل در دین پیشوای ما است و مخلوق جان بهتر خیال میکند و علما بخاطر محبت دنیا به مخلوق فایده رسانده اما خود نفع نمیبرد آخر فاسق فاجر میشود.

مکتوب 53 صفحه کتاب 26 نام نهاد خراب علما سود اختلاف در جهان سبب تباهی باعث است و علما عقاید حق بهتر عالم در تمام جهان در از انسانها بهتر است و عقاید باطل علماء بدتر عالم در تمام جهان در انسان ها بدتر است و یک شخص بزرگ ابلیس لعین دید فارغ نشسته بود و گفت که من علما بی عمل را تربیه نموده و خودم راحت هستم.

مکتوب 48 صفحه کتاب 20 آن علما تعظیم به کار است که عمل شریعت را قایم نگه داشته باشد سید الانبیاء وسیله بالای دشمنان فتح نصیب میشود و روز قیامت در

باره شریعت سوال و جواب میشوند و در باره تصوف هیچ نوع سوال و جواب نمیشود و حکم شریعت به جا آوردن و جنت داخل شدن و دوزخ نجات دادن است.

مکتوب 285 صفحه کتاب 39 سیما و رقص وجد احکام در بعضی معارف به روح تعلق دارد به الله راست مستقیم راهی هدایت و سماع وجد رحمانی بهتر به ذاکرین فایده مند است به خاطر شخصی که ارباب قلوب و سیر الی الله قطع کردن و بقا بالله تعلق دارد بعداً جذب قی عنایت فرماید و جذب به راستی انسان میسر میشود.

مکتوب 62 صفحه کتاب 40 جذب سلوک بلکه منزلی سلوک اصل مقصود است تمام تعریف بخاطر الله است و آن شخص برگزیده سلام باشد طریقه اصول الی الله دو جز است یک جذب و سلوک و دوم عبادت تصفیه و تزکیه اول اصلی مطلب جذب نیست و اصل مطلب سیر فی الله در اصل مقصود و مطلوب و رضا الله است.

مکتوب 287 صفحه کتاب 53 و جذب سلوک هر دو مقامات و مناسب به الله تعالی از حمد و ثنا است الله در مابین ذاکرین هدایت کردن اگر هدایت الله نمی بود هرگز هدایت به دست من نمی بود و بی شک اشخاص ذاکرین از طرف رسولان حقیق خیر دارد و همراه کرده بلکه تا روز قیامت حاضر هستم.

مکتوب 23 صفحه کتاب 56 پیر ناقص بیعت طریقت گرفتن منع است پیر ناقص با کافر مشابه است و ناقص طریقه اخذ کردن طریقه ناقص رفتار کردن آن اشخاص هوا تابعی و حرص ملحدین است و ناقص در حال باطل چیز درک ندارد و در باطن شما از روشنی نمی باشد.

مکتوب 61 صفحه کتاب 38 شیخ کامل و مکمل بیعت کردن پیر ناقص خلاص کردن و در حقیقت پیر ناقص مطلب حاصل کردن منع است که خود شان مریض باشد دیگران را چگونه علاج کنند و حرف ناقص خودش در باره تداوی ناقص است که شخص خیال میکند که مرض جور شود بلکه از بد بدتر لیکن مضرت عقاید باطل در بدن پیدا میشود.

مکتوب 101 صفحه کتاب 102 در باره آن اشخاص که کامل و ناقص خیال میکند و اعتراض میکند جاهل مخلوق گمان جهالت میکند که نفس اماره و نفس مطمئن

تصور میکند و اما در احکام به مطمئن خیال میکند و فرق میان کافر و پیامبر را نمیتواند و از کمالات نبوت انکار نموده و در حق من از منکرین خلص کند.

مکتوب 83 صفحه کتاب 76 ظاهر و باطن جمیعت در شریعت و حقیقت هر دو جمع میشود ظاهر شان روشنی شریعت مستقیم شده و باطن همیه حق تعالی ثابت قدم باید باشد اگر کدام نیکبخت هر دو علوم مشرف کند در حالیکه انسان نمیتواند هر دو ظاهر و باطن را تفکیک کند.

مکتوب 84 صفحه کتاب 77 شریعت و حقیقت یک به دیگر عین است و مرتبه عین الیقین شدن علامت مقام معارف علوم شرعیه مطابق کنند و مقصود در شریعت و حقیقت در یک به دیگر عین است و در حقیقت یک به دیگر جدا نیست و فرقه صرف اجمال و تفصیل و کشف الاستدلال روشن شریعت موافقت ظاهری معلوم میشوند.

مکتوب 190 صفحه کتاب 76 دوام ذکر الهی بالای شان حرص کند تمام وقت ذکر الهی دوام داشته باشد و یک لحظه هم غفت جایز نیست الله تعالی حمد در الله احسان است طریقه ذکر اختیار کردن بلند بارگاه طرف ذکر کردن چاره نیست و قل حضور یک توتّه گوشت است آنرا صالح باشد تمام بدن صالح است.

مکتوب 163 صفحه کتاب 43 بیان اسلام و کفر یک به دیگر زد است هر دو زیدین یک عزتمند و دوم شان خوار و ذلیل میباشد اصل حقیقت و سعادت دو جهان فقط تا بعداری سابطه و بسته ست و محبوب محمد مصطفی (ص) متابعت اسلامی احکام به جا آوردن و رواج کفر از بین بردن و یک ثابت کردن و دوم رد کردن میشود.

مکتوب 276 صفحه کتاب 25 بیانات محکّمات و مشابّهات علمای راسخین حق تعالی در کتاب خود دو قسم فرمان صادر کرده یک محکّمات دوم مشابّهات اول قسم علم شریعه احکام است و دوم قسم حقایق اسرار علم مخزن است و آن اسرار تاویل در علمای راسخین به غیر به دیگر اشخاص خبر ندارد.

مکتوب 289 صفحه 75 بیان الله تعالی حمد است و در قضاء قدر اسرار به خاص مسلمان ظاهر کردن و عوام مسلمان آن اسرار نشان ندادن که در راه گمراه نشود

و راه راست بی راه نشود و اکثر خلق حیران و گمراه میشوند و مثل که اکثر دیده  
میشود که خیال باطل هم غالب است و جبر قائل است.

مکتوبات امام ربانی عهد استثنائی (روح آن کتاب است که گروهی که به انبیاء و اولیای قابل باشد این مکتوب برای است سزاوارست قبول، اشخاص جامع اکالات مثل مثل است. مکتوب  
165-75-44 اشخاص بدعتی و جهالت و کمزوری است.

اول هم اسلام غریب بود و آخر زمان هم اسلام غریب شود اول اسلام غریب بود و هر طرف زلالت و کمزوری کفر بود و هر طرف نوشیدن شراب بود هر طرف قتل و زناکاری نمود  
میگردد و هر طرف صدای شرک بدعت بود و هر طرف جنگ و دشمنی به اصحاب کرام بود و سرکشان دین نیامد بودند

خارج کیست قانون شریعی و حکومت شریعی نبوت کننده را میگویند به مثال حضرت عمر فاروق خلافت شان خارج نبوت کردند حضرت عمر فاروق به شهادت رسانیدند خلافت شان  
ختم نمودند حضرت عثمان غنی و حضرت علی شیر خدا را نبوت و شهادت رسانیدند. و علامه در آخر زمان مردمان که اذاعت توحید و اله و ایل قرآن و حدیث مشهوره غیر متقدمین و بیابان  
و امشایان ستمداران حق را مانع پسنداند و بی دینی را دین میگویند بدعت را عدالت میگویند و مسلمان را شرک میگویند و زیارت ائمه و مناسک را بدعت میگویند و مسلمان را کافر میگویند و هر طرف  
قتل کفر است و هر طرف زنا شراب است و هر طرف قتل و زناکاری است و هر طرف صدای شرک بدعت است و هر طرف عداوت دشمنان به مسلمانان پاک است و سرکشان  
دین هم مشهوره های مانع پسندند و پیروان خارج مشهوره اذاعت و توحید سنت و ایل قرآن و حدیث را قبول دارند و غیر آن را شرک بدعتی است و آن فیصله ابو بکر صدیق قبول ندارد و  
حضرت عمر فاروق قبول ندارد و فیصله حضرت عثمان قبول ندارد و حضرت علی شیر خدا فیصله قبول ندارد و فیصله چهار امام تأسیب را قبول ندارد و بیاید نام سادات مسلمان در قرآن و حدیث  
بدر اختیار آمده است که حرام بیاید نام سادات مسلمانان گوشت مک و خروپنگ غیر حرام بخورد قرآن حرام ذکر است امام چهارم تأسیب ذکر کرده و آن هم آنجنان و جاسوس بریتانیا است  
و آنگاه دشمن اسلام است اگر بنت و جهنم نبود و همسین دشمن مسلمانان نبود اعلان به عام مومنین و مومنات خصوصاً خاص اولیاء الله به فیسوک غلام حضرت غلام غازی مرو میدان و  
فیسوک حاجی جب خان مزاج و صیفت را دیدید و از این گروه همراه جان خود فرزندان خود را حفظ کنید گروه باطل مثل زحر بل است و علیه حق بختی است علیه باطل جسمینی  
است اگر کسی که عاقل باشد حاجی جب خان خوب گفته که تار حقیقت بسیار شیرین است و به باطل قائلان را. اگر همی نمونه قانون شریعی حکومت اسلامی بود مسلمانان بیچاره  
سر برهنه نبودند خاطر آنکه امام اعظم صاحب روح ابد تمام هر سر برهنه نشسته است به خاطر از الله متعال که حاضر و ناظر است جایگزین و بگفتن حاج عرب به سرشان بود.

آن شخصیکه حق را به اولیای باطل باطل مازد و باطل را به اولیای حق حق مازد و شریعت است. و دره شریعت کفر است.

بمکتوبی که از حضرت امیر مومنان علیه السلام در جواب حضرت ابی بصیر آمد در آنجا آمده است که سئول ایشان با حاجت مقرون گردد

### مکتوب پنجم

بسیار است و تقابست پناهی شیخ فرید صدور یافت و در آتی خیر البشر علیه و علی له الصلوة  
والتسلاوة و در بیان آنکه تصدقان شریعت او خیر الامم اند و مکتوبان آن بدترین نبی آدم  
و در ترغیب بتابعیت سنت نبویه او علیه و علی له الصلوة و التسلاوة مرحت نامه گرامی ماسخی  
در آنجا از مرید شرف و روبرو یافت بمطالعہ آن مشرف گشت **لله الحمد سبحانه و ائمه** که  
میراثی از فقر محمدی علیه السلام الصلوة و التسلاوة و الخیرات بدست آورده اند که محبت فقرا و ارتباط با ایشان  
نتیجه آنست نمیداند که این مقرر بے سرو و برگ در جواب آن چه نویسد مگر آنکه فقره چندی عبارت  
عربی با ثور و فضائل خیر بزرگوار ایشان که خیر العرب است بنویسد علی علی الله من الصلوة  
انتها و میر الخیرات انکلمنا و ان سعادت نامه را وسیله نجات آخروی خود سازد و نه آنکه مداحی او

اس عليه الصلوة و الخیرات نماید بلکه مقول خود بان شاید ترجمه بدست

شعر - سخن نین من متووم ذات محمدی ا  
لکین باسم احمد استوده ام سخن ا  
پس میگویم و از خدا ای پاک عصمت میجوهم  
و توفیق میجوهم که هر اینده محمد رسول احد بتر و متر  
و بزرگترین فرزندان آدم است و بیشترین  
مردم است از روی تابعان روز قیامت  
و بزرگترین پیشینان و پسینان است نزد خدا

شعر ما ان مدحت محمد ابمقالی  
لکن مدحت مقالی محمد  
قال اول و یا لله سبحانه العصمة والتوفیق  
ان محمد رسول الله سيد ولد آدم  
واكثر الناس تبعاً يوماً لقيامته واكرم  
الاولين والاخيرين على الله واول من  
يخلق عنه القلوب واول شافع واول مشفع

بمکتوبی که از حضرت امیر مومنان علیه السلام در جواب حضرت ابی بصیر آمد در آنجا آمده است که سئول ایشان با حاجت مقرون گردد  
بسیار است و تقابست پناهی شیخ فرید صدور یافت و در آتی خیر البشر علیه و علی له الصلوة  
والتسلاوة و در بیان آنکه تصدقان شریعت او خیر الامم اند و مکتوبان آن بدترین نبی آدم  
و در ترغیب بتابعیت سنت نبویه او علیه و علی له الصلوة و التسلاوة مرحت نامه گرامی ماسخی  
در آنجا از مرید شرف و روبرو یافت بمطالعہ آن مشرف گشت **لله الحمد سبحانه و ائمه** که  
میراثی از فقر محمدی علیه السلام الصلوة و التسلاوة و الخیرات بدست آورده اند که محبت فقرا و ارتباط با ایشان  
نتیجه آنست نمیداند که این مقرر بے سرو و برگ در جواب آن چه نویسد مگر آنکه فقره چندی عبارت  
عربی با ثور و فضائل خیر بزرگوار ایشان که خیر العرب است بنویسد علی علی الله من الصلوة  
انتها و میر الخیرات انکلمنا و ان سعادت نامه را وسیله نجات آخروی خود سازد و نه آنکه مداحی او

بسم الله تعالی







سنت نبویه او بنوازند و مبتلا بعت شریعت رضویه او سر فراز سازند امروز عمل قلیل را که مقرون  
 بصدق حقیقه دین است علیه الصلوة و السلاطه بعمل کثیر بر میدارند اصحاب کتف  
 این همه درجات که یافتند بواسطه یک حنث است و آن هجرت بود از دشمنان حق سبحانه و تعالی  
 بنور یقین ایمانی در وقت استیلاء معاذیان مثلاً سپاهیان در وقت غلبه دشمنان و استیلاء  
 مخالفان اگر اندک تتر روی کنند آن قدر نمایان می شود و اعتبار می گیرند که در وقت امن آضعاف  
 آن در حق اعتبار نمی آید و ایضا چون آن سرور محبوب رب العالمین است متابعان او بواسطه  
 متابعت بمرتبه محبوبیت می رسند چه محبت در هر که از شماست و اخلاق محبوب خود می بیند آن کس را  
 محبوب خود میدارد و مخالفان را از نجاتیاس باید که در شعر محمد عربی کا بر روی هر دو سر است  
 کسی که خاک درش نیست خاک بر سر او و اگر هجرت ظاهری میسره شود هجرت باطنی باجمال  
 مرغی میباید داشت با ایشان بی ایشان می باید بود و لعل الله یجذب بعد ذلک امرأ  
 منکم نور و زر سیده است و معلوم است که آن آیام الهی آن معالکه را در آنفرقه میدارد و بعد  
 از مضمی آن هنگامه اگر اراده خداوندی جل سلف است مساعت نمود امیدوار است که شرف ملاقات  
 گرامی میسره شود زیرا ده اطناب موجب اطلال است <sup>در این وقت</sup> <sup>و در این وقت</sup> <sup>و در این وقت</sup>  
 انکم ام السلاطه علیکم و علیکم الی یوم القیامه  
 در ایشان امروز بر سر او و در همان زمان بود

نصف مشقت  
 از هر که آید خواه  
 است در صوفیان  
 باشد بخت تو تویی  
 در وقت آن  
 و در وقت آن  
 و در وقت آن  
 و در وقت آن  
 و در وقت آن

کتابت است  
 در این وقت  
 و در این وقت  
 و در این وقت  
 و در این وقت  
 و در این وقت

# مکتوب ہفتاد و نهم

تیرہ برس سے زائد ہر روز صبح و شام اور تیس دنوں میں ایک مرتبہ سید کو منن علیہ السلام و علی  
 اٰلہ الصلوٰۃ والسلام اولاً بتصحیح عقائد و ثانیاً بہ استن احکام ضروریہ فقہیہ و در بیان آنکہ  
 از حق سبحانہ و تعالیٰ بوسیلہ یا بوسیلہ اور تعالیٰ سے باید طلبید کہ تمہارا اللہ سبحانہ و تعالیٰ  
 و عاقلاً تمہارے سعادت و آرزو منوط بتابعیت سید کو منن است علیہ السلام و علی اٰلہ الصلوٰۃ  
 والسلام <sup>بیت العزت</sup> ائمہ و اکھنڈا برنجیکہ علماء اہل سنت شکر اللہ تعالیٰ سغیراً ہم بیان فرمودہ اند  
 اولاً تصحیح عقائد بمقتضائے آرائی صائبہ این بزرگواران باید کرو و ثانیاً علم حلال و حرام  
 و فرض واجب و مست و مندوب و بلیغ و مشتبہ حاصل باید نمود و علم بمقتضای این علم نیز  
 و کار است بعد از حصول این دو پنج اعقاد و عملی اگر سعادت آرزوی مد فرمایید نظران  
 عالم قدس سیر آید و یکد و ہما تخریج القنادینا سے ہونی کرانی آن نمیکند کہ آن را از  
 مطالب شمرند و حصول مال و جاہ اور از مقاصد انکارند بکند بہمتی باید بود و از حق سبحانہ  
 و تعالیٰ بوسیلہ یا بوسیلہ اور تعالیٰ باید طلبید تصریح کار نیست و غیر این ہمہ ہیج چون  
 التفات نمودہ ہمتی خواستہ اند کثیراً لکم سالماً و غانماً لاجت خواہند نمود اما یک  
 شرط امرعی دارند و ان وحدت قبلہ توجہ است قبلہ توجہ را مستعد و ساختن خود را و تفرقہ  
 انداختن است مثل مشہور است کہ ہر کہ بجا ہمد جا و ہر کہ ہمہ جا ہیج جا حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ  
 بر جاوہ شریعت مصطفویہ علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام و الحیوۃ القیومۃ استقامت کرمت  
 فرماید و السلام علی من اتبع الهدی و الذمۃ متابعۃ المصطفیٰ علیہ و علی اٰلہ  
 الصلوٰۃ و الخیرات

علمی از علم  
 سید کو منن  
 علیہ السلام  
 و علی اٰلہ  
 الصلوٰۃ و  
 السلام  
 اولاً بتصحیح  
 عقائد و ثانیاً  
 بہ استن احکام  
 ضروریہ فقہیہ  
 و در بیان آنکہ  
 از حق سبحانہ  
 و تعالیٰ بوسیلہ  
 یا بوسیلہ اور  
 تعالیٰ سے باید  
 طلبید کہ تمہارا  
 اللہ سبحانہ و  
 تعالیٰ عاقلاً  
 تمہارے سعادت  
 و آرزو منوط  
 بتابعیت سید  
 کو منن است  
 علیہ السلام  
 و علی اٰلہ  
 الصلوٰۃ و  
 السلام ائمہ  
 و اکھنڈا  
 برنجیکہ علماء  
 اہل سنت  
 شکر اللہ  
 تعالیٰ  
 سغیراً ہم  
 بیان فرمودہ  
 اند اولاً  
 تصحیح  
 عقائد  
 بمقتضائے  
 آرائی  
 صائبہ  
 این  
 بزرگواران  
 باید  
 کرو  
 و ثانیاً  
 علم  
 حلال  
 و  
 حرام  
 و فرض  
 واجب  
 و مست  
 و مندوب  
 و بلیغ  
 و مشتبہ  
 حاصل  
 باید  
 نمود  
 و علم  
 بمقتضای  
 این  
 علم  
 نیز  
 و کار  
 است  
 بعد  
 از  
 حصول  
 این  
 دو  
 پنج  
 اعقاد  
 و عملی  
 اگر  
 سعادت  
 آرزوی  
 مد  
 فرمایید  
 نظران  
 عالم  
 قدس  
 سیر  
 آید  
 و یکد  
 و ہما  
 تخریج  
 القنادینا  
 سے  
 ہونی  
 کرانی  
 آن  
 نمیکند  
 کہ  
 آن  
 را  
 از  
 مطالب  
 شمرند  
 و حصول  
 مال  
 و جاہ  
 اور  
 از  
 مقاصد  
 انکارند  
 بکند  
 بہمتی  
 باید  
 بود  
 و از  
 حق  
 سبحانہ  
 و تعالیٰ  
 بوسیلہ  
 یا بوسیلہ  
 اور  
 تعالیٰ  
 باید  
 طلبید  
 تصریح  
 کار  
 نیست  
 و غیر  
 این  
 ہمہ  
 ہیج  
 چون  
 التفات  
 نمودہ  
 ہمتی  
 خواستہ  
 اند  
 کثیراً  
 لکم  
 سالماً  
 و غانماً  
 لاجت  
 خواہند  
 نمود  
 اما  
 یک  
 شرط  
 امرعی  
 دارند  
 و ان  
 وحدت  
 قبلہ  
 توجہ  
 است  
 قبلہ  
 توجہ  
 را  
 مستعد  
 و ساختن  
 خود  
 را  
 و تفرقہ  
 انداختن  
 است  
 مثل  
 مشہور  
 است  
 کہ  
 ہر  
 کہ  
 بجا  
 ہمد  
 جا  
 و ہر  
 کہ  
 ہمہ  
 جا  
 ہیج  
 جا  
 حضرت  
 حق  
 سبحانہ  
 و تعالیٰ  
 بر  
 جاوہ  
 شریعت  
 مصطفویہ  
 علی  
 صاحبہا  
 الصلوٰۃ  
 و السلام  
 و الحیوۃ  
 القیومۃ  
 استقامت  
 کرمت  
 فرماید  
 و السلام  
 علی  
 من  
 اتبع  
 الهدی  
 و الذمۃ  
 متابعۃ  
 المصطفیٰ  
 علیہ  
 و علی  
 اٰلہ  
 الصلوٰۃ  
 و الخیرات



کتاب (۱۶۵) و تصحیح و تبیین

ما بعد من ههنا ...  
 گویند و اولی ...  
 دعوت و کسرا ...

کتاب ...  
 ...  
 ...  
 ...  
 ...  
 ...  
 ...

بسیادت و تقابوت پیاسی شیخ فرید صدوریافته و در غیب برتیبنا بعت صاحب شریعت  
 علیه و علی اله الصلوات و التسلیمات و عداوت بوجس و غلطت بانحالان شریعت  
 علیه الصلوات و السلامه شرفکم الله سبحانه انه بشرف لیلایات المعنوی من الصلوات  
 الاوئی الفرفی الهاشمی علیه و علی اله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها  
 کما شرفکم بشرف المیراث الصوری و یرحم الله عبدا قال امینا میراث صدوی  
 ان سر و علی عز اله الصلوات و التسلیمات بما خلق تعلق در دو میراث معنوی بیا لم  
 که آنجا همه بیان معرفت و رشد و هدایت شرف علی میراث صدوی است که میراث صدوی

۴۸  
 ...  
 ...  
 ...  
 ...

متعلق گروه و فضل المیراث لغزنی که نیست الا کمال اتساع المصطفوی علی الصلوات  
 و التسلیمات و الفقیه صلی الله علیه و آله و سلم و اطاعتی فی او مرید و نواهیهم و کمال تابت فرسخ  
 کمال محبت ابان سر و علی الصلوات و السلامه مصرح ان الخیب یقین ههنا لا یطغیه و علامت  
 کمال محبت کمال بخش است باعداء او مسلک الله علیه و سلمه و اطهار عداوت بانحالان شریعت  
 او علیه الصلوات و السلامه و محبت ما یزیت گناش ندارد و محبت دیوانه و محبت آهک لفت  
 ناز و بانحالان محبوب هیچ وجه آشتی نمی نماید و محبت متباینه حج نشوند حج متذیر بانحال  
 لغت آنکه محبت یکم مسلم عداوت دیگر است نیک نامل باید فرمود که هنوز کار از دست فرفته  
 است تازو که ما همیشه میتوان فرموده که کار از دست برود و غیر آن است حاصلی نخواهد بود  
 سه بوقت صبح شود و مجور در علوت هر که با کینه عشق و شیب و مجبور تسلع و یافزود  
 و فرودست و معامله آخروی آبدی بر آن مترتب زندگانی چند روزه را اگر تیبنا بعت سید

...  
 ...  
 ...  
 ...  
 ...



مکتوبات امام ربانی جده اثنی عشری (روح آن کتاب است که گروهی بر انبیاء و اولیا قابل باشد این مکتوب برای است سلسله مقبول، اشخاص جامع اکالات مثل مثل اصل است. مکتوب  
**313-290-243-221-168-66** یا به حکم یک کشور مثل محمود غزنوی باشد فرمان غامری و باطنی داشته باشد.

علا طریقه تشبیه به واسط حضرت ابوبکر صدیق منسوب است و قیقت بلند دارند و درین طریقه با برتری دارد و طریقه تشبیه که نسبت ما از طرف رحمت للعالمین منسوب است و از نام گفته زیاد  
 توجیب آن است که طریقه تشبیه نهایت در ابتداء درج کردن و طریقه تشبیه یعنی طریقه اصحاب کرام است و ریاضت و مجاهدت در مقابل نفس عار و تا احکام شرعی و التزام متابعت سنت نبویه  
 طریقه اصحاب کرام را مخصوص است که این اولیاء الله بزرگواران اول صحت در لعلمین میسر شده که اولیاء الله هستی، بهترین قرون قرن قح سحابه گفته، قیاس کنی ز ستم و بدار که این  
 بزرگواران اول صحت محبوب همان محمد مصطفی (ص) میسر شده و بواسطه الزام سنت است و سنت نیز لازم کردن و از به امتیاز نیک که در حدین یک کنگ گوشت است که آن قلب  
 سگ است که آن قلب دیگر است که آن اصلاح شونده نام بدن اصلاح است. دوام ذکر الهی تعلق دارد و دیگر الهی مشغول شدن بدار الله الله گسستن خاطر سگه دیگر الله فرض من قبل کل  
 فرض که در ولایت اولیاء الله و درجات خاص طور به ولایت مهدی معاد ولایت سرگذرده قم است ولایت اولیاء الله صغیر که بر این منبر ان، و علیا است ماکو ولایت است. ولایت که در تمام  
 کالات زیاد دارد و تمام مقامات نسبت ثبات است و نسبت در تمام نسبت با برتر است و تخیلی ذات پاک الله به اکثر مشایخ به نژاد الله تعالی با کلام تمام جاب به مثل برق سرعت یکسره طریقه تشبیه  
 ، صوفیه، فقا و متابعت ذات پاک است و نیز ضروری میباشد بید انحصار صورت کیر و تعارف در بر بزرگان نسبت بهین حضور تشبیه است و نسبت به تشبیه به حضرت خواجه کان عبادت از این  
 حضور تشبیه است این حضور را حضور بی سبب بیکسره غیر حضور هیچ نوع عبادت فرض و نقلی قبول نشود بخاطر اینکه لاسلوت الا حضور القلب و تشبیه بلند دارد باقی تمام طریقه مشایخ فضیلت دارد  
 ز مثل تشبیه، تشبیه هر بواسطه فنا و تاملک جذب و تجلیات به عورات میاید و مراد از آن بهین قرب الله است و طریقه عالی تشبیه نسبت با حضرت ابوبکر صدیق منسوب است و نام اصحاب از  
 پشیمبر طریقت بهت کرده بود از آن وقت الی وقت حاضر جائز و منکر از اصحابان سنده و محبوب مصطفی (ص) بهم ولی بود هم نبی ولایت به طریقت تعلق دارد و نسبت به شریعت و ارث رح  
 لعلمین آن است که هر دو علم داشته و کامل وارث است اگر در شریعت حصه دارد و در طریقت حصه ندارد آن را نیم وارث بیکسره فوق دیگر نیامات اشاره به مکتوب (66-168-  
**313-290-243-237-221** میباشد.

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال آن کتاب است که هر گروه که بنیاد او یا امامه قابل بشد این مکتوبات برای است سلسله متوال، اشخاص جامع الکلمات مثل مثل است.

مکتوب (302.292.287.285.113) علقه داکرین او یا امامه جذب و جدور قرض علقه داکرین حر سلطان نظیر این مکتوبات خود را بشد که در کدام راوردان است برای مومنین و مسلمان که در خیرت نقشیده اند که خیرت ستر است جذب و جدور قرض آن به تمام اطلاق دارد و چند وقتیه هست بداره او یا امامه بهتر از صد سال عبادت بی ایمانی در صد سال عبادت کننده و سینه و قلب انوار و روح سرخشی اشفاقان فیض انوار که سینه سینه تعلق دارد آن عاقلان از آن خبر ندارد، عالمان بی عمل جذب و جدور قرض علقه را عمل شیطانی میکنند که این خود ضرورت دین را انکار کرده است. امامه (ج)

99 اسم مشهور و در یک نام امام اسم اعظم است موجود الله، مطلوب الله، سببه الله، شهود الله و در ایشان از امامه طلب خویش را بنموده را مع این لازم است یک مثال اول شد عالمان شیراز دلی را که از جیب پوست بز ساخته شود که عمل شیطانی است و تعداد مردمان و تعداد زمان به صدای آن جذب و جدور قرض می نهند آن را عمل شیطانی میگوید و در حقیقت از خیرت نقشیده سکر است و اهل پاک داکرین را شیطانی میگویند از راه عاقلان و مشفقان یکایک مترین و حتی امام خیر ندارد مثال عقل و کرم حرمی و شخص که بگوید که حق و حجت دارد و عاقل و متروپه بلای این شیخ حجت را داد که در وقت خود نمیکند و هر عالم که در خیرت مثل نباشد مثال باطل است و مثال عقل و کرم که یک گاه عالم را چند عالم گذاشته برای خوردن - عالم اول غذا را ناپسندید و میگوید نخ است و عالم دوم غذا را ناپسندید و میگوید شیرین است و عالم سوم غذا را ناپسندید و میگوید بی مک است عالم چهارم غذا را کافلا نپسندید و میگوید هیچ است - و هر عالم و کرم که به از داکرین بی خبر بود و خیرت مثل نیست و خیرت دارد و بنیاد نظر نشان باطل و باطل است.

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال آن کتاب است که هر گروه که بنیاد او یا امامه قابل بشد این مکتوبات برای است سلسله متوال، اشخاص جامع الکلمات مثل مثل است.

شریعت در حقیقت عدالت است غیر شریعت خیرت اها و نذرت است.

خواهان آن که عالم که چشمه زنده بود و خودشان هم مرده باشند همین عالمان بی عمل از خارج حیات بینند همین غیر متدین بی دین عالمان مثال طریقت انصوف و آن نم وارث است بگذریم عمل وارث دارد آن عالمان فعلیه که در پاکستان خود را از یک تحلیس هم تحلیس کرم کرم قتل و قتل بنده در عمل 40 سال - میلیون دانش را نشد نمونده ناموس می شد او کاست آید که امام مکتوب فروش رسانید چه شده باید جلد و باشد و حقیقت این عمل خدایت - اسلام نبود بلکه خدایت - یهود تعداد است یهود تعداد عمومی اسلام داشت و مشهور به اخوان المسلمین بود و حقیقت اخوان المسلمین بود و هر قتل غیر حق را به حق شرب دیدن و نذرت و آن شخص میگوید که این عد تو حق از آن سلب شده از آن عالم و نامبری قبادش قبول میشود آن تفرقه از اول خلقت است مرکز خیرت - غفلت مع نشد تفرقه نذرت است و عذاب برتر از تفرقه نیست تفرقه حقیقی و عینی و عقیدتی است و آینه هر یک نظر قتل و قتل به هم اطلاق نیست و نیم اولان پشت زده آن قتل و قتل در نظر و نذرت و قتل - مثل حکومت عربستان سعودی که عدالت مبنایی - ذبیحی بهی جاسوس انگلیس از بین برده آن گروه که خارج به اساس است در سر بر همان قتل و قتل به چشم سر دیده و بنده که شهادت کتب با صبر دارد و نذر و درین جمهور آن شخص که خارج، دانش از آن مرجع توبه میکند از آن خبر باشد. مثل محمود فتوی سواد قوم نه مکتوبی است نام نهاد اسلام مانع که موجب همان حضرت محمد مصطفی هم نمی بودم ولی نبوت - شریعت تلقین دارد و خیرت دینی - و ایلات تلقین دارد که در بدو آن عالم نام نهاد و مکتوبات فوق ندارد. شریکترین عالمان بی عمل و همین اشخاص ولایت دارد مکتوب (48.33.53) این امام را ائمت کرده - به عاقل یک دلیل پس است امام عالم تمام قرآن نغمه شده به هم کم است.

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال آن کتاب است که هر گروه که بنیاد او یا امامه قابل بشد این مکتوبات برای است سلسله متوال، اشخاص جامع الکلمات مثل مثل است.

مکتوب (255.186.80.48.53.33) ایمان عالمان بی عمل و عاقل و حقیقت عاجلی و عاجلی و عمومی اسلام باطل و باطل است هر قانون از خود شروع و خیرت دارد قانون اساسی، قانون و مکرر اساسی، قانون حقوق بشر و قانون زن نام نهاد متعلق بشر زمان باشد همچنان یک زن در ایوان پیش بی بی سی اعلان نموده که من برای دو شخص صلاح کردم هر دو بی وفا بودند.



ابابک صحیح کرم یک سید وفادار بود یک هم خشت است و زن هم خشت است قانون و کوراسی و آزادی نسبت باشد که هر دو معنی فدا و آخر زن است مثال اول در ایوب بی بی می فدا پیش اعلان نمودند که کرام الدین کریم رئیس خدایسین قوتبال افغانسان به در تهاذ نمیی بر تیم قوتبال زنان افغان یک سیون دالر امر بجایی جریه کردید که این خود حقیقت یک اعلان به مرده گوی است.

و قدم اول عام مسلمان مبارانی میمانند و این گل شان دشمنی به مسلمانست و دوم به اساس دولت و پاچگی مسلمان بد جان هم انداختند و این هم علایم دشمنی شان است که این قانون در پشت پرده برایت کشند و شان امحیس است که به عقاید اهل از نام اسلام استاده میکنند و حقیقت به مثل کھیما بود و تعداد افغانستان و نظر دارند که در شکر کابل به چشم سر دیده میشوند و حقیقت قانون امحیس به مسلمانان مثل مرده است اما سناذ نهایت خویش را بر علیه اسلام اوامر میدهند و حقیقت اسلام و کفر شدی که در هر دو ضدین در یک جامع میشوند و جمع کردن آن محال است و اسلام عزت و اون است

کتابت ام پانچواست یعنی در آن کتاب است که هر گروه بنیاد او را به قول باشد این کتابت های است مسو قوتبال اشخاص مانع حکومت مثل مثل است. کتابت های (163-276-289) 289-276-163  
بید ماکر یک کتاب به اساس کتابت فرمان صادر نمیکند که دست اسلام باشد زیرا که کفر خوار و اهل شان و اهل حقیقت و سعادت در جهان خلق واری دین اسلام و موجب هم مصطفی اص او با آوردن احکام دین اسلام میباشد و ازین برهان رسوم کفری میباشد. بگوید رسم انبیا و اولیا و عتبه و قابل و عتبه و در او از جود است سلبه صاحب سید سید نظر کتابت عام یعنی اهل کفر خود را ستایند و بگویند که کتابت های (163-274-274)  
186-259 اولیات به اشخاص به معنی ترتیب شده که در سعادت و کوراسی سرسبز مرفوح دست از برهان شد حضرت محمد مصطفی اص است و دشمنی به قانونی شریعت است که کتابت 54-  
255-186 او کتابت بیان آیت سعادت و مقابله کار بدترین و حق تعالی که کتابت در تمام فواید انوار اول علم شریعت احکام دست است و دوم عقایق اسرار علم طریقت است و آن اسرار تمویل و مداراتین به غیر مکر اشخاص غیر بار او و قنایه اسرار به خاص مسلمان ظاهر کردن و عام مسلمان آن اسرارشان ندانند که در راه راست گمراه نموند و دست بی راه نزنند و کفر خلق را صبر این نمونه و گمراه کردن است و سناذ کفر و دین نشود و خیال اهل هم طالب است و غیر قابل است کتابت های (276-289-266) اعلان بی بی می فدا و سید یک زن که تهاذ او شخص صحیح کرم آن دو شخص وفادار نمودند اما یک صحیح کرم آن یک وفادار بر آمدت نمود و در راست حال او قنوت میکند.

کتابت 80-33-53-48. کتابت 195 سوزن حکومت بید را در شریعت را بر پیش کیم و تارتی و کابانی نصب نموده و اهل اسلام بید کوراسی و ترس نباشد مانند افسوس و زنگین پادشاه حاضر در زمان و امیران قوم و وقت حاضر حکومت بید را در ده ساله و دشمن اهل مذنب نظر نمیدهند. بر زمین و امیران برنگان علامت است تا ازین اسلام حقیقی دفاع نمایند تا دوح رحمت لعالین از شرانمی شوند.  
برای مایل یک دلیل پس است اگر به مجال نام قرآن هم تم تمهید به هم کم است

چونکی بر شان که چونکی دولت را محکم گرفته و بنویسند آزار دست بدهند قتل و قتل هر دو طرف مسلمانان و نظر دارند به سنیست و بنیاد آخرت بر گردن آن ظالمان است و تمام مسلمانان بید یک آواز بگویند که خارجی نماز مالک پاک خارج نموند مثال اشخاصیکه مخالفت صلح بسته نمیتوانند صلح بید با زبان میمانند که آزادی بیان و حقوق زن ازین زود که آن آزادی زاده امحیس و محمدین است که مرفوح کتار شان مرده است و همان زمان غاصبن سینه که سیلونا زمین حکومتی و شخصی را نصب نموده مثال دیگر شاهان و صلح خان غازی که از طرف اشخاص بی عمل و چونکی پرست از حکومت

گذر رفت و در بین مسلمانان تفرقه اندازی نمود و حکومت اش را مستول دادند و بعد از آن نگرگشای صورت گرفت و در طول 40 سال به میلنا شخص بی کت و بار شدت رسانیدند و غیر حق را  
 به حق مترتب دیدن و آن اشخاص نذوق است و چکی پرست و دنیا پرست بودند و چکی پرست بستند و حق را قبول نداشتند و بخاطر نهم متر چکی شریعت محبوب محمد صطفی (ص) را قبول نداشتند  
 و حالیکه چکی حقیقی در آخرت بزرگترین ممبر فور می باشد که درازی آن پنجاه سال راه است که بالای شان رسول (ص) نشسته دست راست شان آدم (ع) دست چپ شان ابراهیم (ع) می باشد  
 اندازه باندازه و گری های اولیا، صد بلندی شش ماوراء باشد و موستان گری های شان خشت دروزن باشد بشرط که سمت صید و شتابند یعنی صید و اهل سنت با جماعت باشند آن سند و کتب انیس  
 اولی این ص 75 می باشد و مقام اولیا، الله و ولایت در چندین قسم است کتب (18-21--216-260-301-302) اشخاص غافلان و نابخبر از دین یله خبر  
 دار شوند پس در اسلام نیست اگر باشد بیرون فرعون و فرودشاد و قدون می باشد و چکی پرست کتب (195) یله شریعت به ترقی باشد و کمزوری اسلام کمزوری صد و صد انفس خاهر مشران  
 و عام مشران و جمهوری وزیران حکومت امیران و بزرگان علاوه است که در وقت حاضر حکومت اختلاف صاید و شنی نهاد اهل مذسب اهل نظریه دارد از دین متدس اسلام حقیقی دفاع  
 قائم که روح رحه لعلین از شاراضی شوند و حدیث محبوب بیان محمد (ص) گفته اند که من الحق شیطان الاثر من شیطان الانس الله من شیطان الجن و کل شیء آقا و آقا املا عنهما من طلب العلم  
 الدنیا و کافر من طلب العلم للجهنم فحق و طلب العلم للعلوی فهو مسلم.





در تقدیر انکار از بعضی متابعت بعضی دیگر متحقق نشود زیرا که حضرت امیر مثنیٰ توقیر و تعظیم خلفاء  
 ائمه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین کرده اند و شاید این اقتداء نیز ایشان را دانسته  
 بایشان تبعیت نموده اند پس با وجود انکار خلفاء ائمه متابعت حضرت امیر مؤمنان  
 محض افترا است بلکه آن انکارنی بحقیقت انکار حضرت امیر است و در دست صریح هر قول  
 و افعال ایشان را و احتمال تقییه را در ماده اسب امده راه وادون نیز از سخنان عقل است محصل صریح  
 هرگز تجویز نمی کند کاسد آمد با وجود کمال معرفت و شجاعت تبخیر خلفاء ائمه را حتی سان سلطان  
 وازند و اظهار خلاف آن نمایند و صحبت نفاق بایشان دارند از ادوات اسلام این قسم  
 نفاق متصور نیست شاعت این فعل باید دریافت که حضرت امیر چه قسم نبوتی و چه نوع خدای  
 و نفاق منتسب می شود و اگر بطریق فرض محال تقییه در ماده اسد آمد مجوز باشد تعظیم و توقیری که  
 که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلمه خلفاء ائمه را میکردند و از ابتدا آنها ایشان را  
 بزرگ داشته اند چه جواب خواهند گفت آنجا تقییه گنجایش ندارد و تبلیغ حق بر غیر واجبست  
 تر تقییه را آنجا راه وادون بزرگ می کشد قال الله تعالی یا ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک  
 من ربک فان لم تفعل فما بلغت رسالتک و الله ینصیب من یشاء کفار ینکفون  
 که محمد از حق آنچه موافق اوست اظهار کند و آنچه مخالف اوست اظهار نمی کند و می پوشد  
 و مقررست که نبی را بر خطا مقرر دشمنی با ین نیست و الا خلفه و شریعت او پدایمی شود پس  
 چون خلاف تعظیم و توقیر خلفاء ائمه از آنحضرت بنظر نیاید معلوم شد که تعظیم ایشان از خطا  
 متصون بود و از زوال محفوظ بپرسه اصل سخن رویم و جواب اعتراض ایشان را منع تر گویم  
 که متابعت جمیع اصحاب و اوصول دین لازم است و هرگز در احوال اختلافی ندارند اگر اختلاف  
 است در فروع است و شخصی که طاعت بعضی است از متابعت جمیع محروم است چرندی

منه تقییه تبخیر  
 امکان فرقان  
 من مخالفت نبوت

بکبریا  
 در بیان آن

تو تقییه بیان از ادوات  
 نسبت به غیر خود  
 در بیان آن

کلمه ایشان متفق است اما شومی انکار اکابر دین در اختلاف می اندازد و از اتفاق می  
 برآورد بلکه انکار بر این با انکار بقول اومی رساند و اینها مبتدیان شریعت جمیع اصحاب اند که گویند  
 این صحابه کلمه علم عذوق او هر یک چیزی از شریعت به ما رسیده است همچنین قرآن  
 از هر صدی آیه کف تا آخری همانا گرفته جمع ساخته اند پس انکار از بعضی انکار است از مبلغ ابراهیم  
 جمیع شریعت در ماده دیگر مستحق نگشت تکلیف الطهارت و القلاکة قال الله تعالی لا یغنی عنکم  
 بیعض الکتاب و لکن من فیکم من یتبعین فما جازکم من یتبعون ذلک و یتکموا الاخذ و لکن لیسوا  
 الذنایا و یومر القبا یردون الی اشد العذاب با آنکه گوئیم که قرآن جمیع حضرت عثمان  
 بلکه جامع فی الحقیقه حضرت صدیق و حضرت فاروق اند جمیع حضرت امیر سوای این قرآن است  
 پس باید اندیشید که انکار این اکابر فی الحقیقت با انکار قرآن می کشد عبادا ذی الله سبحانه و تعالی  
 از جهت اهل تشیع سوال کرده که قرآن جمیع حضرت عثمان است در حق این قرآن چه اعتقاد دارید  
 گفت در انکار او مصلحت نمی بینیم که از انکار او این تمام بر جمعی شود و چیزی ناقص هرگز تخویر نمی کند  
 که اصحاب آن سرور علی و کلیم المصطفی و الیکلامات و روزی رحلت آن حضرت برابر باطل  
 اجتماع نمایند و تقریر است که در روز رحلت آن حضرت منی و سینه هر اصحاب آن سرور حاضر  
 بودند و بطریق و غربت ب حضرت صدیق بیعت کردند این همه اصحاب پنجم بر آری رضالت جمع شدن  
 از جمله محالات است و حال آنکه آنحضرت علیه الصلوٰة و التحیة فرموده که آنچه من امتی مسلم  
 الصلوة و توقیفی که درایت از حضرت امیر واقع شده است بواسطه آن بود که در آن شوره حضرت  
 امیر از طلبیده بودند چنانکه حضرت امیر فرموده اند ما نغضبنا الا لیکم و انما عن الشریعة فی انک  
 نعلمه ان ابابکر خیر من علی و باطلبیدن ایشان نبی بر مصلحت خواهد بود و کالتسلیة لاهل  
 البیت فرموده امیر عندهم فی الصلوة الا اولی من المصیبة اذ غوی ذلک و املا قاتی که در میان

بسیار است در بیان این که  
 با آنکه در حدیث آمده است که  
 علم بر این است که هر چه در قرآن  
 از هر صدی آیه کف تا آخری  
 جمیع شریعت در ماده دیگر  
 بیعض الکتاب و لکن من فیکم  
 الذنایا و یومر القبا یردون  
 بلکه جامع فی الحقیقه حضرت  
 پس باید اندیشید که انکار این  
 از جهت اهل تشیع سوال کرده  
 گفت در انکار او مصلحت نمی  
 که اصحاب آن سرور علی و کلیم  
 اجتماع نمایند و تقریر است  
 بودند و بطریق و غربت ب حضرت  
 از جمله محالات است و حال آنکه  
 الصلوة و توقیفی که درایت از  
 امیر از طلبیده بودند چنانکه  
 نعلمه ان ابابکر خیر من علی و  
 البیت فرموده امیر عندهم فی  
 امیر از طلبیده بودند چنانکه  
 نعلمه ان ابابکر خیر من علی و  
 البیت فرموده امیر عندهم فی

این حدیث در سنن ابوداؤد ج ۱ ص ۱۱۰ و سنن ابویوسف ج ۱ ص ۱۱۰ و سنن ابونعیم ج ۱ ص ۱۱۰ و سنن ابوداؤد ج ۱ ص ۱۱۰

در حدیث آمده است که هر چه در قرآن از هر صدی آیه کف تا آخری جمیع شریعت در ماده دیگر بیعض الکتاب و لکن من فیکم من یتبعین فما جازکم من یتبعون ذلک و یتکموا الاخذ و لکن لیسوا الذنایا و یومر القبا یردون الی اشد العذاب با آنکه گوئیم که قرآن جمیع حضرت عثمان بلکه جامع فی الحقیقه حضرت صدیق و حضرت فاروق اند جمیع حضرت امیر سوای این قرآن است پس باید اندیشید که انکار این اکابر فی الحقیقت با انکار قرآن می کشد عبادا ذی الله سبحانه و تعالی از جهت اهل تشیع سوال کرده که قرآن جمیع حضرت عثمان است در حق این قرآن چه اعتقاد دارید گفت در انکار او مصلحت نمی بینیم که از انکار او این تمام بر جمعی شود و چیزی ناقص هرگز تخویر نمی کند که اصحاب آن سرور علی و کلیم المصطفی و الیکلامات و روزی رحلت آن حضرت برابر باطل اجتماع نمایند و تقریر است که در روز رحلت آن حضرت منی و سینه هر اصحاب آن سرور حاضر بودند و بطریق و غربت ب حضرت صدیق بیعت کردند این همه اصحاب پنجم بر آری رضالت جمع شدن از جمله محالات است و حال آنکه آنحضرت علیه الصلوٰة و التحیة فرموده که آنچه من امتی مسلم الصلوة و توقیفی که درایت از حضرت امیر واقع شده است بواسطه آن بود که در آن شوره حضرت امیر از طلبیده بودند چنانکه حضرت امیر فرموده اند ما نغضبنا الا لیکم و انما عن الشریعة فی انک نعلمه ان ابابکر خیر من علی و باطلبیدن ایشان نبی بر مصلحت خواهد بود و کالتسلیة لاهل البیت فرموده امیر عندهم فی الصلوة الا اولی من المصیبة اذ غوی ذلک و املا قاتی که در میان

اصحاب پیغمبر علیهم الصلوات والسلام واقعه شده از هوای نفسانی بود چه فکری  
 شرفیة ایشان تزکیه یافته بودند و از آمارگی باطمینان رسیده جوایمی ایشان تابع شریعت شده  
 بود بلکه آن اختلاف منبئی بر اجتهاد و بود و اعلایه حق پس محطی ایشان نیز درجه واحده وارد  
 عت راسد و تصدیب ان خود درجه است پس زبان را از جنائی ایشان باز باید داشت و مبرا  
 نیکی یا باید کرد و قال الشافعی حجة الله سبحانه تلك و ماء طهر الله عنها اي بنا على طهرتها  
 انبتنا ونزها في فرموده است اضطر الناس بعد رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم  
 فله تجدوا تحت اديب العلماء عذرا من ابي بكر فقولوا لا رقا لهم اين قول تصریح است بر نفی  
 تقیة و رضا حضرت امیر به بیت حضرت صدیق لقیة المقصود آنگه میان سیدن ولد میان  
 شیخ ابوالخیر از مردم بزرگ زاده است در ملازمت شما سفر و کن هم رفقه بود امیدوار عنایت  
 و التفات است و نیز مولانا محمد عارف طالب علم و بزرگ زاده است پدر او مردی بود و تقربیا  
 مددعاش آمده توجه را امیدوار است والسلام و لا اله الا الله

سلف از نفسانی بود چه فکری  
 عت راسد و تصدیب ان خود درجه است  
 نیکی یا باید کرد و قال الشافعی حجة الله سبحانه تلك و ماء طهر الله عنها اي بنا على طهرتها  
 انبتنا ونزها في فرموده است اضطر الناس بعد رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم  
 فله تجدوا تحت اديب العلماء عذرا من ابي بكر فقولوا لا رقا لهم اين قول تصریح است بر نفی  
 تقیة و رضا حضرت امیر به بیت حضرت صدیق لقیة المقصود آنگه میان سیدن ولد میان  
 شیخ ابوالخیر از مردم بزرگ زاده است در ملازمت شما سفر و کن هم رفقه بود امیدوار عنایت  
 و التفات است و نیز مولانا محمد عارف طالب علم و بزرگ زاده است پدر او مردی بود و تقربیا  
 مددعاش آمده توجه را امیدوار است والسلام و لا اله الا الله



# مکتوب و شاد و ششم

مؤلف: سید ابوالحسن علی قزوینی  
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

مکتوب و شاد و ششم  
مؤلف: سید ابوالحسن علی قزوینی  
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

مکتوب و شاد و ششم  
مؤلف: سید ابوالحسن علی قزوینی  
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

مکتوب و شاد و ششم  
مؤلف: سید ابوالحسن علی قزوینی  
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

اکبر بخت ضلالت است...  
و قول و انگار در شرح...  
و خلافاً از بدین...  
ایضاً میقت با...  
تکلیف و بجز...  
و نوع است...  
مکتوب و شاد و ششم  
مؤلف: سید ابوالحسن علی قزوینی  
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

مکتوب و شاد و ششم  
مؤلف: سید ابوالحسن علی قزوینی  
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

مکتوب و شاد و ششم  
مؤلف: سید ابوالحسن علی قزوینی  
موضوع: مکتوب و شاد و ششم



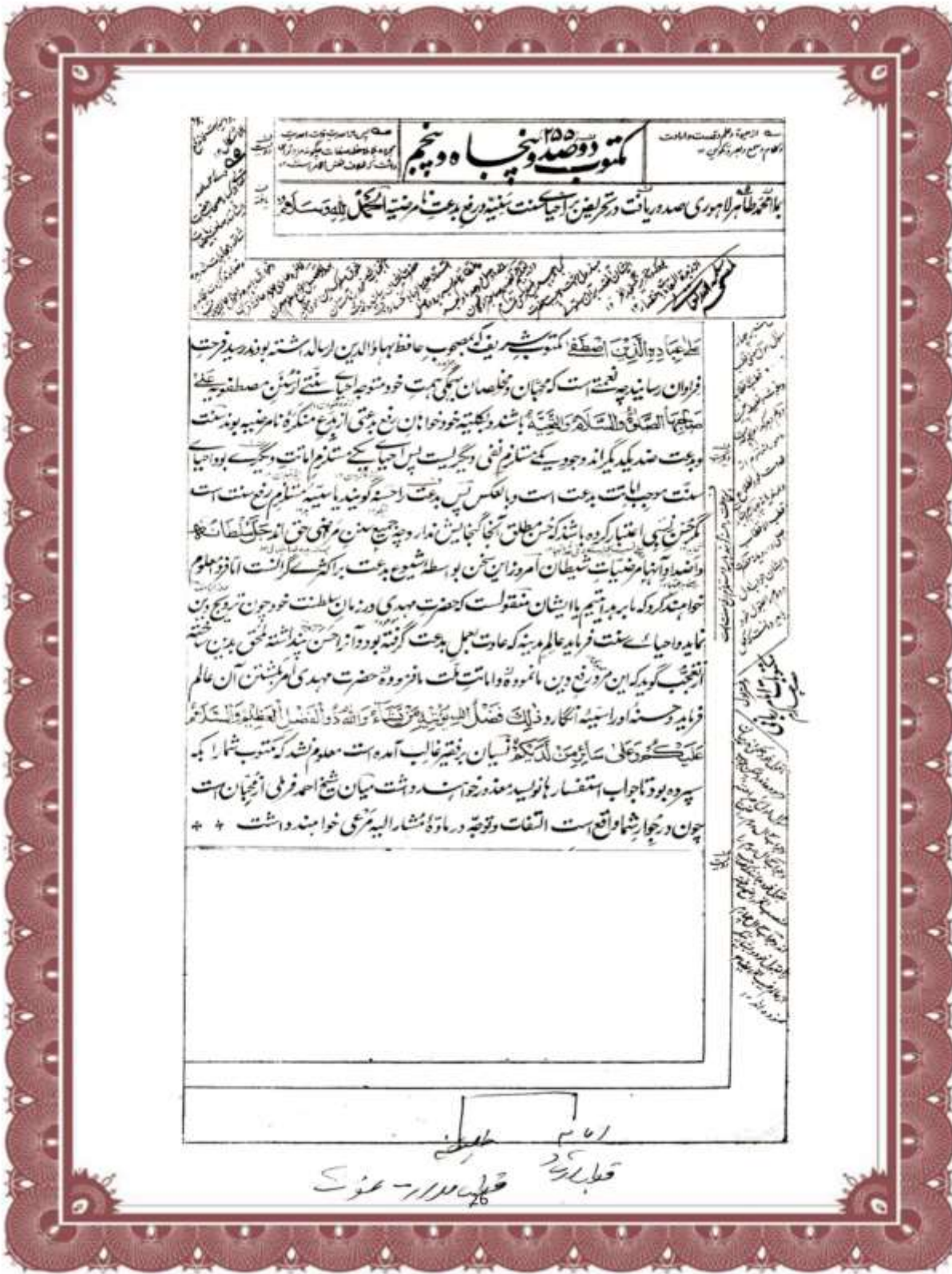


والمعنى

٤٢

أَلِكَلِمَةِ قَالَهُمْ كَالْبُحْرِ بِأَيْهِمْ لَقَدْ نَجَّاهُمْ نَجْرًا مَّا الْقِيَّاسُ وَالْإِجْمَاعُ فَذَلِكَ  
 مِنَ الْبِدْعَةِ فِي شَيْءٍ فَإِنَّهُ مَطْمَئِنٌّ لِعَنَةِ النَّصُوحِ كَأَمْثَلِ أَمْرِ نَزَلَتْ فَتَشْتَرِي وَأَيُّ أَوْلَى  
 الْأَبْصَارِ وَالسَّلَامَةِ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى وَالزُّمَرُ مُتَابِعَةُ الصُّطْفَةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالرَّبِيبُ وَالنَّبِيُّمَا

لفظه طمئنت به فقلادون  
 ايضا طمئنت قالوا طمئنت قال  
 عند قال قال الله لعل الصلوة تذكركم  
 والله اعلم بالصواب فانظروا كيف يؤمنون  
 اعني قوله طمئنت به اي طمئنت به



کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
مجموعه کتب خطی  
شماره ثبت کتابخانه: ۱۳۰۰  
شماره ثبت کتاب: ۱۳۰۰

### کتاب و وصیه و پنجاب و پنجم

صاحب این کتاب حضرت مولانا  
ابو سعید خدری است که در  
کتاب خود در وصف صفات  
بسیار از کتب مشهور است.

بنا بر آنچه در کتابها و تصدیقات و تحقیقات این کتاب است  
در بیان این کتاب است که در بیان این کتاب است که در بیان این کتاب است

کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
مجموعه کتب خطی  
شماره ثبت کتابخانه: ۱۳۰۰  
شماره ثبت کتاب: ۱۳۰۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
مجموعه کتب خطی  
شماره ثبت کتابخانه: ۱۳۰۰  
شماره ثبت کتاب: ۱۳۰۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
مجموعه کتب خطی  
شماره ثبت کتابخانه: ۱۳۰۰  
شماره ثبت کتاب: ۱۳۰۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
مجموعه کتب خطی  
شماره ثبت کتابخانه: ۱۳۰۰  
شماره ثبت کتاب: ۱۳۰۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
مجموعه کتب خطی  
شماره ثبت کتابخانه: ۱۳۰۰  
شماره ثبت کتاب: ۱۳۰۰

مکاتبات امام باقر علیه السلام در آن کتاب است که حرکه و کوه به بنیاد، او ایضا قابل باشد این مکاتبات برای استسلاسه قبول، اخصاص جامع الکلمات مثل مثل است.

کتاب 267-268-266 ایله به اساس کتب باقریان صلا که که خدمت اسلام بکنند به کفر.

ایله درین جمهور عادل مثل محمودی نژادی باشد اگر درین جمهور بالای یک و نیم متر جان خوش شریعت را تطبیق نگیرد چهل بالای حکمت شریعت را تطبیق نگیرد وزیران، قاضیان، کاتبان، و امینان، مامورین که درین راستا باشند می معلوم میشوند و درین حدس اسلام به سلطان درین مذهب یک قبضه کتبه و از یک قبضه کم کردن حکم ترشیدن را تارو که در غیر ترشیدن ریش بود آعدن سین خاستان و خاجران و مشاء، و توفیه کاه و میانه و مشابست به یوده نصادق قانون احمیس عمل کردن است و آن علایم و دست با احمیس و عمل نمودن خلاف شریعت و دشمن به شریعت موجب همان حد معنی اص است اگر شایه شریعت به غیر از ریش قاطبه ترشیدن ریش در شریعت منع است.

ایله 124000 پنجم راهت نایم و برای ترشیدن ریش آسان آرزو نمانیم و روی مبارک محمد رسول الله ص بر حرکس کران باشد اعلان بیلد ریش ترشیدن منع است و اگر منع نشود آن فاسق، فاجر و خودشان مردود و کتله شدن هم مردود است و نمانیکه از چهار امام ما واجب و این با دو سوال شد یک به دیگر نظر بستر و اوند.

به عور مثال از چهار امام ما واجب سوال شد ریش مذهب فرض است یا واجب امام شافعی جواب داد فرض است چون 124000 یا سب ریش را تراشیده به این اساس فرض است. امام مالک جواب داد واجب است چون یک پنجم از یک قبضه 4 انگشت کم کرد و این دلیل واجب است. امام احمد بن حنبل جواب داد سنت است چون من است محمد مصطفی ص استم آن نزد کار ریش بیلد من هر یله تراشم و به سین دلیل سنت است. امام اعظم حنفی پنج انگشت دست را نشان داد از امام اعظم پر سینه دلیل نیست گفته اگر یکی از این انگشتان کم باشد دست عمل معلوم میشود یا سب به کمل باشد به سین دلیل گفت که اگر ریش را تراشم چه می شود.

چنان یا سب زلف یا دست معلوم میشود مرد در ریش و حدیث ائمه میگوید که در حرکه که توبل فی دارین است آن را فوراً انجام دهید و حرکه که در آن عذاب فی دارین است به آن عمل کنید و حدیث باطل خوارج بی منفی و عزت دیگر سلطان دار نمی نماند اگر به این نسبت عمل نماند دست به دست آید و وقت شان تیر شود.

از طرف حاجی محمد جان قوم احمدزی موافق به زبان و مصرع حاضر

به عاقلان یک دلیل بس است به جا علان اگر قرآن را نغم کنی بازم کم است

کتابت علم بانی عهد است ثانی ارج آن کتاب است که هر که در دنیا آید او باید اولی قابل باشد این کتابت برای است سلسله متوال، اتماس جامع الکلمات مثل مثل است  
 فیصله کی غازی مرویدان مولوی و علی بن مطلق غلام حضرت غلام (00921338718434) که علیه همین در مورد ساخته. به تعداد (944) تقریر بر سر وی داخل 32  
 بی بی بر سر وی میباشد.

پنجم بر علیه سلام میزاید علیه نایب آینه که به نقش اصحاب کرام پیکار دارد. و در ادبی ران پیکار است که (مناظره کفر) ضریح راجع مترب چون نذیق یعنی گوید آخرت توبه اش قبول نشود.  
 ضرورت این را قضا نکند شدن کافر است.

ششمین دو ماده است که تعداد آن زیاد است و جواب میدهد گفت که گوید که نیکو نیا است ماد هر که زمره کم است و آیین زیاده است ماطلاکم. و عاقله زیاده است ما ساجد کم. عام سخنان زیاده است اما خاص اخاص  
 انیا کم است. عام مسلمین زیاده است اما خاص اولیا الله کم است.

این دنیا برای آسمان است و جنگ کافران و مظلومان است کافران خورج جزینان و مظلومان یعنی است. و کسانیکه خورج را در آغوشان آورده و حیات میکنند 600000 زبان را برود  
 ساخته و با مقابل هم 600000 یا سر را بی سر و سنان کرده و همین مردان از خورج هم بر ترسند عذاب الهی در چشم آنها سازد میکند.

سودا قوم نه مظهر قوم و مغان قوم خیانت کار قوم است کسانیکه خورج را در آغوشان آورده.  
 به تعداد بیست و هفت است فی الله است بیستمین مرتبه است که کسانیکه پشت پرده خورج کار میکنند.

کتابت علم بانی داخل 127 ابرق و 103 ابرق شرح و توفیق طلاب الصوف فن الذکرات بید بر حرفه زبان ترجمه شود که سخنان از قده خورج در اعلی نبات یاند. سودا قوم کمی  
 است که نه مظهر قوم است.

گوید از یک پنجم بر کار کند از نام پنجمین اهر که در است و بجز زن مسلمان بالای شان طلاق است. از یک ولی الله اهر که در آن نام او یاء اهر است و زن مسلمان بالای شان طلاق است جل و  
 اسلام نیست اگر باشد پیروان شاد. نروود فرعون است.

السا که من اتمی سلطان الاخرسون، سلطان الانس اشد من ابلطان ابن و عمل شایسته آقا و آقا المصطفی

اگر شخصی کمی جوید است.

غازی مرویدان مولوی غلام حضرت غلام در بر سر وی کتبت (32) بی بی کاتر بر نموده که (72) کرده و فرق بی علیه و باطل را ثابت نموده و بچکن غازی مرویدان مولوی ضیاء الله ارج ۱۹ مورد  
 الفتوحه دست تقریر نموده (72) کرده چندی را ثابت نموده است.

عاجی حب مان الله به السلام از قوم احمدی سید خوب کت که بر نصیحت ماعل کند.

باز آن زنی که وقت از وقت بگذرد باز آن وقت افسوس ارزش ندارد.

گویند این حرفها را قبول نمی نماید و عالم جاہل است ملامت بر آن نماند.

اصح میفرماید تمام ارجاع صفت استاده شده و برای نشان گذاشته است بر کلمه تمام ارجاع گفته قلوبا گفت بیخ قلم آواز داد یک گروه در دین و به قلب گفت آن صادق مسلمان است دوم گروه در دین و به قلب گفت که نیتی و آن فاضل کافر است سوم گروه در دین گفت که نیتی به قلب گفت هستی آن را در حالت حرکت مسلمان میسید چهارم گروه به قلب گفت که نیتی به زبان گفته هستی و در حالت حرکت بی ایمان میسود پنجم گروه سکوت اختیار کرده علامه اش را نسبت به نام گروه میسید با مسلمان مسلمان و با کافر کافر است از منافق میگویند. مرناقی در اقرار کفار میکنند و دین شیرین و به قلب تعریف میباشند اصح علم قدیم داشت هر عمل انسان را اصح میدانند که در آن حال و در آن ماه و در آن روز و در آن وقت این عمل را اجرا میکنند و اتمیده آری بنده که شکر کار نیک اجر و کعبه به طراب است آیت شریفه و الله عظیم و ما تعلمون و ارجاع سنگین پریشان بود که شکر و در منافقین و کفار این ارجاع به نفسی از ارجاع با خوشحال بود اصح گفت در سوال تمام ارجاع با برام جواب بگویند رب شماستم؟ زیست زیبایی و زیست دنیا برای نشان نشان داد و در صورت آخرت اجماع گذاشت را انتخاب میکنند و آن وقت شیطان نفس عارده شیطان در آید و داخل شود و آن حالت از پیش در دنیا داخل شده ظاهر آنکه برای سازود و آن حالت 26 بنده آواز گرفته و زحمه ارجاع با شکر در پیش نماند شده و ازین آن است که آواز ساز و سرود در پیش قبول کرد (2) آواز شیطان حسن پرتی قبول کرد 3- آواز در پیش بر او استی راقبول دار شد (4) آواز در پیش شراب نوشی قبول کرد 5- آواز شیطان به عت قبول دار شد (6) آواز در پیش ترک مسلمات راقبول دار باشد 70 آواز در پیش ترک جماعت قبول دار باشد 8- آواز شیطان اسباب سرود قبول دار باشد (9) آواز در پیش و خلعت قبول دار باشد (10) آواز در پیش و خود سپندان قبول دار باشد (11) آواز شیطان قبول دار باشد (12) آواز در پیش از عرض دنیا قبول دار باشد (13) احمد و یاکاری قبول دار باشد (14) آواز شیطان کبره نعمت قبول دار باشد (15) آواز در پیش خلق در میان مسلمانا قبول دار باشد (16) آواز در پیش نیست کردن مسلمان قبول دار باشد (17) آواز شیطان شرک به عت قبول دار باشد (18) آواز در پیش کفر صلیه قبول دار باشد (19) آواز در پیش حق اهل قبول دار باشد (20) آواز شیطان کذب کردن قبول دار باشد (21) آواز در پیش افعال به گروه قبول دار باشد (22) آواز در پیش صلیه اهل قبول دار باشد (23) آواز شیطان و به نظری قبول دار باشد (24) آواز شیطان و به دینی قبول دار باشد (25) آواز در پیش منع شیطان قبول دار باشد (26) آواز در پیش برادر متبول دشمن دار باشد این دنیا استخوان است جنگ خاتم و مظلومان است کتاب التوحید، مطلق العارفين و بریلن الوصلین حضرت سلطان با جوهره اسد علیه منقر کتاب 274.

حرکتی که در نسبت است آن شخص از دست محروم نماند و آن شخص که از دست سستی نماند آن شخص از فرض سستی میکند آن شخص از معرفت محروم میماند هر که خود را مائل میدانند برکت علم است برکت معرفت است و برکت معرفت شناختن راه حق است و حرام آه وقت که معرفت ناقص بود و قدر معرفت نیشاند و السلام.

حرکتی که به نسبت من عمل کند و آن شخص استی من نیست و آن شخص که نسبت من را منافع کرده آن شخص شناخت حرام است و در نسبت محبت دار و آه علایم محبت است.

و هر حلقه ضروری است و هر شخص در نفس و شیطان از نظیر و عداوت جان خود را نگه دارد اگر کدام شخص نفس غالب شود آن شخص در قید شمول بندی است و حرکتی که چشمت بیخ شده آن شخص قلب به مثل سنگ میاید و هر حرکت خود احماد به شوم آب خست کردن و آن شخص در حقیقت قلب تفریق نداشت فهم گشت کرده و الله تعالی در تمام مخلوقات پیدا کرده اول پاکیک

به آن منقل و او را که از شوست پیک اندوم جانور پیدا کرده به آن شوست و او را از منقل خلی مکار کرده و سوم انسان پیدا کرده و به آن انسان منقل و شوست مرود و او را که نام انسان که شوست آن شخص به طب نامیده آن شخص را از جگر به تراست و که نام شخص که منقل آن به شوست نامیده آن شخص از ملائکه بهتر و افضل است.

نام بدی با از خواجه و پیروان قدیمه، جبره علیه خیر 39 فرقه است روافض و پیروان شیخان، جنسی و خیر 33 فرقه است. فرقه ای از کلمه محبوب مصطفی (ص) اول یا حضرت ابو بکر صدیق (رض) بود دوم حضرت عمر فاروق (رض) بود و روافض به آن اندازه گفتن است که بود و تعداد به اندازه گفتن نیستند سوم یا حضرت عثمان غنی (رض) یا پیامد حضرت علی شیر خدا به خلافت تین گردیده بودند اما خواجه به منقل حکومت اسلامی شان به نیت نموده و به آن اندازه غلم کرده که نرود، شاد، فرعون کرده و عوی اسلام و اندامانیت اسلام میکنند و قدم اول فیصله بی رتبه لعین صادر شده که تارین از بعد ضرورت دین است از ضرورت دین انکار کردن کفر است و فرقه ای گفتن نام نهاد مسلمان و عوی بشریت کردن مجاز است و عوی اسلام در حقیقت اذیت به اسلام است الهی است از طرف بنفیر صحران کلمه به خاطر مسلمان تین شده و از آن منکر و حقیقت از اسلام منکر است علیه خواجه توبه شده و معتزله از کلمات اولیا، الله منکر هستند و نام نهاد ملا توبه شده و زمان حاضر از اولیا، الله منکر هستند بلکه تا روز قیامت اولیا، الله زنده و اذالی روز قیامت وقت اولیا، الله ازین رفت قیامت میشود. و نام جهان قتل و قتال از دست زیندترین و منافقین و مشرکین، مبدین و کائنات مسلمان و دین متمدن اسلام یا حنیف یا مل مبدین به هر مسند جن دین متمدن اسلام خواست بی امانت است که منظره و یک مرد کتاب از طرف دیگرین هر مسند است یکینیم و باطل پرست بید یک کتاب اهل سنت و اجماعت ثبت کند بخاطر اینکه محمود غزنوی اهل سنت و اجماعت بود.

و باره سلسله شیخ المشایخ اهل سنت و اجماعت چهار نام ما هب در مقال 72 فرقه کرده خواجه روافض، شیخان و غیره یک منظره رسمی در مسجد حیدرآباد مشرکال به حضور داشت اینست علی، که خیرین کمال و وزارت امور داند و این نام با حقیقت بر ملا دیده است گفته که در بی ای روان هستند در خیر آن کتاب الفرق بین فرق و در هیچ ما هب اسلام که تالیف ابو منصور عبدالقادر بغدادی را مطالعه و از اهل و مذہب است که گفته توبه کنید و را و منافقین را رد کنید.

اعلام منافق، منافق را بخاطر منافق میگویند که ظاهرشان مسلمان و باطنشان با کفار میباشد و منافق مثال پرگوشه است که در میان دو گوشه شیر دارد از آن حرد و طرف استاده میکند و عالم منافق کسی است که زبان اش عالم و قلب او مل جاملان باشد و چندین اعلام منافقین به حرس و حوس مشمول است و حوسم به دین، مال مقدم است و منافق از الله تعالی به غیر تمام مخلوق رجوع میکند و حوسم از الله (ج) به غیره و یک شخص ترس ندارد و منافق از الله به غیر از حرکت مترسد و حوسم یکی میکند و الله کریان دارد و منافق لنگه میکند و به آن لنگه خوشحال میشود و حوسم در غفلت یک تن شوش میباشد و منافق مجلس خود را حوسم تنم کرده و در اصل از تنهای مترسد و منافق در فصل در خراب کردن میکوشد حوسم در دین تدریس بر او یکی حکم میکند و از بدی منی میکند و در این اصلاح به خواهد منافق در جای خوب خافرقه و نماید میکند مخلوق از یکی به طرف بدی حکم میکند منافق شخص از یک به دیگر رفیق از یکی مخلوق منی میکند و آن را به حکم میکند میگم الله تعالی در نام منافقان و آن کافران را به جهنم راجع کرده و منافق و کافر زیاده است است منافق بخاطر اینکه منافق میکوید که به خاطر مسلمان کبر باطن کنار است و نام نهاد مسلمان خواجه و پیروان قرآن را ترجمه میکند و خود قرآن برایشان لغت میکند و اهل یک که کرده و کراهی فرقه یا سید باطل به تک بلکه و غلم باو قتال کرده و حق را ناحق گفته مرتد اند به دلایل باطل ناحق را حق گویند و ناحق را حق ثابت کنند زندق است

و آن روش نیست کمتر است و عابد باطل پرست عبد الوهب ثوری و خواجه غیر متقدمین پشت نشان نماند نشود باید اول خود را مسلمان ثابت کند بار دوم پشت نماند ثبت کند از حق ناحق کشته بین اسلام و ایمان از آن رفقا نام نشان اسلام و ایمان است و حقیقت اسلام و ایمان نیست به شکل اطمینان، یهود و نصاری که بدتر است.

تیممات و دیگر برای مسلمان جایز است و پیروان آن قبول ندارد علامه لکنی، همزای کلاه اول سنت اجماع است حج عرب است پیروان خواجه قبول ندارد امام اعظم (رح) اسراج نه نشسته بود از اسراج جایگزین و پیروان آن قبول ندارد که است بعد از مرگ زنده حق است خواجه و پیروان قبول ندارد انبیاء علم نایب عطایی بر حق اطلاع داد که پشت و دوزخ قیامت اهل کفر و منافق و او و خواجه و پیروان آن قبول ندارد انبیاء خاص انخاص حق است و خواجه پیروان قبول ندارد مرس اولیاء الله خاص خاطر حق است خواجه و پیروان قبول ندارد قبرستان انبیاء مرغ و اولیاء الله در قبر زنده است خواجه و پیروان قبول ندارد دست اولیاء الله استاد، پدر و مادر، بوسیدن جایز است خواجه و پیروان آن قبول ندارد و ناز و دست مرو زینت است شود از زمان بالای سینه بخاطر کرمه بنجر حرمه انداره کرده مرتضی‌المطین مرود زن حرمه ایشان است است مرود جایز است خواجه و پیروان آن قبول ندارد بیت کردن از شیخ المشایخ پیر کمال و کل جایز است سب خیر و برکت است خواجه و پیروان قبول ندارد در جمع دعا کردن بعد از سنت مین معاد است خواجه و پیروان قبول ندارد و قبرستان روح در جسم آمدن حق است خواجه پیروان قبول ندارند دست رکعت تراویح کردن اهل سنت و اجماع حق است خواجه و پیروان قبول ندارد قضای عمری در آخر جمعه در مسلمان پنج وقت نماند جایز حق است خواجه و پیروان قبول ندارد و قور صلبه حرمه فروع احترام کردن جایز است خواجه و پیروان قبول ندارد و عابد از نماند یکبار دو بار و بار اول و در اخیر خود خواندن حق است خواجه و پیروان قبول ندارد و قرآن نتم در نماز خود تمام و این آن عمل صالحین است خواجه و پیروان قبول ندارد و عابد از جنازه صالحین به مسلمان عمل است خواجه و پیروان قبول ندارد تمویذ کردن آن جرت گرفتن حق است خواجه و پیروان قبول ندارد تمام به یک شروع نمودن حق است خواجه و پیروان قبول ندارد و عابد است روز همان مرتبه واجب نیست بلکه خیرات روز اول، دوم و سوم بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد و در استلذ به مردان جایز و تمسین کردن آن به دست شلالت و کمرای است خواجه و پیروان قبول ندارد گفتن قرآن در دایره صالحین و مسلمین بالای جنازه جای جایز حق است خواجه و پیروان قبول ندارد شفاعت و صلوات حق است و منکر شفاعت حق نیست خواجه و پیروان قبول ندارد از آذان بعد از زنگ شامه یوم التیمم منکر میگویند منافق نیست خواجه و پیروان قبول ندارد طریقه تشبیه دیگر تشبیه بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد و طریقه تشبیه دیگر به جبر بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد و غیر طریقه به تیممات بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد دلایل انحراف و حزب اعظم سب خیر و برکت که آن یک دو گفتن دو یکی نوشته شود و کتله کشیده می شود و در جات بلا اوله می شود خواجه و پیروان آن قبول ندارد آن دو دو کج و دو دو کلی خواجه و پیروان قبول ندارد و سوره فتح بعد از نماز شام تلاوت کردن برای روشنی است خواجه و پیروان قبول ندارد و سوره حم نماند و سوره حم نماند و سوره التوحه بعد از نماز ظهر تلاوت و ثواب ابر است خواجه و پیروان قبول ندارد و سب مل در لعینین محبوب است و در محبوب عمل کردن محبوب است محبوب عمل کردن ضرورت این است ضرورت این را خدا منکر شدن کافر است خیر حق را به حق مترتب دیدن زندق است آن شخص را میگویند حد توبه توفیق از آن سلب نمودن عام مسلمان و آن ناشعری توبه قبول است تفرقه از دلایل غفلت است و محرک طریقت به غفلت مع شود تفرقه نماند است عذاب برتر از تفرقه نیست اگر به نصیحت اعلی کتبه دست به دست نماید و وقت ضایع خواهد شد.



1- خوارج کیست؟ از قانون شریعت جان کشیدن را میگویند در زمان صحابه و در خلافت حضرت عمر فاروق (رض) خوارج بغاوت نموده و عمر را به شهادت رسانیده و خلافت را به پایان رسانیدند بعداً در خلافت حضرت عثمان غنی بغاوت نموده و عثمان را به شهادت رسانیدند و در زمان خلافت حضرت علی شیر خدا خوارج بغاوت نموده و حضرت علی شیر خدا را به شهادت رسانیدند و خلافت شان را ختم کردند.

2- خوارج به کفریت باطل روان است چون مسلمان واقعی را ناسلمان میگویند و کافر مسلمان میگویند، خوارج پیروان وهابیان و داعشیان بوده که بی جا پشت مسلمان حرف زده، هر کافر در دوزخ به شکل انسان میباشد اما خوارج به شکل سگ میباشد نمونه آن انتحار نمودن در بین مسلمین و علمای جهد کشور در هتل اورانوس.

3- کلمه طیبه بنیاد ایمان و اسلام بوده و آنرا مستحکم مینماید به همین منظور توحید میگویند لذا اشد ضروریست که صحیح معنی و مفهوم باید مسلمان بشناسد عقاید باطل، جبریه، قدره، کفر، شرک بدعت و نجاست های پنهان نمائند کلمه طیبه در مومن و منافق و کافر در مابین امتیاز پیدا میکند.

#### 4- در کلمه طیبه 10 فرض است

- 1- در تمام عمر یک بار اقرار به زبان فرض است.
- 2- حفظ معنای آن به عقاید اهل سنت و الجماعه فرض است نه به عقاید باطل، قدریه و جبریه و متزلیا و مجسمه.
- 3- یقین و باور کردن به معنی آن فرض است.
- 4- به معنی کلمه طیبه تا روز آخرت عملی نمودن فرض است.
- 5- حروف سر و زیر هر دو صحیح باشد خطا نباشد فرض است.
- 6- اگر کدام شخص بگوید کلمه طیبه را بخوانید به مومن لازم است که بی درنگ بخواند فرض است.
- 7- یقین داشتن به وجود الله الی وقت مرگ فرض است.
- 8- پیغمبر را به پیغمبری پذیرفتن فرض است.
- 9- محمد (ص) برای رهنمایی بشر فرستاده شده از طرف خداوند فرض است.
- 10- دانستن نسب حضرت محمد (ص) فرض است که محمد (ص) بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم است.

5- مسئولین امنیت ملی خبر دار باشید! نهاد خوارج در افغانستان به اسم جمعیت اصلاح و نجم جوانان فعالیت مینمایند که استاد مشهور آن عبدالظاهر داعی به ذریعه آن اشخاص و مدرسه های خوارج و پیروان داعشیان تولید میکند از بین برده شود.

6- عقاید حق ناجیه میگویند هر کار الله پیدا میکند و هر کار بنده میکند و اساس عقیده آن آیت مطابقت قرآن شریف میگوید که هر کار خداوند مینماید. ( والله خلقکم و ما تعملون) و حضرت محمد (ص) میفرماید (انما الیه و اصحابه) حضرت محمد فرموده به مثل من و اصحاب من حرکت نمایند که حدیث حضرت محمد (ص) به کسانی اشاره نموده که به خط مشی جناب محمد مصطفی (ص) حرکت نموده و قایم و دایم به این فرموده میباشند.

از مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی (75، 16، 168، 167، 44) بر این مسئله دلالت دارد.

7- عقاید باطل جبریه میگوید هر کار الله میکند و بنده هیچ چیز کرده نمیتواند در قدم اول به الله بهتان کردن هیچ نوع ظلم الله نمیکند به الله بهتان عظیم است در قدم دوم هر نوع نیکی بنده میکند هر نوع اجر یا عذاب الله به دست الله است.

8- دیگر عقاید باطل قدریه میگوید هر کار بنده پیدا میکند و هر کار بنده میکند این هم گفتار کفر است این گفتار کفر است همه کار بدست الله است.

9- حرف نداء یعنی یا محمد یا رسول الله یاسین ، قلب قرآن است اسم رحمه للعالمین است پیروان خارج میگویند حرف ندا اشاره به حاضر است پیغمبر (ع) حاضر نیست یا محمد گفتن جایز نیست (یا ایها المدثر ، یا ایها المزمحل) و از قرآن انکار واضح مینمایند ما در زمان پیغمبر وجود نداشتیم در قرآن فرموده (یا ایها الذین آمنوا) ما در آن زمان حاضر نبودیم اما حالا قرآن را قبول داریم و همچنان در کتاب کشف الاسرار ، وعیده الابرار خواجه عبدالله انصار در تفسیر شریف در 520 هجری قمری ثابت نموده که در قرآن عظیم الشان (1085) حرف نداء آمده است.

10- دیوبندی و بریلی دو گروه که از انگلیس معاش میخوردند مدت 120 سال یکدیگر را کفر و خود را مسلمان ثابت مینمودند اگر اینها دیوبندی هستند یا بریلی باید تابع اهل سنت و الجماعت باشد اگر به اهل سنت و الجماعت تابع نباشد مردود و قابل قبول نیست.

11- آن عالم بی علم نام نهاد طریقت از پیر ناقص گرفته آنرا به مقصد نرسانیده و خود شان از نعمت عظیم محروم شده و مسلمانها را از نعمت عظیم محروم میسازند مکتوبات امام ربانی (23-54-186-53) عمل نماید بغیر آن مثل ابلیس است.

12- خداوند (ج) علم قدیم داشته و خداوند ارواح ها را گروه گروه و صف، صف ایستاده کرد و بر آنها گفت (الست بریکم) یعنی من رب تان هستم یا نه؟ پنجم نوع جواب گفته شد یک گروه به زبان اقرار و به قلب تصدیق نمود که این مسلمان واقعی است و گروه دوم به دهن هم گفت نه و به قلب هم تصدیق کرد که نه کافر مطلق است و گروه سوم به دهن اقرار نمود و به قلب منکر شد همه کار های خوب که در دنیا نموده در خاتمه حیات بی ایمان از دنیا گذشته گروه چهارم به زبان گفته که نیست و به قلب تصدیق کرد که هستی همه گناهان اش بخشیده و از دنیا که رفت با ایمان میروند و گروه پنجم منافق استند که سکونت اختیار کردند یعنی با مسلمان ها رفته با آنها یکجا و با کفار رفته با آنها یکجا میشود. ( و من طالب العلم الدنیا و هو کافر و من طلب العلم للحجه و فهو منافق و طلب لعلم للمولا و هو مسلمه).

13- در عقاید احناف هیچ شخص را کافر نمیگویند و آن شخص را که عقاید کفری داشته باشد آن را نشان دهی مینمائیم.

14- مستحق صدقات و خیرات هر وقت جایز بوده و اجر ثواب دارد اگر تعیین وقت شوند که روز ، اول ، دوم ، سوم ، نیست چهارم جایز است در حالیکه این کار بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

15- در هر خانه عزت مهمان واجب است اما در خانه مرده الی سه روز توقع عزت شدن را نداشته باشند و بهترین خیرات اول ، دوم و سوم است بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

16- اسقاط دادن پشت مرده به هر اندازه جائز است یعنی تعیین کردن 100 افغانی بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

17- آذان دادن شفاعت وسیله طلب کردن وظیفه هر مسلمان است به آن اشخاص منکر شفاعت نیست بلکه عذاب است.

18- به گشتن یک بار درود شریف به پیغمبر (ص) ده درجات بلند میشود و ده نیکی نوشته میشود و ده گناه بخشیده میشود آن سبب خیر و برکت است برای مسلمانان.

- 19- حلقه ذاکرین ، طریقه نقش‌بندیه ، ذکر خفیه در آن حالات جذب ، رقص و رقاصی که تعلق به تقوی دارد که آن اشخاص اولیا است عالمان بی عمل ، عمل جذب را شیطانی میگویند اصل حقیقت اسم الله 99 است یک اسم آن اعظم گفته میشود که موجود الله مطلوب الله ، مقصود الله معبود الله ، طلب ذاکرین رضای خداوند است.
- 20- مکتوبات امام ربانی (62-113-285-287) آن علایم متقیان است ، عقاید آن مقبوله و مقبوله اهل سنت و جماعت است.
- 21- بالای آله موسیقی دهل که به پوست و چوب جور شده همه را به رقص میاورد عالمان بی عمل اعتراض نمیکند اما به رقص درویشان به درگاه خداوند تعالی اعتراض میگیرند.
- 22- در طریقه نقش‌بندیه در ابتدائی ذکر به طور خفیه است قلب ، روح ، سیر ، خفیه ، اخفا و نفس ، قلبی طریقه اشخاص خاص است نه اشخاص عام و اشخاص خاص اولیاء الله است و هر زمانیکه سند خلافت را بدست بیاورد بعداً اجازه ذکر به جهر را دارند.
- 23- در طریقه چشتیه ذکر کاملاً به طور جهر میباشد.
- 24- در طریقه قادریه غوث الاعظم دستگیر ذکر کاملاً به تسبیحات صورت میگیرد.
- 25- در طریقه سروردیه آن هم به تسبیحات تعلق دارد.
- 26- لنگی همراه کلاه تاج عرب است هر کسیکه به سنت پیامبر (ص) اهانت میکند آن امتی پیغمبر (ص) نیست.
- 27- امام اعظم (رح) در تمام عمر سر لچ نه نشسته بود دلیل آن که همیشه خداوند را حاضر و ناظر میدید و هیچگاه سر لچ نمی نشست.
- 28- حضرت محمد (ص) دو قسم نماز را به جا آورده است یکبار دست را به زیر ناف بسته و بار دیگر بالای سینه گذاشته که اشاره بر این است که مردان دست را بر زیر ناف بسته و زنان بالای سینه بسته نمایند اگر کسی جز این میکند از امتی پیغمبر (ص) به حساب نمی آید.
- 29- خوارج عقاید باطل مثل زار هل هل است عقاید مسلمانها مثل شهد غسل است.
- 30- دعا مغز عبادت است یعنی در هر بخش نماز برای یکبار دو بار سه بار هر قدر دعا نمایی بعد از سنت و هر حالت جایز است و منکرین آن امتی پیامبر (ص) نیست.

31- بعد از موت سوال و جواب حق است منکرین آن امتی پیامبر (ص) نیست.

32- انبیاء (ع) علم غیب عطائی داده اطلاع جنت و دوزخ ، روز قیامت را داده منکر این منکر دین است.

33- میلاد محبوب سبحان نبی کریم (ص) ، میلاد اولیاء الله ، بزرگداشت از این روز ها جایز است.

34- انبیاء (ع) ، اولیا الله به قبر ها زنده است در قرآن شریف ثابت است انکار کردن این منکر است.

35- نام نهاد ازلی بد بخت غیر مقلدین خوارج فساد پیشه در جهان ذریعه جاسوس انگلیس مشهور به اسم همپری در داخل عربستان سعود در مابین مسلمین تفرقه بیندازند و عبدالوهاب نجدی بالای مسلمانها فتواد داد که مسلمانها نیست بلکه کفر و شرک و مشرکان است و حمایت کنند وی انگلیس ها بود و به گفتار وی باید مردم را به قتل برساند و مال و جان شان غنیمت است و بعد چور چپاول را شروع کردند اول تمام خانقها و اهل تصوف طریقت ذاکرین ختم و بعد مدرسه امامان چهار مذهب بسته شوند و مکمل حکومت عثمانی آن زمان که اهل سنت و الجماعت بودند از بین بردند و لشکر کشی نمودند میلیون ها مسلمان را به قتل رسانیدند و در وقت حاضر مسلمان به مثل ارد تر کردن نمک است ، نام نهاد ازلی بد بخت فعالیت دوام دارد ، جمیعت اصلاح و نجم الجوانان و مدرسه ها در داخل افغانستان فعالیت نموده در آن خوارج و داعش تربیه و تولید میشود و در آینده افغانستان در افغانستان هم لشکر کشی مینمایند باید نام نهاد مسلمانان گرفتار و به پنجه قانون شرعی جزا داده شوند و مکتوب ربانی و اصل حقیقت اخوان المسلمین برادر مسلمانها است حالا اخوان المسلمین نام نهاد آنهاست و دعوی نا حق اسلامی دارد و در حقیقت اخوان الشیاطین است که در طول 40 سال به میلیون ها اشخاص را به شهادت رسانیدند و ناموس شهدا در کجاست باید حسابه باشیند باید محکمه شوند به عوض عدالت و شر فساد آوردند و به مثل عدالت محمود غزنوی عقاید حنفی داشته باشد و شما عقاید حنفی تان کجاست و گلبندین در پاکستان مودودی شد از طرف کمپ شمشتو در پاکستان ناموس شهدا افغانستان به ذریعه زن های گمراه و به زن بیراه راز میکرد حالت شما

خراب بیا که جای ببرم که حال شما خوب شود و در جای میبرد به نام جج باز او را در بدل پول های گزاف به دیگران میفروختند باید گلبدین از طیاره از گردن اویزان شود هم کم است و سیاف و هابی شد که از طرف این شخص کمپ شمشتو به عربستان هزار ها ناموس مجاهدین بنام غلامی و چوپان فرستاد یک بی بی اصل افغانی به یک افغانستانی در سعودی باید سیاف از طیاره اویزان شود به بی بی گفتی که از آن ظالمان سنگ افغانستان شرف دارد و روی شان سیاه بود و ربانی پنجپیری شد و در وقت حاضر افغانستان فعالیت و خدمت به خوارج دارد.پ

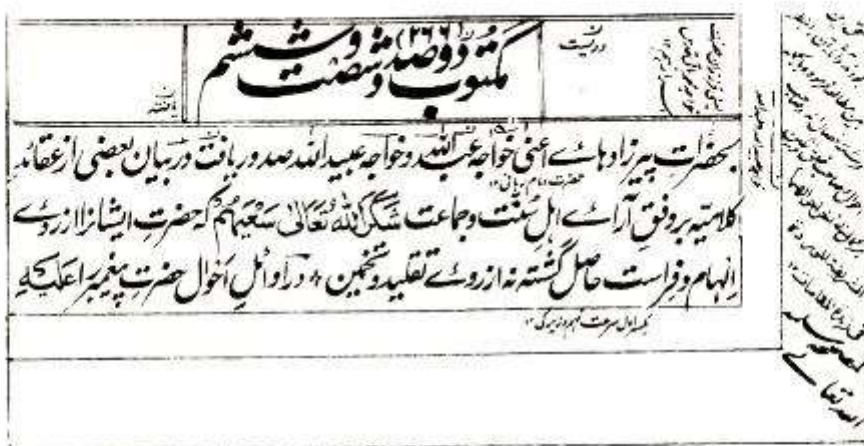
مثال شان جمعیت اصلاح و نجم الجوانان باید امنیت ملی و گارنیزیون و پولیس شما متوجه باشند که پیر اکمالات کنند آن را گفتار کرد دو کشور گرفته شود.

هر نوع تقریر سلطان المناظرین غازی مرد میدان مولوی غلام مشهور به نابغه یک گروه جنتی 729 گروه جهنمی را ثابت کرد شماره فیسبوک 0092338718434 و این گروه ثماً کر است هر قسم گفتار میکنند و گفتار حق نمیشوند بکماً گنگه است و هر قسم گفتار میکنند و گفتار حق نمیگویند همچون کور است هر چیز میبیند جز حق.

حق را ناحق گویند و رد شریعت است و رد شریعت کفر است غیر حق را به حق مقرب دیدن زندیق است و ضرورت دیدن انکار قصداً کفر است هر کس کافر را مسلمان گوید کافر است و هر کس مسلمان را کافر گوید خود شان کافر است.

اگر صلاح خیر لازم است و ان چوکی پرست که چوکی دولت را محکم گرفته و نمیخواهد از دست بدهد و قتل و قاتل هر دو طرف مسلمانها را در نظر ندارد تنها خود و چوکی را مبینند مسئولیت دنیا و آخرت به گردن شان است و از جمله ظالمان است باید مسلمانها به آواز بلند بگویند خارجی ها از خاک پاک ما خارج شوند و مثال دیگر اشخاصیکه مخالف صلح هستند نمیخواهد صلح باید باز بهانه میکنند که آزادی بیان از بین نرود و حقوق زنان از بین نرود چون این آزادی تولید انگلیس است و انگلیس ملحد هر نوع گفتار شان مردود میباشد و آن اشخاص میگوید حقوق زنان از بین نرود و آن زنان غاصبین است که میلوونها زمین حکومتی و شخصی را غصب نموده مثال امان الله خان غازی پادشاه افغانستان از طرف اشخاص بی عمل و چوکی پرست در ما بین ما مسلمانها تفرقه انداختند و هر طر لشکرکشی نمودند و شاه کشور را مجبور به ترک افغانستان نمود تا ایتالیا رفت اگر نمیرفت مثل تنظیم و تنظیم بازی قتل و قاتل که صورت گرفت در طول 40 سال به میلوونها شخص بی گناه را به شهادت رسید دست شاه جوان به این قتل و قاتل آلوده نشود.

حالا غیر حق را به حق مقرب می بینند و چوکی پرستی و دنیا پرستی را در نظر گیرد بخاطر نیم متر چوکی شریعت حضرت محمد مصطفی (ص) را قبول ندارد.



بِحضرت خوانده نمودند که زاننده بود نماز ان روز حضرت ایشان را در هر سئله از سائل کلامیه را این است  
 و آنست که حکم خداست و در اکثر مسائل موقوفت به شیخ مازیدیه دارند و با بیان در ظاهر بقیه و در  
 و یکویش ایشان در ظاهر و ظاهر و زمانه که مراد صوفیه را تا فهمیده بصلالت رفته اند و در بیان بطنی  
 از احکام فقهیه که بصلوة متعلق اند و در بیان کلمات طریقه عملیه ثبوتیه و التزم ایشان متابعت  
 است را و در بیان منع استماع غناء و منع از حضور مجلس رقصان و سایر کلمات و در بیان کلمات  
 سرتبتی و در بیان رخصت و خیر بعد الحیل و الصلو و تبلیغ الدعوات بجنب مذهب و افراد  
 اگر این معنی است که این فقیه از تمام موقوفات احسانه را و از زنگار شام است و درین طریق است  
 بے از ایشان گرفته است و در هیچ حرفی این راه را از ایشان امر حجت و دولت اندراج نکند  
 فی البدایه ببرکت صحبت ایشان حاصل کرده و سعادت سفر در وطن را بصدقه خدمت ایشان  
 یافته توجیه شریف ایشان در دو نیم ماه این نا قابل را نسبت نقشبندیه رسانیده و حضور فاضل این  
 اکابر را اعطاء فرموده و درین مدت قلیله آنچه از تجلیات و ظهورات و انوار و انوار و سبب بر گریهها  
 و سبب گریهها که بطیف ایشان زود داده چه شرح و بدو چه بیان تفصیل آن نماید تا بعد از آن توجیه شریف شان کم  
 و قیقه مانده باشد در معارف توحید و اشکاد و قرب و سعادت و اعطاء و سایر آن که برین فقیه بخشاوند و از حقیقت  
 آن اطلاع ندانند و شهود و حدیث در کثرت و مشاهد کثرت در رحمت از عقدا ت و سبب این معارف  
 است با جمله آنچه نسبت نقشبندیه است و حضور فاضل این اکابر بنام این معارف بر زبان آوردن  
 و نشان این شهود و مشاهد و رایان نمودن از کونه نظری است کار خانه این اکابر بلند است  
 بهر تر است و قیاس نسبت ندارد و هر گاه این طوری است برفع القدر از حضرت ایشان باین فقیه  
 رسیده باشد اگر در مدت عمر سر خود را پانها ل اقدام خدمت عتبه عملیه شما کرده باشد هیچ کرده باشد  
 از تصدیقات خود چه عرض نماید و در پیش زندگی بانه خود چه اظهار نماید اما معارف آگاه خواهم

این جمله از کلمات حضرت است که در بعضی مواضع در کتب آمده است

در بیان احکام فقهیه

در بیان عقاید و معارف

در بیان معارف





همین مقدار که هر یک از اینها در یک کلمه است و نحو و ابیات

در جهان آن زید را هم موجود دانسته است و هم معدوم در چنین دانسته است و صبی و جوان دانسته  
است پسر و زنده دانسته است و مرده وقام دانسته است و قاعد و مستند دانسته است و متضلع  
و خندان دانسته است و گریان و تسلّم ذوق دانسته است و سالّم و عزیز دانسته است و ذلیل هم در بزرگ  
دانسته است و هم در حرّات هم در جنت دانسته است هم در تملک ذات پس تعدّ و تعلّق نیز در این سطرین  
مفقود باشد چنانچه در تعلقات تعدّ و انات میطلبید و کلمه از زنده میخواهد تا پیش تمامه الّا کلامه  
بسیطین الّا ذلّ الی الّا بدل لا تعدّ ذفیه اصله اذ لا یجیبه علیه تعالی نعمان که تقدّم  
و لا کلامه و این علم او تعالی اگر تعلّق بمعلومات اثبات کنیم یک تعلّق خواهد بود که هیچ معلوماتی  
گشته است آن تعلّق نیز مجرم ال کیفیت است و در رنگ صفتها العظم چون در یک کلمه است  
استبعا و این تصور بر ایشائے زائل کردیم و بجویم که در وقت که در این اسام  
متباینه و احوال متغایره و اعتبارات متضاده اوجدانند پس در جهان وقت کلمه را هم دانند و هم  
فصل هم حرف هم ملاتی و اندو هم ژبامی و هم معرب و اندو هم بنی و هم تنکن و اندو هم غیر ممکن و هم منف  
و اندو هم غیر مصرف و هم معرفه و اندو هم محکه و هم نهی و اندو هم مستقبل و هم امر و اندو هم نهی بلکه جائز  
است که آن شخص بجوید که این همه اقسام و اعتبارات کلمه او ضربات کلمه در یک وقت بمصیول میم  
هر گاه در علم ممکن بلکه در وید ممکن حج کنند و متصور بود و علم واجب تعالی و الله للمثل لا کھن چرا  
متعبّد باشد باید دانست که اینجا چندی صورت جمع ضعیف است اما فی تحقیق و در میان اینها  
ضعفیت مفقود است زیرا که هر چند زید را در آن واحد موجود و معدوم دانسته است اما در جهان آن  
و دانسته است که وقت وجود او مثلا بعد از هر ارسال سده حج سیت و وقت عدم سابق او پیش از آن  
سال معین است و وقت عدم لاحق او بعد از هر یک صد سال است <sup>که</sup> لا کھنات بینهما و تحقیق  
ابتعاب الزمان و علی هذا القیاس سائر الاحمال فانهم ازین تحقیق و وضع گشت که علم او تعالی  
هر چند بجز بیانات متغیره تعلّق گیرد و شایسته تغییر در همه راه نمی یابد و نظمه عدوٹ دران صفت پیدا

در جهان آن زید را هم موجود دانسته است و هم معدوم در چنین دانسته است و صبی و جوان دانسته است پسر و زنده دانسته است و مرده وقام دانسته است و قاعد و مستند دانسته است و متضلع و خندان دانسته است و گریان و تسلّم ذوق دانسته است و سالّم و عزیز دانسته است و ذلیل هم در بزرگ دانسته است و هم در حرّات هم در جنت دانسته است هم در تملک ذات پس تعدّ و تعلّق نیز در این سطرین مفقود باشد چنانچه در تعلقات تعدّ و انات میطلبید و کلمه از زنده میخواهد تا پیش تمامه الّا کلامه بسیطین الّا ذلّ الی الّا بدل لا تعدّ ذفیه اصله اذ لا یجیبه علیه تعالی نعمان که تقدّم و لا کلامه و این علم او تعالی اگر تعلّق بمعلومات اثبات کنیم یک تعلّق خواهد بود که هیچ معلوماتی گشته است آن تعلّق نیز مجرم ال کیفیت است و در رنگ صفتها العظم چون در یک کلمه است استبعا و این تصور بر ایشائے زائل کردیم و بجویم که در وقت که در این اسام متباینه و احوال متغایره و اعتبارات متضاده اوجدانند پس در جهان وقت کلمه را هم دانند و هم فصل هم حرف هم ملاتی و اندو هم ژبامی و هم معرب و اندو هم بنی و هم تنکن و اندو هم غیر ممکن و هم منف و اندو هم غیر مصرف و هم معرفه و اندو هم محکه و هم نهی و اندو هم مستقبل و هم امر و اندو هم نهی بلکه جائز است که آن شخص بجوید که این همه اقسام و اعتبارات کلمه او ضربات کلمه در یک وقت بمصیول میم هر گاه در علم ممکن بلکه در وید ممکن حج کنند و متصور بود و علم واجب تعالی و الله للمثل لا کھن چرا متعبّد باشد باید دانست که اینجا چندی صورت جمع ضعیف است اما فی تحقیق و در میان اینها ضعفیت مفقود است زیرا که هر چند زید را در آن واحد موجود و معدوم دانسته است اما در جهان آن و دانسته است که وقت وجود او مثلا بعد از هر ارسال سده حج سیت و وقت عدم سابق او پیش از آن سال معین است و وقت عدم لاحق او بعد از هر یک صد سال است که لا کھنات بینهما و تحقیق ابتعاب الزمان و علی هذا القیاس سائر الاحمال فانهم ازین تحقیق و وضع گشت که علم او تعالی هر چند بجز بیانات متغیره تعلّق گیرد و شایسته تغییر در همه راه نمی یابد و نظمه عدوٹ دران صفت پیدا

بسیطین الّا ذلّ الی الّا بدل لا تعدّ ذفیه اصله اذ لا یجیبه علیه تعالی نعمان که تقدّم و لا کلامه و این علم او تعالی اگر تعلّق بمعلومات اثبات کنیم یک تعلّق خواهد بود که هیچ معلوماتی گشته است آن تعلّق نیز مجرم ال کیفیت است و در رنگ صفتها العظم چون در یک کلمه است استبعا و این تصور بر ایشائے زائل کردیم و بجویم که در وقت که در این اسام متباینه و احوال متغایره و اعتبارات متضاده اوجدانند پس در جهان وقت کلمه را هم دانند و هم فصل هم حرف هم ملاتی و اندو هم ژبامی و هم معرب و اندو هم بنی و هم تنکن و اندو هم غیر ممکن و هم منف و اندو هم غیر مصرف و هم معرفه و اندو هم محکه و هم نهی و اندو هم مستقبل و هم امر و اندو هم نهی بلکه جائز است که آن شخص بجوید که این همه اقسام و اعتبارات کلمه او ضربات کلمه در یک وقت بمصیول میم هر گاه در علم ممکن بلکه در وید ممکن حج کنند و متصور بود و علم واجب تعالی و الله للمثل لا کھن چرا متعبّد باشد باید دانست که اینجا چندی صورت جمع ضعیف است اما فی تحقیق و در میان اینها ضعفیت مفقود است زیرا که هر چند زید را در آن واحد موجود و معدوم دانسته است اما در جهان آن و دانسته است که وقت وجود او مثلا بعد از هر ارسال سده حج سیت و وقت عدم سابق او پیش از آن سال معین است و وقت عدم لاحق او بعد از هر یک صد سال است که لا کھنات بینهما و تحقیق ابتعاب الزمان و علی هذا القیاس سائر الاحمال فانهم ازین تحقیق و وضع گشت که علم او تعالی هر چند بجز بیانات متغیره تعلّق گیرد و شایسته تغییر در همه راه نمی یابد و نظمه عدوٹ دران صفت پیدا

بسیطین الّا ذلّ الی الّا بدل لا تعدّ ذفیه اصله اذ لا یجیبه علیه تعالی نعمان که تقدّم و لا کلامه و این علم او تعالی اگر تعلّق بمعلومات اثبات کنیم یک تعلّق خواهد بود که هیچ معلوماتی گشته است آن تعلّق نیز مجرم ال کیفیت است و در رنگ صفتها العظم چون در یک کلمه است استبعا و این تصور بر ایشائے زائل کردیم و بجویم که در وقت که در این اسام متباینه و احوال متغایره و اعتبارات متضاده اوجدانند پس در جهان وقت کلمه را هم دانند و هم فصل هم حرف هم ملاتی و اندو هم ژبامی و هم معرب و اندو هم بنی و هم تنکن و اندو هم غیر ممکن و هم منف و اندو هم غیر مصرف و هم معرفه و اندو هم محکه و هم نهی و اندو هم مستقبل و هم امر و اندو هم نهی بلکه جائز است که آن شخص بجوید که این همه اقسام و اعتبارات کلمه او ضربات کلمه در یک وقت بمصیول میم هر گاه در علم ممکن بلکه در وید ممکن حج کنند و متصور بود و علم واجب تعالی و الله للمثل لا کھن چرا متعبّد باشد باید دانست که اینجا چندی صورت جمع ضعیف است اما فی تحقیق و در میان اینها ضعفیت مفقود است زیرا که هر چند زید را در آن واحد موجود و معدوم دانسته است اما در جهان آن و دانسته است که وقت وجود او مثلا بعد از هر ارسال سده حج سیت و وقت عدم سابق او پیش از آن سال معین است و وقت عدم لاحق او بعد از هر یک صد سال است که لا کھنات بینهما و تحقیق ابتعاب الزمان و علی هذا القیاس سائر الاحمال فانهم ازین تحقیق و وضع گشت که علم او تعالی هر چند بجز بیانات متغیره تعلّق گیرد و شایسته تغییر در همه راه نمی یابد و نظمه عدوٹ دران صفت پیدا



و بی چگونه است و قدیم است و قائم بذات اوست تعالی که آن را گویند و در آیات و کلمات  
 گنجایش نیست و در ظاهر ممکنات ظهور کند و در مکتوبات صورت معنی چگونه بخند  
 در کتب که در بیان سلطان چه کار دارد و تجلی افعال و صفات نزد فقیر به تجلی ذات تعالی تقدس  
 متصور نیست چه افعال و صفات را از حضرت ذات تعالی تقدس افعال که نیست با تجلی آنها  
 به تجلی ذات متصور بود و آنچه از صفات افعال است تعالی و تقدس افعال افعال افعال  
 اوست صبیحی که پس تجلی آنها تجلی افعال و صفات بود و تجلی افعال و صفات آنها هم کس  
 باین کمال رسیدند **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَبِهِ حَيَاتُ كُلِّ شَيْءٍ وَأَلَهُ كُفُولًا** و اوست تعالی محیط اشیا بود و در مرتبت با ایشان از  
 ذات اعظم مرتبت که در هر مقام باشد که ایشان را در مرتبت تعالی و آنچه کشف و شهود معلوم کنند  
 از آن نیز منزله است چه ممکن را از حقیقت ذات و صفات و افعال او تعالی جزو جمل و مرتبت  
 نیست ایمان بعیب باید آورد و در هر چه کثرت و شرف بود و در تحت لافعی باید ساخت  
 عقا شکا کس نشود و در این با همین به کاخجا همیشه با و بدست است و امر را به جبهه از شوقی حضرت  
 ایشان با مناسبتین تمام است هنوز ایوان است تقابلند است به مافکر رسیدن است  
 پس ایمان آری که او تعالی محیط اشیا است و قریب است ایشان و با ایشان است اما معنی حال  
 و قریب و معنی است او را تعالی ندانیم که صیفت احواله و قریب علمی گفتن از ما و ملات متشابه است  
 قابل تبادل آن مرتبه و او تعالی آنچه پس مرتبه نشود و همچنین آنچه چیز با او جانیه متذکر بود و آنچه بعضی  
 عبارت صوفیه معنی اشیا و مفهوم میشود خلاف مراد ایشان است زیرا که مراد ایشان از این کلام  
 که مومنین آنها است اذ انتم الفجر من الله است که چون فقر تمام شود و بی محض حاصل آید باقی  
 نیمانند که الله تعالی ندانیم که ان فقیر خداست و خدا کرد و که آن کفر و زندقه است تعالی الله  
 سبحانه تعالی هو الطالیوت علی کثیر او حضرت خواهد ما تقدس بی سیر موند که معنی

و در کتب که در بیان سلطان چه کار دارد و تجلی افعال و صفات نزد فقیر به تجلی ذات تعالی تقدس متصور نیست چه افعال و صفات را از حضرت ذات تعالی تقدس افعال که نیست با تجلی آنها به تجلی ذات متصور بود و آنچه از صفات افعال است تعالی و تقدس افعال افعال افعال اوست صبیحی که پس تجلی آنها تجلی افعال و صفات بود و تجلی افعال و صفات آنها هم کس باین کمال رسیدند

و در کتب که در بیان سلطان چه کار دارد و تجلی افعال و صفات نزد فقیر به تجلی ذات تعالی تقدس متصور نیست چه افعال و صفات را از حضرت ذات تعالی تقدس افعال که نیست با تجلی آنها به تجلی ذات متصور بود و آنچه از صفات افعال است تعالی و تقدس افعال افعال افعال اوست صبیحی که پس تجلی آنها تجلی افعال و صفات بود و تجلی افعال و صفات آنها هم کس باین کمال رسیدند

و در کتب که در بیان سلطان چه کار دارد و تجلی افعال و صفات نزد فقیر به تجلی ذات تعالی تقدس متصور نیست چه افعال و صفات را از حضرت ذات تعالی تقدس افعال که نیست با تجلی آنها به تجلی ذات متصور بود و آنچه از صفات افعال است تعالی و تقدس افعال افعال افعال اوست صبیحی که پس تجلی آنها تجلی افعال و صفات بود و تجلی افعال و صفات آنها هم کس باین کمال رسیدند

و در کتب که در بیان سلطان چه کار دارد و تجلی افعال و صفات نزد فقیر به تجلی ذات تعالی تقدس متصور نیست چه افعال و صفات را از حضرت ذات تعالی تقدس افعال که نیست با تجلی آنها به تجلی ذات متصور بود و آنچه از صفات افعال است تعالی و تقدس افعال افعال افعال اوست صبیحی که پس تجلی آنها تجلی افعال و صفات بود و تجلی افعال و صفات آنها هم کس باین کمال رسیدند

و در کتب که در بیان سلطان چه کار دارد و تجلی افعال و صفات نزد فقیر به تجلی ذات تعالی تقدس متصور نیست چه افعال و صفات را از حضرت ذات تعالی تقدس افعال که نیست با تجلی آنها به تجلی ذات متصور بود و آنچه از صفات افعال است تعالی و تقدس افعال افعال افعال اوست صبیحی که پس تجلی آنها تجلی افعال و صفات بود و تجلی افعال و صفات آنها هم کس باین کمال رسیدند

و در کتب که در بیان سلطان چه کار دارد و تجلی افعال و صفات نزد فقیر به تجلی ذات تعالی تقدس متصور نیست چه افعال و صفات را از حضرت ذات تعالی تقدس افعال که نیست با تجلی آنها به تجلی ذات متصور بود و آنچه از صفات افعال است تعالی و تقدس افعال افعال افعال اوست صبیحی که پس تجلی آنها تجلی افعال و صفات بود و تجلی افعال و صفات آنها هم کس باین کمال رسیدند

والمعنى

۱۱۰

عبارت این سخن نه آنست که حقیم بلکه آنست که منقسم و موجود حق است بمتجانسه و تغییر و تبدیل را  
 اذات وصفات و افعال او تعالی را نه نیست بمتجانسه من لا یعدی دیناً و لا یصغیر به کما فی افعالہ  
 یحدوث الکیان و آنچه صوفیہ وجودیہ متزلزلت نفس اثبات نموده اند نه از قبیل تغییر و تبدیل  
 و مرتبه و وجوب که آن کفر و ضلالت است بلکه این متزلزلت را در مرتب ظهورات کمال او تعالی  
 اعتبار کرده اند بلیکه آنکه تغییر و تبدیلیه در ذات و صفات و افعال او تعالی راه یابد و او تعالی  
 یعنی مطلق است هم در ذات و هم در صفات و هم در افعال و در هیچ امری هیچ چیز محتاج نبود چنانچه  
 در وجود محتاج نیست و ظهور نیز محتاج نه و آنچه از عبارات بعضی صوفیہ مفهوم میشود که او تعالی در ظهور  
 کمالات انسانی و صفاتی با محتاج است این سخن برین تغییر بسیار گران است میداند که مقصود از  
 آفرینش ایشان حصول کمالات است مرایشان را نه کمالی که عالم بجناب قدس او باشد تعالی  
 و تقدس کریم و ما خلقنا لیکون کمالاً لا یعدی دیناً ای لا یغیر فوق منوید این معنی است  
 پس مقصود از خلقت جن و انس حصول معرفت ایشان بود که کمال ایشان است نه امری که عالم  
 بجناب حق بود مستحانکه و آنچه در حدیث قدسی واقع شده است کفایت الیقین کما یقتضی انواراً  
 نیز معرفت ایشان است نه آنکه من معروف بشود و متوسط معرفت ایشان کمالی حاصل نماید  
 تعالی الله یعنی ذلک عالم الکیان او تعالی از جمیع صفات ناقص سمات حدود متزوی  
 است جسم جسمانی نیست و مکانی و زمانی نه و صفات کمال او را ثابت است از جمله صفات  
 کمال و در موجودات بود و زانند بر وجود ذات تکلیف و تقدس و آن صفات حیات و علم و قدرت  
 و اراده و سمع و بصر و کلام و تکوین است این صفات در خارج موجود اند نه آنکه در علم موجود بود  
 از وجود ذات و در خارج نفسی است تعالی و تقدس چنانچه بعضی از صوفیہ جویدمان برده اند گفته اند  
 از روی تعقل نمیشود اند صفات با ذات توازن و کسب شخص همه متن حکمان فی  
 نفسی صفات است چه ثفاة صفات مستزله و فلا سفه نیز تغایر علمی و اتحاد و جری گفته اند و این تغایر

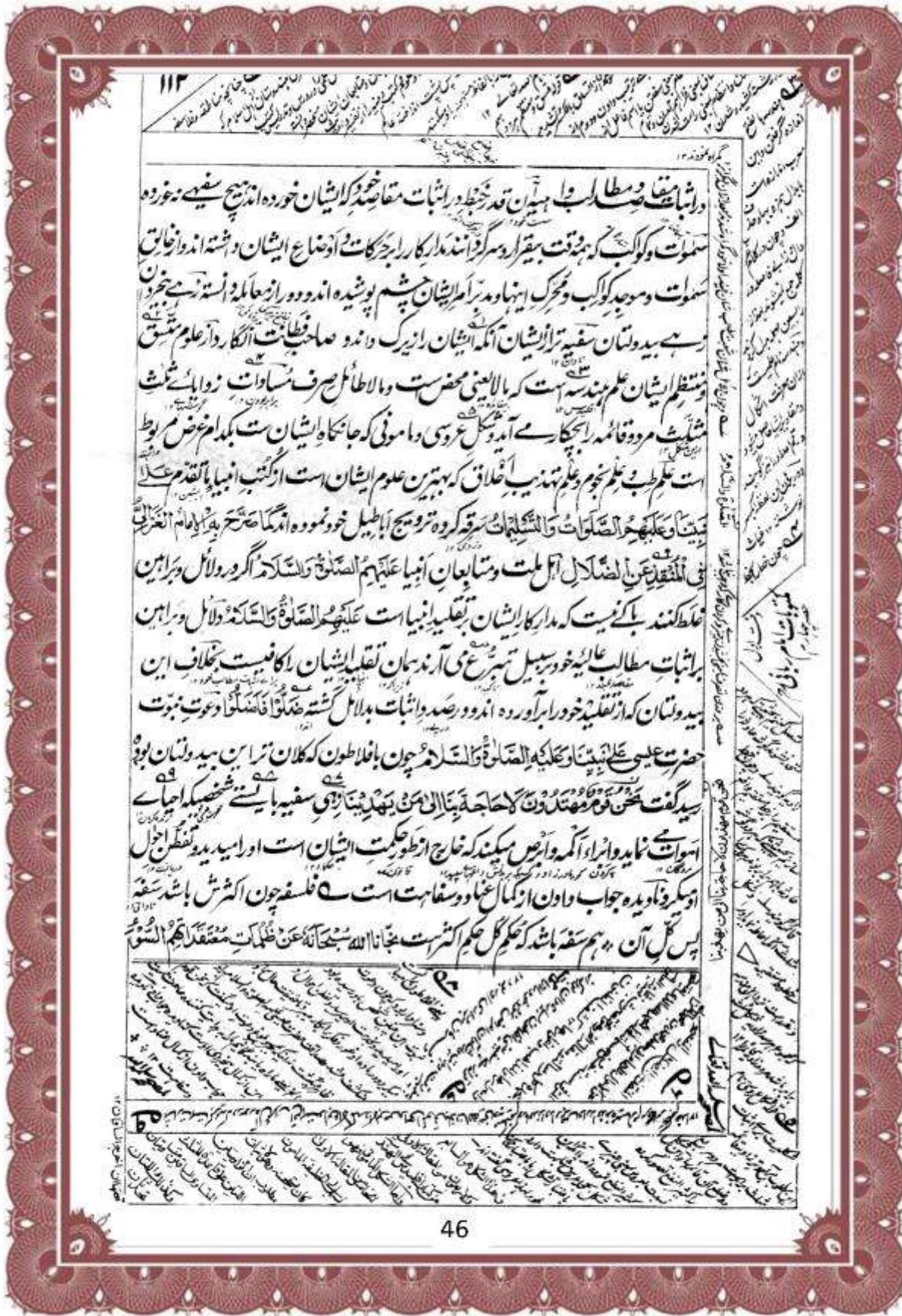
والمعنى  
 کمال او تعالی  
 در وجود محتاج نیست  
 ظهور نیز محتاج نه  
 کفایت الیقین کما یقتضی انواراً  
 نیز معرفت ایشان است  
 تعالی الله یعنی ذلک عالم الکیان او تعالی از جمیع صفات ناقص سمات حدود متزوی  
 است جسم جسمانی نیست و مکانی و زمانی نه و صفات کمال او را ثابت است از جمله صفات کمال و در موجودات بود و زانند بر وجود ذات تکلیف و تقدس و آن صفات حیات و علم و قدرت و اراده و سمع و بصر و کلام و تکوین است این صفات در خارج موجود اند نه آنکه در علم موجود بود از وجود ذات و در خارج نفسی است تعالی و تقدس چنانچه بعضی از صوفیہ جویدمان برده اند گفته اند از روی تعقل نمیشود اند صفات با ذات توازن و کسب شخص همه متن حکمان فی نفسی صفات است چه ثفاة صفات مستزله و فلا سفه نیز تغایر علمی و اتحاد و جری گفته اند و این تغایر

اننا لالحق

کمال او تعالی در وجود محتاج نیست ظهور نیز محتاج نه کفایت الیقین کما یقتضی انواراً نیز معرفت ایشان است تعالی الله یعنی ذلک عالم الکیان او تعالی از جمیع صفات ناقص سمات حدود متزوی است جسم جسمانی نیست و مکانی و زمانی نه و صفات کمال او را ثابت است از جمله صفات کمال و در موجودات بود و زانند بر وجود ذات تکلیف و تقدس و آن صفات حیات و علم و قدرت و اراده و سمع و بصر و کلام و تکوین است این صفات در خارج موجود اند نه آنکه در علم موجود بود از وجود ذات و در خارج نفسی است تعالی و تقدس چنانچه بعضی از صوفیہ جویدمان برده اند گفته اند از روی تعقل نمیشود اند صفات با ذات توازن و کسب شخص همه متن حکمان فی نفسی صفات است چه ثفاة صفات مستزله و فلا سفه نیز تغایر علمی و اتحاد و جری گفته اند و این تغایر

علمی الحاکم نموده اند و گفته اند که مفهوم علم عقین مفهوم ذات است تعالی و تقدس یا عقین مفهوم قدرت  
 و ارادت است یعنی با اعتبار وجود خارجی گفته اند پس این تغییر وجود خارجی اعتبار کنند از نفاذ  
 صفات خارج نشوند و تغییر این اعتباری که لا یشی فیهم لفظاً حکماً گرفتند و او تعالی قدیم و اولی است  
 و غیر او را قدیم و اولیت ثابت نبود و هیچ یقین برین حکم حاصل فرموده اند و هر سیکه قدیم و اولیت غیر  
 حق بکل وجهی حاصل گشته است تکفیر و نموده اند آنهم غزالی ازین راه تکفیر این شیناوت را فی  
 و غیر ایشان نموده است که قائل بقدم عقول و نفوس اند و بقدم میوئی و صورت گمان برده اند  
 و سموات را با آنچه در ایشان است قدیم دانسته اند و حضرت خواصه باقی است که میفرمودند که شیخ  
 محی الدین بن عربی بقدم آنرا گنجل قائل است این سخن از ظاهر مخرّف باید داشت و محمول بر  
 تاویل باید ساخت تا با جمیع اهل علم مخالف نشود و او تعالی قادر بر خیر است از شائبه ایجاب و مطلق  
 اضطرار منتزعه و مبر است فلا یسئل عن خیر و کمال را در ایجاب دانسته نفی اختیار از واجب تعالی  
 نموده و اثبات ایجاب نموده اند این بخیر دان واجب را تعالی و تقدس و معطل و بکار داشته اند  
 و چون یک مشتق است که آن هم با ایجاب است از فاقی سموت و ارض صا و رند است و وجود جوادش نسبت  
 به عقل تعالی داده که وجود آن جز در توهم ایشان ثابت نشده است بر عزم فاسد ایشان ایشان را  
 یعنی سبحانه و تعالی هیچ کار نیست تا چاره بید که در وقت اضطراب و اضطراب را تعالی با عقل تعالی  
 آرد و حضرت حق سبحانه آنچه هیچ جوع کند که او را تنگانی در وجود جوادش بر غلّه نداده اند گویند که  
 عقل تعالی است که به سبب جوادش تعلق دارد بلکه به عقل تعالی هم جوع ندارد که او را در دفع بیات ایشان  
 نیز اختیار نیست این بید و نمان و حقیق و بلاهت پیش قدم فرقی ضلاله اند کافران را تجب  
 بصحرت حق سبحانه که تعالی سے آرد و وقع علیه از او تعالی می طلبند بخلات این سفیهان و چون درین  
 بید و نمان از جمیع فرقی ضلالت و بلاهت بیشتر است سبکی که در انکار است با حکما و منسب که  
 و عدا و عداوت است با اخبار رسوله و تمیز ترتیب مقدمات فاسده است و تلبیس لاهل و مشوا و باطل

در معرفت  
 علم عقین  
 مفهوم ذات  
 تعالی و تقدس  
 یا عقین  
 مفهوم قدرت  
 و ارادت  
 است  
 یعنی  
 با اعتبار  
 وجود خارجی  
 گفته اند  
 پس این  
 تغییر  
 وجود خارجی  
 اعتبار کنند  
 از نفاذ  
 صفات  
 خارج  
 نشوند  
 و تغییر  
 این  
 اعتباری  
 که لا یشی  
 فیهم  
 لفظاً  
 حکماً  
 گرفتند  
 و او  
 تعالی  
 قدیم  
 و اولی  
 است  
 و غیر  
 او را  
 قدیم  
 و اولیت  
 ثابت  
 نبود  
 و هیچ  
 یقین  
 برین  
 حکم  
 حاصل  
 فرموده  
 اند  
 و هر  
 سیکه  
 قدیم  
 و اولیت  
 غیر  
 حق  
 بکل  
 وجهی  
 حاصل  
 گشته  
 است  
 تکفیر  
 و  
 نموده  
 اند  
 آنهم  
 غزالی  
 ازین  
 راه  
 تکفیر  
 این  
 شیناوت  
 را فی  
 و غیر  
 ایشان  
 نموده  
 است  
 که  
 قائل  
 بقدم  
 عقول  
 و نفوس  
 اند  
 و بقدم  
 میوئی  
 و صورت  
 گمان  
 برده  
 اند  
 و سموات  
 را با  
 آنچه  
 در  
 ایشان  
 است  
 قدیم  
 دانسته  
 اند  
 و حضرت  
 خواصه  
 باقی  
 است  
 که  
 میفرمودند  
 که  
 شیخ  
 محی  
 الدین  
 بن  
 عربی  
 بقدم  
 آنرا  
 گنجل  
 قائل  
 است  
 این  
 سخن  
 از  
 ظاهر  
 مخرّف  
 باید  
 داشت  
 و محمول  
 بر  
 تاویل  
 باید  
 ساخت  
 تا  
 با  
 جمیع  
 اهل  
 علم  
 مخالف  
 نشود  
 و او  
 تعالی  
 قادر  
 بر  
 خیر  
 است  
 از  
 شائبه  
 ایجاب  
 و مطلق  
 اضطرار  
 منتزعه  
 و مبر  
 است  
 فلا  
 یسئل  
 عن  
 خیر  
 و کمال  
 را  
 در  
 ایجاب  
 دانسته  
 نفی  
 اختیار  
 از  
 واجب  
 تعالی  
 نموده  
 و اثبات  
 ایجاب  
 نموده  
 اند  
 این  
 بخیر  
 دان  
 واجب  
 را  
 تعالی  
 و تقدس  
 و معطل  
 و بکار  
 داشته  
 اند  
 و چون  
 یک  
 مشتق  
 است  
 که  
 آن  
 هم  
 با  
 ایجاب  
 است  
 از  
 فاقی  
 سموت  
 و ارض  
 صا و رند  
 است  
 و وجود  
 جوادش  
 نسبت  
 به  
 عقل  
 تعالی  
 داده  
 که  
 وجود  
 آن  
 جز  
 در  
 توهم  
 ایشان  
 ثابت  
 نشده  
 است  
 بر  
 عزم  
 فاسد  
 ایشان  
 ایشان  
 را  
 یعنی  
 سبحانه  
 و تعالی  
 هیچ  
 کار  
 نیست  
 تا  
 چاره  
 بید  
 که  
 در  
 وقت  
 اضطراب  
 و اضطراب  
 را  
 تعالی  
 با  
 عقل  
 تعالی



مجلس تصنیف این کتاب در روز ۱۲ صفر ۱۲۸۱ هجری قمری در منزلت خواجه شمس الدین محمد بن علی ابن سید مرتضیٰ علم الهدی

در اثبات صحت مطالب این کتاب و همچنین تعدد در اثبات معاصره که ایشان آورده اند هیچ سفیهی نه غرضه  
 سننات و کتب که به وقت بیقرار و سرگردانند مدار کار را بر جگرکات اولیای ایشان داشته اند و از خاق  
 سننات و مسوود کرب و محارک اینها و مدبران ایشان چشم پوشیده اند و در این معامله آینه آینه بی خود  
 به بید و دلمان سفیه تر از ایشان آمده ایشان را زیرک دانند و صاحب طبیعت انکار و از علم متفق  
 و منظم ایشان علم مندرسه است که با الیغنی محض است و ما لاطل صرف مسافات زوایا شت  
 شدت موقوفه را بچکار می آید و شکل عروسی و دامونی که جانکار ایشان است بگذاخت مویض  
 است علم طب علم نجوم و علم تهذیب اخلاق که بهترین علوم ایشان است از کتب انبیا با تقدیم علم  
 نیت و حکم الصلوات و الشکایات سر کرده و ترویج باطل نمود و در اندک صحره بدایه الامم انحراف  
 فی التقدیر عن الضلال اهل ملت و متابعان انبیا علیهم الصلوٰة والسلام اگر در اول و بر این  
 ناطق کنند بلکه نیت که مدار کار ایشان تعلیم انبیا است علیهم الصلوٰة والسلام و دلائل و بر این  
 بر اثبات مطالب عالی خود بر سبیل تبریح می آرند همان تقلید ایشان را کفایت بخلاف این  
 بید و دلمان که از تقلید خود را بر آورده اند و در صدها و اثبات بدلائل گشته و صفوا فانسلوا و عوتت منوت  
 حضرت عیسیٰ علی نبیتنا و تحلیه الصلوٰة والسلام چون با فراطون که کلان تر این بید و دلمان بود  
 سید گفت سخن قوم معتقدون لا حاجة بنا الی من یهدیتنا فی سفیه بایستی شخصیکه اجناس  
 آسوات نماید و از راه آنکه و این مسکن که خارج از طبیعت ایشان است او را سید و نظر اجمل  
 از دیگر و ناویده جواب و ادا از کمال عناد و سفاهت است و فلسفه چون اکثرش باشد رغبه  
 پس کل آن به هم سفیه باشد که حکم کل حکم اکثر است بحانا لله سبحان الله عن ظلمات معتقداتهم السوء

سید مرتضیٰ علم الهدی  
 این کتاب را در روز ۱۲ صفر ۱۲۸۱ هجری قمری در منزلت خواجه شمس الدین محمد بن علی ابن سید مرتضیٰ علم الهدی تصنیف نمود

تجدد در اثبات معاصره که ایشان آورده اند هیچ سفیهی نه غرضه

سننات و کتب که به وقت بیقرار و سرگردانند مدار کار را بر جگرکات اولیای ایشان داشته اند و از خاق

سننات و مسوود کرب و محارک اینها و مدبران ایشان چشم پوشیده اند و در این معامله آینه آینه بی خود

به بید و دلمان سفیه تر از ایشان آمده ایشان را زیرک دانند و صاحب طبیعت انکار و از علم متفق

و منظم ایشان علم مندرسه است که با الیغنی محض است و ما لاطل صرف مسافات زوایا شت

شدت موقوفه را بچکار می آید و شکل عروسی و دامونی که جانکار ایشان است بگذاخت مویض

است علم طب علم نجوم و علم تهذیب اخلاق که بهترین علوم ایشان است از کتب انبیا با تقدیم علم

نیت و حکم الصلوات و الشکایات سر کرده و ترویج باطل نمود و در اندک صحره بدایه الامم انحراف

فی التقدیر عن الضلال اهل ملت و متابعان انبیا علیهم الصلوٰة والسلام اگر در اول و بر این

ناطق کنند بلکه نیت که مدار کار ایشان تعلیم انبیا است علیهم الصلوٰة والسلام و دلائل و بر این

بر اثبات مطالب عالی خود بر سبیل تبریح می آرند همان تقلید ایشان را کفایت بخلاف این

بید و دلمان که از تقلید خود را بر آورده اند و در صدها و اثبات بدلائل گشته و صفوا فانسلوا و عوتت منوت

حضرت عیسیٰ علی نبیتنا و تحلیه الصلوٰة والسلام چون با فراطون که کلان تر این بید و دلمان بود

سید گفت سخن قوم معتقدون لا حاجة بنا الی من یهدیتنا فی سفیه بایستی شخصیکه اجناس

آسوات نماید و از راه آنکه و این مسکن که خارج از طبیعت ایشان است او را سید و نظر اجمل

از دیگر و ناویده جواب و ادا از کمال عناد و سفاهت است و فلسفه چون اکثرش باشد رغبه

پس کل آن به هم سفیه باشد که حکم کل حکم اکثر است بحانا لله سبحان الله عن ظلمات معتقداتهم السوء

درین ایام فرزندی محمد معصوم جو اہر شیخ موقوف را تمام کرد و رشتہ سابق او قباحتہما این بخیروان بفتح  
 آمد و قائمہ ما بران مترتب شد انحمد للہ الذی ہدانا لهذا وانا كنا لکافی لہدای لولا ان ہذا انا  
 اللہ لقلنا جہنمات مصل کربنا لیسحق وعبایت شیخ محی الدین بن العربی نیز ناظر با یجاب است  
 بود معنی قدرت مرافقت بفلسفہ دارد کہ صحت ترک از قیاد و تجویز نمے نماید جانب فعل الازم  
 عجایب کار و بار است شیخ محی الدین از مقبولان و نظر مے در آید و اکثر علوم او کہ مخالف آراء ال  
 حق اند خطا و اصواب ظاہر میشوند تا آنکہ بخطائے کشفی معذوری داشته اند و در ترک خطائے اجتهادی  
 از ملامت مفرغ ساختہ این اعتقاد خاص است این فقیر را و ما و ہ شیخ محی الدین کہ او را از مقبولان میدانند  
 و علوم مخالفہ او را خطا و مضرت میندیشند بہت ازین طائفہ کہ ہم شیخ را طعن ملامت میکنند و ہم  
 علوم او را تحقیر مینمایند و جمعی دیگر ازین طائفہ تقلید شیخ را اختیار کرده جمیع علوم او را صواب  
 و بدلائل و شواہد حقیقت آن علوم را اثبات مینمایند و شک نیست کہ این ہر دو فریق راہ افراط  
 و تقریظ اختیار کرده اند و از توشیح حال دور ماندہ شیخ را کہ از اولیاء مقبولان است بواسطہ خطب  
 کشفی چگونہ تذکرہ و شعور و علوم او را کہ اصواب و برآمد و مخالف آراء ال حق اند چگونہ تقلید  
 توان کرد و قال الحق ہوا الثوبت الذی وقف علیہ سبحانہ اندیمہ و کسر ہہ آسے و رسلہ و وحدت  
 وجود ہم غیر ازین طائفہ باشد شریک اند چہ چند شیخ درین مسئلہ نیز طرخاص اروا و اصل سخن  
 شریکند ازین مسئلہ نیز چہ چہ مخالفت بمعققات ال حق وارد ناقابل توجہ است شایان  
 جمیع این فقیر بجناب اللہ سبحانہ و شریح شرح رباعیات حضرت ایشان باین مسئلہ را بمعققات  
 ال حق جمیع سائتہ است و تراغ و بصرین البعض عامہ شدہ و مشکوک شجاعت طفرین را حل ساخته  
 بر ہجیکہ چل رتب و اشتباہ نامندہ حکما لا یخلف علی الشاظرین ہم باید و انست کہ ممکنات با سربا  
 چہ جو اہر و چہ اغراض و چہ اجسام و چہ مقول و چہ نفوس و چہ افلاک و چہ عناصر ہر ہمہ مستند با سبحانہ و تعالی  
 اند کہ از کتمہ علم اینہا را بوجود آورده است و چنانچہ اینہا وجود با و تعالی محتاج اند در بقا نیز با و سبحانہ

لعل من انظر الى هذا  
 عن النفس الامارة بالسوء  
 عن النفس النورية  
 عن النفس المحمودة  
 عن النفس الباطنة  
 عن النفس الظاهرة  
 عن النفس الخفية  
 عن النفس العلوية  
 عن النفس السفلية  
 عن النفس الاعلیٰ  
 عن النفس الاسفلیٰ  
 عن النفس المتعلیٰ  
 عن النفس المتسفلیٰ  
 عن النفس المتوسطة  
 عن النفس المتدنیٰ  
 عن النفس المتعالیٰ  
 عن النفس المتواضعة  
 عن النفس المتكبریٰ  
 عن النفس المتواضعة  
 عن النفس المتكبریٰ  
 عن النفس المتواضعة  
 عن النفس المتكبریٰ  
 عن النفس المتواضعة  
 عن النفس المتكبریٰ



مع ان السبب لکن لا بد من سبب  
محتاج اند وجود اسباب و وسائط را و پوشش فعل خود ساخته است و حکمت او قیاب قدرت گردانیده و لا بلکه  
اسباب و لاین تبعوت فعل خود کرده و حکمت را وسیله وجود قدرت فرموده زیرا که از باب فطانت که بصیرت  
ایشان محل متابعت انبیاء علیهم الصلوٰت و السلام است مکتحل شده است میدانند که اسباب  
و وسایل که در وجود و بقا با وسبب آنه محتاجند و ثبوت و قیام از و وارند و بوسه وارند و تعالی و تقدس  
و فی الحقیقت جمیع اجزا و چگونگی در و دیگر که مثل آنهاست تا تاثیر کنند و احداث و اختراع آن نمایند  
قادر است و در آنها که ایجاد آن میفرماید و کمالات الاثمه او را عطا مینماید که چنانچه عطا فرموده  
از چاه و محض نیست و از اینجا پس بریند بر فاعل و مرکب او چه میدانند که این فعل را جوهر حال نیست و علی  
است ما در او که ایجاد آن فعل میفرماید پس فعل جواد و عطا را و پوشش فعل فاعل حقیقی نشد  
بلکه آن فعل نظر جوادیت او و ایل شد بر فاعل حقیقی فکذا اهدنا آرسه و فهم لیلجه فعل جواد و پوشش  
فعل فاعل حقیقی است که از کمال عیب او و جوامع او ابواسطه آن فعل صاحب قدرت دانسته است و از  
فعل حقیقی که از کشته یسیریل به کثیرا و یسیریل به کثیرا این معرفت مقنن است از شکات نبوت  
فهم کس این جازیه جمع کمال او در رفع اسباب میدانند و اینها را شیاریا بے توشیح اسباب حضرت  
حق سبحانه و تعالی منتسب میسازند میدانند که در رفع اسباب بی حکمت است که در ضمن این چنین  
مصلح ملحوظ است دنیا ما خلقت لهذا باطله انبیا علیهم الصلوٰت و السلام مراعات اسباب  
میدانند و تفویض امر این مراعات حضرت حق سبحانه و تعالی میفرماید چنانچه حضرت یعقوب علی  
یتیمان و علیکم الصلوٰت و السلام را ملاحظه چشم زخم نموده پس این خود را وصیت فرمود و با جوی کمال  
حق باب و احدی و از شلو امین اباب متفق و با وجود این مراعات تفویض امر حق فرموده و جعل تعالی

محتاج اند وجود اسباب و وسائط را و پوشش فعل خود ساخته است و حکمت او قیاب قدرت گردانیده و لا بلکه  
اسباب و لاین تبعوت فعل خود کرده و حکمت را وسیله وجود قدرت فرموده زیرا که از باب فطانت که بصیرت  
ایشان محل متابعت انبیاء علیهم الصلوٰت و السلام است مکتحل شده است میدانند که اسباب  
و وسایل که در وجود و بقا با وسبب آنه محتاجند و ثبوت و قیام از و وارند و بوسه وارند و تعالی و تقدس  
و فی الحقیقت جمیع اجزا و چگونگی در و دیگر که مثل آنهاست تا تاثیر کنند و احداث و اختراع آن نمایند  
قادر است و در آنها که ایجاد آن میفرماید و کمالات الاثمه او را عطا مینماید که چنانچه عطا فرموده  
از چاه و محض نیست و از اینجا پس بریند بر فاعل و مرکب او چه میدانند که این فعل را جوهر حال نیست و علی  
است ما در او که ایجاد آن فعل میفرماید پس فعل جواد و عطا را و پوشش فعل فاعل حقیقی نشد  
بلکه آن فعل نظر جوادیت او و ایل شد بر فاعل حقیقی فکذا اهدنا آرسه و فهم لیلجه فعل جواد و پوشش  
فعل فاعل حقیقی است که از کمال عیب او و جوامع او ابواسطه آن فعل صاحب قدرت دانسته است و از  
فعل حقیقی که از کشته یسیریل به کثیرا و یسیریل به کثیرا این معرفت مقنن است از شکات نبوت  
فهم کس این جازیه جمع کمال او در رفع اسباب میدانند و اینها را شیاریا بے توشیح اسباب حضرت  
حق سبحانه و تعالی منتسب میسازند میدانند که در رفع اسباب بی حکمت است که در ضمن این چنین  
مصلح ملحوظ است دنیا ما خلقت لهذا باطله انبیا علیهم الصلوٰت و السلام مراعات اسباب  
میدانند و تفویض امر این مراعات حضرت حق سبحانه و تعالی میفرماید چنانچه حضرت یعقوب علی  
یتیمان و علیکم الصلوٰت و السلام را ملاحظه چشم زخم نموده پس این خود را وصیت فرمود و با جوی کمال  
حق باب و احدی و از شلو امین اباب متفق و با وجود این مراعات تفویض امر حق فرموده و جعل تعالی

محتاج اند وجود اسباب و وسائط را و پوشش فعل خود ساخته است و حکمت او قیاب قدرت گردانیده و لا بلکه  
اسباب و لاین تبعوت فعل خود کرده و حکمت را وسیله وجود قدرت فرموده زیرا که از باب فطانت که بصیرت  
ایشان محل متابعت انبیاء علیهم الصلوٰت و السلام است مکتحل شده است میدانند که اسباب  
و وسایل که در وجود و بقا با وسبب آنه محتاجند و ثبوت و قیام از و وارند و بوسه وارند و تعالی و تقدس  
و فی الحقیقت جمیع اجزا و چگونگی در و دیگر که مثل آنهاست تا تاثیر کنند و احداث و اختراع آن نمایند  
قادر است و در آنها که ایجاد آن میفرماید و کمالات الاثمه او را عطا مینماید که چنانچه عطا فرموده  
از چاه و محض نیست و از اینجا پس بریند بر فاعل و مرکب او چه میدانند که این فعل را جوهر حال نیست و علی  
است ما در او که ایجاد آن فعل میفرماید پس فعل جواد و عطا را و پوشش فعل فاعل حقیقی نشد  
بلکه آن فعل نظر جوادیت او و ایل شد بر فاعل حقیقی فکذا اهدنا آرسه و فهم لیلجه فعل جواد و پوشش  
فعل فاعل حقیقی است که از کمال عیب او و جوامع او ابواسطه آن فعل صاحب قدرت دانسته است و از  
فعل حقیقی که از کشته یسیریل به کثیرا و یسیریل به کثیرا این معرفت مقنن است از شکات نبوت  
فهم کس این جازیه جمع کمال او در رفع اسباب میدانند و اینها را شیاریا بے توشیح اسباب حضرت  
حق سبحانه و تعالی منتسب میسازند میدانند که در رفع اسباب بی حکمت است که در ضمن این چنین  
مصلح ملحوظ است دنیا ما خلقت لهذا باطله انبیا علیهم الصلوٰت و السلام مراعات اسباب  
میدانند و تفویض امر این مراعات حضرت حق سبحانه و تعالی میفرماید چنانچه حضرت یعقوب علی  
یتیمان و علیکم الصلوٰت و السلام را ملاحظه چشم زخم نموده پس این خود را وصیت فرمود و با جوی کمال  
حق باب و احدی و از شلو امین اباب متفق و با وجود این مراعات تفویض امر حق فرموده و جعل تعالی

محتاج اند وجود اسباب و وسائط را و پوشش فعل خود ساخته است و حکمت او قیاب قدرت گردانیده و لا بلکه  
اسباب و لاین تبعوت فعل خود کرده و حکمت را وسیله وجود قدرت فرموده زیرا که از باب فطانت که بصیرت  
ایشان محل متابعت انبیاء علیهم الصلوٰت و السلام است مکتحل شده است میدانند که اسباب  
و وسایل که در وجود و بقا با وسبب آنه محتاجند و ثبوت و قیام از و وارند و بوسه وارند و تعالی و تقدس  
و فی الحقیقت جمیع اجزا و چگونگی در و دیگر که مثل آنهاست تا تاثیر کنند و احداث و اختراع آن نمایند  
قادر است و در آنها که ایجاد آن میفرماید و کمالات الاثمه او را عطا مینماید که چنانچه عطا فرموده  
از چاه و محض نیست و از اینجا پس بریند بر فاعل و مرکب او چه میدانند که این فعل را جوهر حال نیست و علی  
است ما در او که ایجاد آن فعل میفرماید پس فعل جواد و عطا را و پوشش فعل فاعل حقیقی نشد  
بلکه آن فعل نظر جوادیت او و ایل شد بر فاعل حقیقی فکذا اهدنا آرسه و فهم لیلجه فعل جواد و پوشش  
فعل فاعل حقیقی است که از کمال عیب او و جوامع او ابواسطه آن فعل صاحب قدرت دانسته است و از  
فعل حقیقی که از کشته یسیریل به کثیرا و یسیریل به کثیرا این معرفت مقنن است از شکات نبوت  
فهم کس این جازیه جمع کمال او در رفع اسباب میدانند و اینها را شیاریا بے توشیح اسباب حضرت  
حق سبحانه و تعالی منتسب میسازند میدانند که در رفع اسباب بی حکمت است که در ضمن این چنین  
مصلح ملحوظ است دنیا ما خلقت لهذا باطله انبیا علیهم الصلوٰت و السلام مراعات اسباب  
میدانند و تفویض امر این مراعات حضرت حق سبحانه و تعالی میفرماید چنانچه حضرت یعقوب علی  
یتیمان و علیکم الصلوٰت و السلام را ملاحظه چشم زخم نموده پس این خود را وصیت فرمود و با جوی کمال  
حق باب و احدی و از شلو امین اباب متفق و با وجود این مراعات تفویض امر حق فرموده و جعل تعالی



منسوب است و کسب با نشان عادت الله سبحانه برین جاری شده است که بعد از قصد عبودیت  
 فعل خود را خلق حق سبحانه و تعالی بان فعل متعلق میشود و چون فعل عبودیت بقصد و اختیار اوصاف  
 سے یا بدین نام چنان متعلق می شود و ثواب و عقاب بود و آنکه گفته اند که اختیار عیب ضعیف است  
 اگر ضعیف باعتبار قوت اختیار حق سبحانه آنکه گفته اند سلم است و اگر ضعیف با این معنی گفته اند  
 که در او فعل متعلق کافیه نیست پس غیر صحیح است **فان الله سبحانه لا یكلفکم شیئاً** فی ضعیف  
 بل **یرید الیسر** و **لا یرید العسر** و **انه ما فی الالباب** جزا محمد فعل موقوت را مقصود بقدر حق  
 است که موقوت را عذاب محمد جزا سے وفاق فرموده و قله ذات و ای را منوط با بیان بر وقت خود  
 ذلک تقدیر العزیز **لیس** بعد از آن که بتوفیق الله سبحانه ما هم می دانیم که کفر و زینت  
 بحضرت حق سبحانه و تعالی که منوی نعم ظاهره و باطنه است و موجودات و ارض است و هر  
 بزرگی و کمالات که هست مر جانی قدس او را ثابت است جز آن کفر با او که از شدت عقوبات بود  
 مخلوق است و در عذاب و چنین ایمان آوردن بغیب این چنین منصف بزرگ را راست گوشتن  
 او را با وجود ممانعت نفس و شیطان یا بد که جز او او بهترین جزا نا بود و آن مخلوق است و شهادت ملذذ  
 بعضی از شایع فرموده اند که دخول بهشت فی کفایت مربوط فیض حق است سبحانه و منوط  
 ساعتن آن ایمان بنا بر آنست که هر چه جزا اعمال بود **الذی** باشد و نیز و غیره و چون بهشت فی  
 مربوط با بیان است لیکن ایمان فیض او است سبحانه و عطیة او تعالی و دخول نامرطوب کفر است  
 و کفر ناشی است از بولک نفس اماره **ما اصابتک من حسنة فحین الله و ما اصابتک من**  
**سنة فحین نفسک** باید آنست که مربوط ساعتن دخول بهشت را ایمان فی کفایت عظیم  
 ایمان است بلکه تعظیم مؤمن به است که این چنین اعظیم القدر بر آن مترتب شده است و چنین  
 منوط ساعتن دخول نامرطوب کفر است و جمیل آنکه نسبت با و این کفر بوقوع آمده است این  
 طور محسوس بر دوام بر آن مترتب گشته است بخلاف آنچه بعضی از شایع گفته اند که ازین و قیقه

منسوب است و کسب با نشان عادت الله سبحانه برین جاری شده است که بعد از قصد عبودیت  
 فعل خود را خلق حق سبحانه و تعالی بان فعل متعلق میشود و چون فعل عبودیت بقصد و اختیار اوصاف  
 سے یا بدین نام چنان متعلق می شود و ثواب و عقاب بود و آنکه گفته اند که اختیار عیب ضعیف است  
 اگر ضعیف باعتبار قوت اختیار حق سبحانه آنکه گفته اند سلم است و اگر ضعیف با این معنی گفته اند  
 که در او فعل متعلق کافیه نیست پس غیر صحیح است **فان الله سبحانه لا یكلفکم شیئاً** فی ضعیف  
 بل **یرید الیسر** و **لا یرید العسر** و **انه ما فی الالباب** جزا محمد فعل موقوت را مقصود بقدر حق  
 است که موقوت را عذاب محمد جزا سے وفاق فرموده و قله ذات و ای را منوط با بیان بر وقت خود  
 ذلک تقدیر العزیز **لیس** بعد از آن که بتوفیق الله سبحانه ما هم می دانیم که کفر و زینت  
 بحضرت حق سبحانه و تعالی که منوی نعم ظاهره و باطنه است و موجودات و ارض است و هر  
 بزرگی و کمالات که هست مر جانی قدس او را ثابت است جز آن کفر با او که از شدت عقوبات بود  
 مخلوق است و در عذاب و چنین ایمان آوردن بغیب این چنین منصف بزرگ را راست گوشتن  
 او را با وجود ممانعت نفس و شیطان یا بد که جز او او بهترین جزا نا بود و آن مخلوق است و شهادت ملذذ  
 بعضی از شایع فرموده اند که دخول بهشت فی کفایت مربوط فیض حق است سبحانه و منوط  
 ساعتن آن ایمان بنا بر آنست که هر چه جزا اعمال بود **الذی** باشد و نیز و غیره و چون بهشت فی  
 مربوط با بیان است لیکن ایمان فیض او است سبحانه و عطیة او تعالی و دخول نامرطوب کفر است  
 و کفر ناشی است از بولک نفس اماره **ما اصابتک من حسنة فحین الله و ما اصابتک من**  
**سنة فحین نفسک** باید آنست که مربوط ساعتن دخول بهشت را ایمان فی کفایت عظیم  
 ایمان است بلکه تعظیم مؤمن به است که این چنین اعظیم القدر بر آن مترتب شده است و چنین  
 منوط ساعتن دخول نامرطوب کفر است و جمیل آنکه نسبت با و این کفر بوقوع آمده است این  
 طور محسوس بر دوام بر آن مترتب گشته است بخلاف آنچه بعضی از شایع گفته اند که ازین و قیقه

و آنچه آن تا آن حد شد از حق تعالی و رسول و علی صوره و کلام و غیره  
 الله و ما اصابتک من حسنة فحین الله و ما اصابتک من سنة فحین نفسک  
 باید آنست که مربوط ساعتن دخول بهشت را ایمان فی کفایت عظیم  
 ایمان است بلکه تعظیم مؤمن به است که این چنین اعظیم القدر بر آن مترتب شده است و چنین  
 منوط ساعتن دخول نامرطوب کفر است و جمیل آنکه نسبت با و این کفر بوقوع آمده است این  
 طور محسوس بر دوام بر آن مترتب گشته است بخلاف آنچه بعضی از شایع گفته اند که ازین و قیقه



قدس است بخت آنکه ازیر که عقل ننگ و کور با که بدیع امکان و حدوت قسم است چه آنکه کمنا حضرت  
و خوب که قدم از لوازم است از انشا و صفات و افعال که ام است و امنا سب که تمام اطلاق آن  
نموده آید و اجتناب ازین کرده شود بلکه بسا است که از نقص خود کمال انقصان و اندر نقص کمال  
انکار و این نیز زود فکر فوق جمع نعم ظاهر و باطنه است بیدوست ترا کماله موننا مسبره را بجناب سر  
تعالی نسبت دهد و اشیا و ناشائسته را بجناب او بخت آنکه منتسب بود و بعثت است که باطل را از حق  
جدا ساخته است و نامستی عبادت را از مستحق عبادت نیز داده و بعثت است که بره حق بجلان سحر کلا  
بموسیطه آن دعوت می فرماید و بندة با السعادت و قرب و وصل موعی لجل سلطانة میسراند و بوسیلند  
بعثت اطلاع بر فضیلت موعی لجل شانة میسر میشود و حکما و جوار تصرف و رنگ ابوعالی اراحم  
جو از آن متمیز می گردد و امثال این فوائد بعثت بسیار است پس مقرر شد که بعثت ابنا رحمت  
و اکنه نفع و بوائک نفس آماره گشته حکم شیطان لعین انکا بعثت نماید و بمقتضای بعثت عمل  
کنند گنا و بعثت چیت و بعثت چرا رحمت نبود سوال بر عقل فی حد ذاته هر چند و احکام  
آبهی خلیفه ناقص تمام است اما چرا نتواند که بعد از حصول تصفیه و تزلویه عقل را مناسبتی و انصاف  
توین تکلیف بر تبه و جوب تعانت و تقدست پیدا شود که بسبب آن مناسبت و اتصال احکام را اینجا  
آخذ نماید و حاجت بر بعثت که بموسیطه نکست نشود جواب بر عقل هر چند آن مناسبت اتصال  
پیدا کند اما تعلقی که باین پکی میولانی داشت بالکل زایل نگرود و مختصر تمام پیدا کند پس و ایتمه همیشه  
و انگیزه او بود و متحد هرگز خیال او را نگذارد و قوت خصمیت و شهوت همواره مناصب او بودند و در  
جرس و شهوت همه وقت بدم او باشد همه و نسیان که از لوازم نوع انسان است از و منفک نبود  
و خطا و غلط که از خویش این شاه انداز و حد انباشت پس عقل شایان اعتقاد نبود و احکام ماخوذه لو  
از سلطان و هم و تصرف خیال معنون بودند و از شایان و خطی خطا محفوظ نباشند بخلاف  
انگس که ازین اوصاف پاک است و ازین ردائل مبر پس ناچار شایان اعتقاد بود و احکام ماخوذه

سبب انست حکم تقدیر  
سبب انست حکم تقدیر  
سبب انست حکم تقدیر  
سبب انست حکم تقدیر  
سبب انست حکم تقدیر  
سبب انست حکم تقدیر  
سبب انست حکم تقدیر  
سبب انست حکم تقدیر  
سبب انست حکم تقدیر

نکسید و نور و شمها پاک هر یکی ۱۱





و محنتهاست که در آن موطن مقرر ساخته اند کفارت کنند تا پاک و پاکیزه بجهت معبودش گردود و هر که را  
 چنین نکتی بود و ملوخته او را با آخرت اندازند عین عدلست اما او را بر گناه کاران و مشرسان  
 لیکن اگر ازل اسلام است آل او حجت است و از عذاب ابدی محفوظ این نیز نعمتی است عظیم  
 رَبَّنَا أَنْصِرْهُمْ لَنَا وَأَنْصِرْنَا وَأَغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ مُحَمَّدٌ مِّنْ رَّبِّكَ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ لَكَ الْأَنْبِيَاءُ مِنْ قَبْلِهِ وَعَلَىٰ رُءُوسِهِمْ  
 وَكَلَّمَ اللَّهُ الْمَلَائِكَةَ وَالشَّيْطَانَ رُؤُوسَ الْأُمَمِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَكَانَ مِنْهُ نَبِيُّ رَبِّكَ يُرْسِلُ فِي الْأُمَمِ لِيُذَكِّرَ الَّذِينَ لَمْ يَرْجِعُوا إِلَى اللَّهِ  
 وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَنْ فِيهِنَّ وَمَا يُدْرِي أَجْرُ الْمُحْسِنِينَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ  
 و جبال و بحار و حیوان و نبات و معاون و محسوس و موم و ناپیوسته خواهند گشت آسمانها منشق گردند  
 و ستارها افتار پسند کنند و در بریزند و زمین و کوهها هبنا و منبتش روشنند این عذاب و افتاد و بفتخار اولی  
 تعلق دارد و بفتخار ثانی از قبرها برانگیخته اند و بیشتر روند و قیامت اعلام سموات و کواکب را تجویز  
 کنند و فنا و فساد بر اینها جانزند از نهار از اولی و ابدی گویند معدنك متاخران ایشان  
 از خبر حق خود را در زمین اهل اسلام میگردد و اتیان بعضی از احکام اسلام میدانند بحسب آنکه بعضی  
 از اهل اسلام این معنی را از ایشان باور میدارند و بعضی تخاشی ایشان را مسلمان میدانند بحسب آنکه بعضی  
 بعضی از مسلمانان اسلام بعضی را که ازین جامع اندکال میدانند و طعن و تشنیع اینها را انگریس انگارند  
 و حال آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از جماع انبیاء میدانند علیه السلام الصلوات و الشکایات قال الله  
 تَعَالَىٰ إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَإِذَا النُّجُومُ انْكَرَتْ وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَىٰ إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ وَإِذَا  
 الْأَرْضُ انشَقَّتْ وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَىٰ وَفُجِعَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا وَسُفِّتِ الْأَرْضُ وَخَشَعْتِ الْأصْوَاتُ ذَٰلِكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ  
 آنکه هر که میداند که مجرب و تفوه بکفر و شهادت و اسلام کافی نیست تصدیق جمیع ما علمت من الذین  
 بالضم و صریح باید و تبری از کفر و کفری نیز در کار است تا اسلام صورت بن و درین و بدست خود  
 و حساب و میزان و صراط حق است که من صادق علیه و علی الله الصلوات و السلام و ان خبر او است  
 استماع بعضی از جمله ان طوز نبوت از وجود این امور از حد اعتبار ساقط است چه طوز نبوت و چه  
 طوز عقل است اخبار صاوتی ابعاد انظر عقل موافق ساعتم فی الحقیقت الکا طوز نبوت است بجا

مفسر  
 این حدیث را در  
 کتاب التمهید  
 در بیان معنی  
 انشاق و انکسار  
 آسمان و زمین  
 در روز قیامت  
 آورده است  
 و در بیان  
 معنی کوری  
 آسمان و کوری  
 زمین در روز  
 قیامت نیز  
 آورده است  
 و در بیان  
 معنی خاشع  
 اصوات در روز  
 قیامت نیز  
 آورده است  
 و در بیان  
 معنی انوار  
 آسمان و انوار  
 زمین در روز  
 قیامت نیز  
 آورده است  
 و در بیان  
 معنی انوار  
 آسمان و انوار  
 زمین در روز  
 قیامت نیز  
 آورده است



معاذک ربی سید است ندانند که طور نبوت مخالف طوع عقل است بلکه طوع عقل منی تائید قلبی را نبیا  
 علیه الصلوات والتسلیمات بان طلب عالی نتواند مهتد شد مخالف لغت و بجز است و نارسیدن بجز  
 چه مخالفت بعد از رسیدن متصور بود و بهر جهت و دروغ موجود بعد از محاسبه روز قیامت اگر حق  
 بهر جهت خوبست در فرشتا و دیگر و کسی دیگر را بد و فرخ و توابع و عقاب اینها ابدی است که انصاف ندارد  
 که ماداکت علیه المؤمنین القتیة لئلا یذکره صاحب نصوصی بلکه مال همه حجت است  
 و حجتی و سعیت کل شیء لغار عذاب و دروغ نامه حقیقه ثابت کن بعد از ان گوید که نار و دروغ  
 ایشان بزور و سلام گرد و چنانچه حضرت ابراهیم علیه السلام علیه السلام و انما کفره شده بود  
 و خلف و دروغ حقیق جانزوار و گوید که یکس از اهل ان مخلوع عذاب کفار گرفته است و این مسئله نیز  
 از صواب و وراقتاده است ندانسته است که رحمت رحمت و حق مومنان و کافران مخصوص  
 بدنی است و در آخرت بوسه از رحمت بکافر رسد که ما قال الله تعالی انه لا یخس من  
 ترشح الله الا القوم الکافرین و قال تعالی بعد قوله سبحانه و سعیت کل  
 شیء منسأ لکنها للذین یستقون و یؤتون الزکوة و الذین هم بالینا یؤمنون شیخ اول  
 آیت خواننده و آخر کار فرموده و قال الله تعالی ان رحمت الله قریب من المحسنین  
 و کریمه لا یخسبن الله بخلف و عدیه رساله ولالت ندارد و خصوصیت خلف بوعده تواند بود  
 که اقتصای عدم خلف بوعده اینجا بواسطه آن بود که مراد از وعده اینجا نصرت رسول است و عقابینما  
 بر کفار و آن متضمن وعده و وعید است بوعده است مرسل او و وعید است مر کفار پس گویند  
 که بیه خلف و وعده منقحی شد و هم خلف و وعید فالایة منسأ مدک علیه و لاله و ایضا خلف و وعید  
 در رنگ خلف و وعده مستلزم کذب است و ناشایان آنحضرت جل شاکانه زیکه در کتب  
 دانسته بود که کفار را عذاب مخلد خواهد کرد و معدنک بر است مخالف طوع عقل که عذاب  
 مخلد خواهد کرد این سخن را تجویز نمودن شاعت تمام دارد و سبحان ربک رب العزما العلیقین

معاذک ربی سید است ندانند که طور نبوت مخالف طوع عقل است بلکه طوع عقل منی تائید قلبی را نبیا  
 علیه الصلوات والتسلیمات بان طلب عالی نتواند مهتد شد مخالف لغت و بجز است و نارسیدن بجز  
 چه مخالفت بعد از رسیدن متصور بود و بهر جهت و دروغ موجود بعد از محاسبه روز قیامت اگر حق  
 بهر جهت خوبست در فرشتا و دیگر و کسی دیگر را بد و فرخ و توابع و عقاب اینها ابدی است که انصاف ندارد  
 که ماداکت علیه المؤمنین القتیة لئلا یذکره صاحب نصوصی بلکه مال همه حجت است  
 و حجتی و سعیت کل شیء لغار عذاب و دروغ نامه حقیقه ثابت کن بعد از ان گوید که نار و دروغ  
 ایشان بزور و سلام گرد و چنانچه حضرت ابراهیم علیه السلام علیه السلام و انما کفره شده بود  
 و خلف و دروغ حقیق جانزوار و گوید که یکس از اهل ان مخلوع عذاب کفار گرفته است و این مسئله نیز  
 از صواب و وراقتاده است ندانسته است که رحمت رحمت و حق مومنان و کافران مخصوص  
 بدنی است و در آخرت بوسه از رحمت بکافر رسد که ما قال الله تعالی انه لا یخس من  
 ترشح الله الا القوم الکافرین و قال تعالی بعد قوله سبحانه و سعیت کل  
 شیء منسأ لکنها للذین یستقون و یؤتون الزکوة و الذین هم بالینا یؤمنون شیخ اول  
 آیت خواننده و آخر کار فرموده و قال الله تعالی ان رحمت الله قریب من المحسنین  
 و کریمه لا یخسبن الله بخلف و عدیه رساله ولالت ندارد و خصوصیت خلف بوعده تواند بود  
 که اقتصای عدم خلف بوعده اینجا بواسطه آن بود که مراد از وعده اینجا نصرت رسول است و عقابینما  
 بر کفار و آن متضمن وعده و وعید است بوعده است مرسل او و وعید است مر کفار پس گویند  
 که بیه خلف و وعده منقحی شد و هم خلف و وعید فالایة منسأ مدک علیه و لاله و ایضا خلف و وعید  
 در رنگ خلف و وعده مستلزم کذب است و ناشایان آنحضرت جل شاکانه زیکه در کتب  
 دانسته بود که کفار را عذاب مخلد خواهد کرد و معدنک بر است مخالف طوع عقل که عذاب  
 مخلد خواهد کرد این سخن را تجویز نمودن شاعت تمام دارد و سبحان ربک رب العزما العلیقین

اجماع اهل اهل بر عدم خلوص مذاب گفتار شفیق است و مجال خطا و کشف بسیار است فلذا اعتقاد  
 به مع کونهم مخالف اجماع المسلمین لما لم یبدا به من خدا اندر جمل مصلحت آنکه از معانی معصوم اند و از  
 خطا و سیان محفوظند لا یصنق الله اهلهم و یفعلون ما یؤلفون از خوردن و آشامیدن پاک اند  
 و از زین شوی منزله اند و بر او که در کثیر نماز و قرآن مجید و رقی ایشان باغبان با شرف و کرامت  
 از شیخ نسا کما اورد سبحانه تذکیر الضامین فی حق نفسه تعالی و حضرت حق سبحانه و تعالی بعضی  
 از ایشان ابرسالت برگزیده است چنانچه بعضی از انسان را نیز این دولت مقرر ساخته است  
 من اللذی لک من المسلمین انما هم من جمیع ملایک حق را آنکه که خواص بشرف افضل اند از خواص ملک  
 تعالی و امام الحرمین و صاحب فتوحات مکتبه با فضیلت خواص ملک خواص بشرف قائل اند و آنچه برین  
 ظاهر ساخته اند است که ولایت ملک افضل است از ولایت نبی علیکم الصلوٰت و التسلیمات  
 اما در ثبوت و رسالت درجه است منبری را که ملک بان رسیده است و آن درجه از راه غرضه خاک  
 است که مخصوص بشر است و غیر برین غیر ظاهر ساخته اند که کمالات ولایت را نسبت بکمالات نبوت  
 ترجیح اندا و نه نسبت کاش حکم قطره داشت نسبت بدریای مجیط پس نتیجه که از راه نبوت آید  
 زیرا که خواهد بود از آن مرتبت که از راه ولایت حاصل شود پس افضلیت مطلق مراد بسیار بود علیهم  
 الصلوٰت و التسلیمات و فضل صومعی هر ملک که کرام است علیهم السلام و التسلیمات و التسلیمات  
 سابقا لاجمعیون العلماء و شکر الله تعالی سغیریم ازین تحقیق واضح گشت که ترجیح ولی بر نبی از  
 انبیا رسد علیهم الصلوٰت و التسلیمات بلکه هر آن ولی همیشه زیر قمر آن نبی بود باید و است که در  
 سلسله ارسال که علماء و صوفیه و آن اختلاف دارند چون نیک نگارنده می نماید چنانچه علماء سابق  
 بر آنست که نظر علیا بواسطه متابعت انبیا علیهم الصلوٰت و التسلیمات بکمالات نبوت و علوم آن  
 تفوق کرده است و نظریه صوفیه مقصود بر کمالات ولایت و معارف آنست پس ناچار علیکه از شکوه  
 نبوت اخذ نموده شود و آنست که خواهد بود از آنچه از مرتبه ولایت بخود شود تحقیق بعضی ازین معارف

۱۰

و از این جهت است که بعضی از علماء و صوفیه و آن اختلاف دارند چون نیک نگارنده می نماید چنانچه علماء سابق بر آنست که نظر علیا بواسطه متابعت انبیا علیهم الصلوٰت و التسلیمات بکمالات نبوت و علوم آن تفوق کرده است و نظریه صوفیه مقصود بر کمالات ولایت و معارف آنست پس ناچار علیکه از شکوه نبوت اخذ نموده شود و آنست که خواهد بود از آنچه از مرتبه ولایت بخود شود تحقیق بعضی ازین معارف

۱۲۳

و بگویند که سنم فرزندی آمدی و بر بیان طریق نوشتیم است اندراج یافته است اگر خانیه است با ندهی  
 رجوع فرمایید ایمان عبارت از تصدیق قلبی است آنچه از دین بطریق ضرورت و تواتر باریسته و اقوالسانی  
 نیز بر این گفته اند که احتمال سقوط دارد و علامت این تصدیق تبریه است اگر چه در بسیاری از کلماتی  
 و آنچه در کافری است از خصایل نفس لغوازم آن همچون بتن زنا روش آن اگر عبادت ایا الله سبحان با وجود  
 این تصدیق تبریه از کفر نمایه تصدیق بینین است که با ابراهیم از مدائمتش است و فی الحقیقت  
 حکم او حکم منافق است که الی الله و لا الی الله که در کفر بر تحقیق ایمان از تبریه کفر چاره نبود و اولی  
 آن تبریه قلبی است و اقله آن تبریه قلبی و سالی و تبریه عبارت از دشمنی است با دشمنان  
 حق سبحانه و تعالی آن دشمنی خواهد بود که قلب بود اگر خوفی از دشمن ایشان داشتند باشد و خواهد بقلب وقاب  
 هر دو در وقت عدم آن خوف کریمه یا ایمان الله جاهد الکفار کذبت الذین و اغلظ علیهم  
 مؤخیر این معنی است چه محبت خداست عزوجل و محبت رسول او علیه و علی علیه الصلوات و السلام  
 بی دشمنی دشمنان ایشان صورت نبندد مع قولی بی تبریه نیست ممکن در اینجا صادق است  
 شیعیه که این بقاعده را در سوالات اہلبیت جاری ساخته اند و تبریه خلفا و ائمه و غیر ایشان را شریک  
 سوالات داشته اند ما سب است زیرا که تبریه از دشمنان شرط موالات و دوستان داشته اند و تبریه  
 سطلق از غیبت ایشان و بیج عاقل منصف تجویز نکند که اصحاب پیغمبر علیه السلام و ائمه و اهل بیت  
 اهل بیت پیغمبر علیهم السلام و ائمه و اهل بیت را در حال تکلیف مذکور باشند و حال تکلیف بر گواران  
 در محبت او علیه السلام و ائمه و اهل بیت را در فقر و غنا و با فقر و غنا و در با بیعت با او  
 داده چگونه دشمنی اهل بیت را با ایشان منسوب توان ساخت و حال آنکه منصف قطع محبت اهل بیت  
 آن سرور علی علیه السلام و ائمه و اهل بیت ثابت شده است و اجرت دعوت را محبت ایشان  
 ساخته است ان الله تعالی فعلی است که علیه اجر الا المومنین و فی القربی من یقربون  
 حسنة ترذله و ما خسنا محض سب ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام و علیه السلام و ائمه و اهل بیت

در بیان این  
 که در بعضی از  
 کلماتی که  
 در این کتاب  
 آمده است  
 بعضی از  
 علما و  
 محققان  
 در بیان  
 این مطلب  
 گفته اند  
 که این  
 کلمات  
 در بعضی  
 از کتب  
 معتبره  
 آمده است  
 و بعضی  
 از آنها  
 در بعضی  
 از کتب  
 معتبره  
 نمانده است  
 و بعضی  
 از آنها  
 در بعضی  
 از کتب  
 معتبره  
 آمده است  
 و بعضی  
 از آنها  
 در بعضی  
 از کتب  
 معتبره  
 نمانده است  
 و بعضی  
 از آنها  
 در بعضی  
 از کتب  
 معتبره  
 آمده است  
 و بعضی  
 از آنها  
 در بعضی  
 از کتب  
 معتبره  
 نمانده است

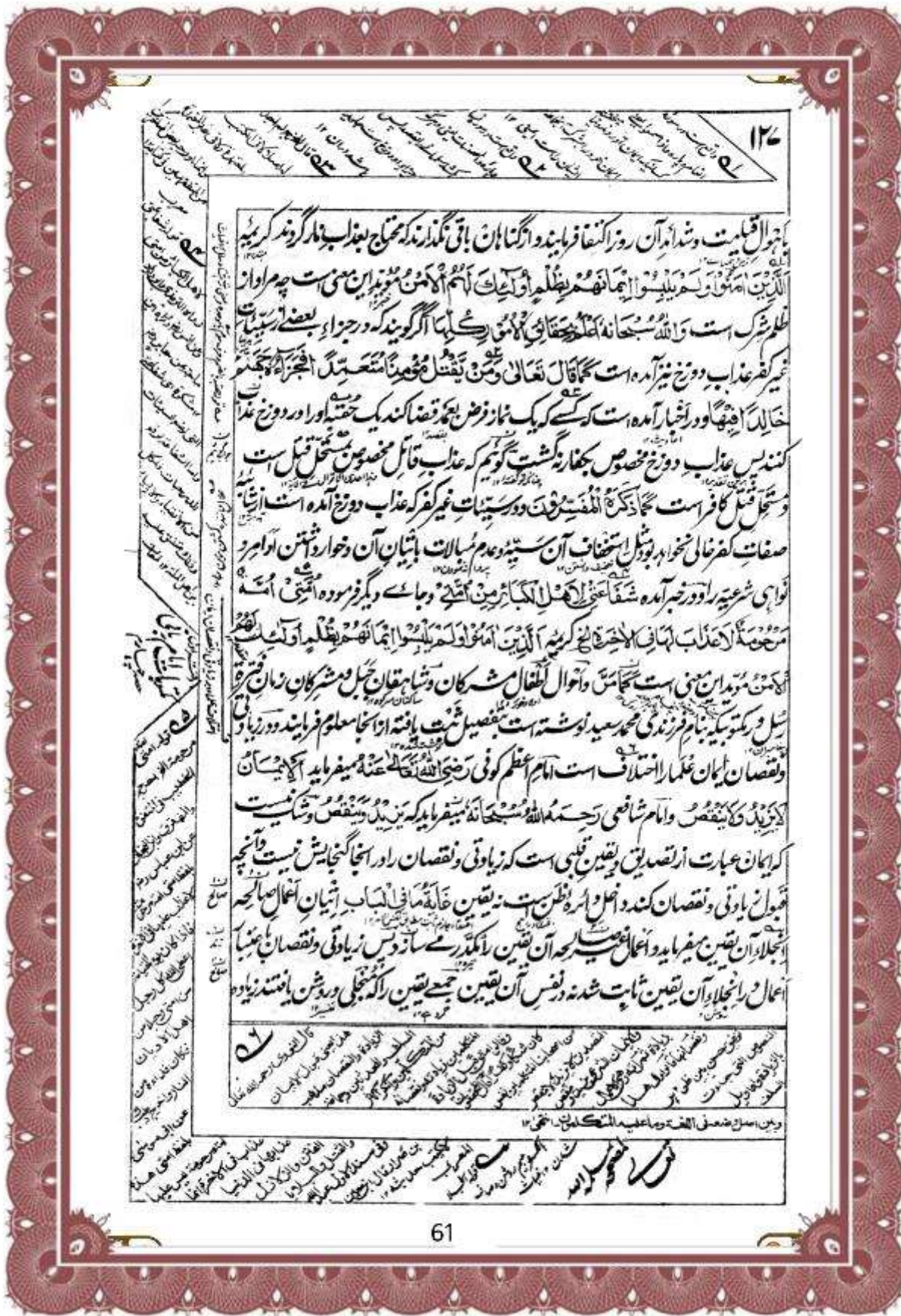
و بعضی از علما گفته اند که این کلمات در بعضی از کتب معتبره آمده است و بعضی از آنها در بعضی از کتب معتبره نمانده است

این همه بزرگی کیافت و شجره انبیا گشت بواسطه تبری از دشمنان او تعالی بود معال الله تعالی قدر  
 کانت لکم انتم حسنة و انکم لکم الذین معکم اذ قالوا لکم انما جئناکم مع انذار منکم و ما ننبئکم  
 من دون الله کفرنا بکم و بآئیننا و انکم لکم الذین معکم اذ قالوا لکم انما جئناکم مع انذار منکم و ما ننبئکم  
 و تبرع علی و نظر فقیر از برائے حصول رضا حق بجز آن عکلا بر این تبری نیست می بامکه حضرت  
 حق سبحانه و تعالی را با کفر و کافری عدوت ذاتی است و اولیة آفاقی مثل لاش و غیره و عتبه  
 ایشان بالذات دشمنان حق اند جعل لکم لظلمة و ظلموا بنا جزایه این عمل شیخ است و الله بر وی  
 نفسانی و سایر اعمال استبدان نسبت ندارد زیرا که عدوت و خصمت نسبت به اینها ذاتی نیست اگر  
 خصمت است بصفات نسبت است اگر خصم است بصفات یا بفعل یا بسبب اینها عدوت و نارحمت از این سبب  
 گشت بلکه مغفرت ایشان است و ثابت خود داشته باید است که چون کجھو کافران عدوت ذاتی  
 مستحق گشت ناچار رحمت و امانت که از صفات جمال است در آخرت یکا فران نرسد و صفعت  
 رحمت نوع عدوت ذاتی نکند چه آنچه بذات تعلق دارد و اقولی و فارغ است از آنچه بصفت تعلق دارد  
 پس مقتضای صفت تبدیل مقتضای ذات منواند کرد و آنچه در حدیث قدسی آمده است گشت  
 و صحتی مکتوبی مراد از خصمت مخصوصاتی باید داشت که مخصوص بصفا و مومنان است و خصمت  
 ذاتی که بشرکان مخصوص است سؤال : اگر گویند که در دنیا کافران را از رحمت نصیب است  
 چنانکه تو بالا تحقیق آن کرده پس در دنیا بصفت رحمت رفیع عدوت ذاتی چگونه نمود جواب گوئیم که  
 حصول رحمت در دنیا اثر کافران را باعتبار ظلم و صورت است و فی الحقیقت استبراح و انبساط  
 در حق ایشان که برینه تصفون انما ائمتهم بدین ممال و دنیاین سناسیر کلام فی التخلیفات بل  
 لا یشرعون و اگر برینه سناسیر جرحین حین لا یعلمونک و املک نصران کبیرة مستبرح  
 شاه این معنی است فلیفهم فائدة جلیله عذاب ابدی و دوزخ جزای کفر است و بر  
 اگر پسند که شخصی با وجود ایمان رسوم کفر جاهل شود و عظیم تر اعمال کفر مینماید و عکلا کفر او کم میکند

فانما لکم انتم حسنة و انکم لکم الذین معکم اذ قالوا لکم انما جئناکم مع انذار منکم و ما ننبئکم من دون الله کفرنا بکم و بآئیننا و انکم لکم الذین معکم اذ قالوا لکم انما جئناکم مع انذار منکم و ما ننبئکم و تبرع علی و نظر فقیر از برائے حصول رضا حق بجز آن عکلا بر این تبری نیست می بامکه حضرت حق سبحانه و تعالی را با کفر و کافری عدوت ذاتی است و اولیة آفاقی مثل لاش و غیره و عتبه ایشان بالذات دشمنان حق اند جعل لکم لظلمة و ظلموا بنا جزایه این عمل شیخ است و الله بر وی نفسانی و سایر اعمال استبدان نسبت ندارد زیرا که عدوت و خصمت نسبت به اینها ذاتی نیست اگر خصمت است بصفات نسبت است اگر خصم است بصفات یا بفعل یا بسبب اینها عدوت و نارحمت از این سبب گشت بلکه مغفرت ایشان است و ثابت خود داشته باید است که چون کجھو کافران عدوت ذاتی مستحق گشت ناچار رحمت و امانت که از صفات جمال است در آخرت یکا فران نرسد و صفعت رحمت نوع عدوت ذاتی نکند چه آنچه بذات تعلق دارد و اقولی و فارغ است از آنچه بصفت تعلق دارد پس مقتضای صفت تبدیل مقتضای ذات منواند کرد و آنچه در حدیث قدسی آمده است گشت و صحتی مکتوبی مراد از خصمت مخصوصاتی باید داشت که مخصوص بصفا و مومنان است و خصمت ذاتی که بشرکان مخصوص است سؤال : اگر گویند که در دنیا کافران را از رحمت نصیب است چنانکه تو بالا تحقیق آن کرده پس در دنیا بصفت رحمت رفیع عدوت ذاتی چگونه نمود جواب گوئیم که حصول رحمت در دنیا اثر کافران را باعتبار ظلم و صورت است و فی الحقیقت استبراح و انبساط در حق ایشان که برینه تصفون انما ائمتهم بدین ممال و دنیاین سناسیر کلام فی التخلیفات بل لا یشرعون و اگر برینه سناسیر جرحین حین لا یعلمونک و املک نصران کبیرة مستبرح شاه این معنی است فلیفهم فائدة جلیله عذاب ابدی و دوزخ جزای کفر است و بر اگر پسند که شخصی با وجود ایمان رسوم کفر جاهل شود و عظیم تر اعمال کفر مینماید و عکلا کفر او کم میکند

فانما لکم انتم حسنة و انکم لکم الذین معکم اذ قالوا لکم انما جئناکم مع انذار منکم و ما ننبئکم من دون الله کفرنا بکم و بآئیننا و انکم لکم الذین معکم اذ قالوا لکم انما جئناکم مع انذار منکم و ما ننبئکم و تبرع علی و نظر فقیر از برائے حصول رضا حق بجز آن عکلا بر این تبری نیست می بامکه حضرت





بجاء القیامت و شد آن روز که نماز فرمایند و اگر تا بان باقی نگذارند که محتاج بعبادت نماندند که بمید  
 الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلمة اوثان انکم الامن المؤمنون منی است چه مراد از  
 ظلم شرک است و الله سبحانه کلمة حقانی الامنی کلمة اگر گویند که در جزای بعضی از مسیبت  
 غیر کفر عذاب و دوزخ نیز آمده است چنانکه قال تعالی فی قتل مؤمنین انتم شهداء الحجزه که چنانچه  
 خالد ائینه لو در اخبار آمده است که کسی که یک نماز فرض بجا نماند یک حسنه او را در دوزخ عذاب  
 کند پس عذاب و دوزخ مخصوص بخفایه گشت گوئیم که عذاب قائل مخصوص شغل قبل است  
 و شغل قبل کافر است چنانکه انفس مرتوت و در مسیبتات غیر کفر که عذاب و دوزخ آمده است ایشان  
 صفات کفر خالی نخواهد بود بل استخفاف آن سینه و عدم مسالمت ایشان آن دوزخ و آتش اوامر و  
 نواهی شرعی را دور نموده شفا اعراض لکبار من انفسه و بواسطه دیگر فرموده است یعنی ائمه  
 مرتبه که ان عذاب الهانی الاخری علی کرمیه آذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلمة اوثان کلمة  
 الامن مؤمنین منی است انما اطفال شرکان و شایه حقان قبل و مشرکان زمان قیام  
 رسل و مکتوبه بکار فرزند می محمد سعید نوشته است بحفصیل شریک یافته ایا بنما مسلم فرمایند و در زیاده  
 و نقصان ایمان علماء را اختلاف است امام اعظم کوفی رضی الله عنه میفرماید که ایمان آن  
 که زیادتی است و کفایت و امام شافعی رحمه الله سبحانه میفرماید که بی نقص و شک نیست  
 که ایمان عبارت از تصدیق یقین قلبی است که زیادتی و نقصان را در اینجا گنجایش نیست و آنچه  
 قبول زیادتی و نقصان کند و اهل ارضه نظر نیست یقین خایه ما فی کتاب ایشان اعمال صالحه  
 انجام دادن یقین میفرماید و اعمال نیک آن یقین را که در همه سازد پس زیادتی و نقصان اینها  
 اعمال را بخلاص آن یقین ثابت شده و نفس آن یقین جمع یقین را که تجلی و روشن یافته زیادتی

فان من اعطی من الله ذیلاً لم یکن یغضب الله لذلّه  
 و الذین یظلمون انفسهم لعلهم یحزنوا  
 و الذین یظلمون انفسهم لعلهم یحزنوا  
 و الذین یظلمون انفسهم لعلهم یحزنوا  
 و الذین یظلمون انفسهم لعلهم یحزنوا

و الذین یظلمون انفسهم لعلهم یحزنوا  
 و الذین یظلمون انفسهم لعلهم یحزنوا  
 و الذین یظلمون انفسهم لعلهم یحزنوا  
 و الذین یظلمون انفسهم لعلهم یحزنوا

و الذین یظلمون انفسهم لعلهم یحزنوا  
 و الذین یظلمون انفسهم لعلهم یحزنوا  
 و الذین یظلمون انفسهم لعلهم یحزنوا  
 و الذین یظلمون انفسهم لعلهم یحزنوا

گفتند از آن یقین که آن انجلا و روشنی ندارد و گویا بعضی غیر منجلی یقین را یقین نم استند جان بعض  
منجلی یقین است ناقص گفتند و جمیع دیگر که حدیث نظر داشتند و بدند که این زیادتی و نقصان راجح  
بصفات یقین است نه بغیر یقین لاجرم یقین اغیر از آمد و ناقص گفتند مثل آنکه دو آئینه برابر که در  
انجلا و نورانیت تفاوت دارند شخصی بیند آئینه را که انجلا و زیاد و درو نمایدگی درویش تر است  
گوید که این آئینه زیاده است از آئینه دیگر که آن انجلا و نمایدگی ندارد و شخصی دیگر گوید که هر دو آئینه  
برابر اند زیادت و نقصان ندارند تفاوت در انجلا و نمایدگی است که از صفات آن دو آئینه است  
پس نظر شخص ثانی صائب است و بحقیقت شے مانند نظر شخص اول محصور بر ظاهر است و از  
ذات زوفا در غیره الله الذین امنوا منکم و الذین اولوا الصلوة و صجات ازین تحقیق که این فقیر  
با آنها آن موقوف شده است اعتراضات مخالفان که بر عدم زیادتی و نقصان ایمان نموده اند زائل  
گشت و ایمان علمه مومنان در جمیع وجوه مثل ایمان انبیاء علیهم السلام و المسلمین است زیرا که  
ایمان انبیاء علیهم السلام و المسلمین و کماله منجلی و نورانی است ثمرات و نتائج باضعاف زیاده  
دارد و از ایمان عاقله مومنان که ظلمات و کدورت دارد و علی تفاوت در کماله و همچنین ایمان  
ابلی بکر صلی الله تعالی علیه که در وزن زیاد و ایمان این امر است با اعتبار انجلا و نورانیت  
باید آشت و زیادتی راجح بصفات کماله باید ساخت نمی منی که انبیاء علیهم السلام و المسلمین  
باعلمه و نفس انسانیت برابرند و در حقیقت ذوات همه متحد تفاسیل باعتبار صفات کماله آمده است و لکن  
صفات کماله ندارد و گویا از آن خارج است و از خواص و فضائل آن نوع موم با وجود این تفاوت  
و نفس انسانیت زیادتی و نقصان راه نمی یابد و نمیتوان گفت که انسانیت قابل زیادتی و نقصان  
است و الله سبحانه الملکم الصواب و ایضا گویند که مراد از تصدیق ایمانی نزد بعضی تصدیق  
منطقی است که شامل طریق یقین است برین تقدیر زیادتی و نقصان را و نفس ایمان گنجایش گشت  
لیکن صحیح آن است که مراد از تصدیق اینجا یقین و اذعان قلبی است نه معنی عام که شامل طمن بود

و اینست که بعضی از اهل علم  
گفته اند که این تفاوت در  
صفات یقین است نه بغیر یقین  
و اینست که بعضی از اهل علم  
گفته اند که این تفاوت در  
صفات یقین است نه بغیر یقین  
و اینست که بعضی از اهل علم  
گفته اند که این تفاوت در  
صفات یقین است نه بغیر یقین

عنه ان الاستسقاء وبعده اهل بيته ليعلموا فضلهم في الدنيا والآخرة

امام عظيم كويداننا كمن حقا و امام شافعي كويداننا من انشاء الله تعالى في اخصيتك لعل ايشان  
 اعظمي است مذهب اول باعتبار ايمان حال است و مذهب ثاني باعتبار ايمان و عاقبت كارنا شافعي  
 از صورت استمنا اولي و احوط است كما لا يخفى على المتصفين وكرامات اوليبار الله حق است و الاشراف  
 و توجع خوارق عادات از ايشان اين معني از ايشان عادت مكره كشته است و نكدر ان مكره علم عاوي  
 و ضروري است معجزه نبوي مقرون بدعوي نبوت است و كرامت ملي از اين معني خالي است بلكه ضروري  
 با تمام متابعت آن نبی فلا انشياءه بين المعجز و الكرامة كما ذكره المذكرون و ترتيب افضليت  
 در بيان خلفا راشدين بر ترتيب خلافت است اما افضليت شيخن با جماع صحابه و تابعين ثابته  
 است چنانچه نقل كرده اند از اجماعه از اكابر ائمه كه يكه از ايشان امام شافعي است قال الشيخ الامام  
 ابو الحسن لا تفرق بين ان تفضل ان بكر بن عثمان بن عفان و بين ان تفضل ان بكر بن عثمان بن عفان  
 علي بن ابي طالب و كونهي ملكيته و بين ان تفضل ان بكر بن عثمان بن عفان و بين ان تفضل ان بكر بن عثمان بن عفان  
 و رواه عن علي كرم الله تعالى وجهه نيف و ثمانون نفسا و كان منهم عجا شعا قال فقهر الله اقرضا  
 ما اجهلهم و روى البخاري عنه انه قال خير لنا من بعد النبي علي بن ابي طالب و السلام  
 و بكر بن عثمان بن عفان و قال ابنه محمد بن الحنفية شقوت فقال ما انا رجل انزلت بين  
 و بين الذين و غيرهم عن علي انه قال لا اولاد له باقون ان رجلا افضلتوني عليهما و من رجلا انه  
 فضلي عليهما فهو مفار عليهما ما على المفترى و الخرج الدار فمعه لا احد لحد فصلني على

Handwritten marginal notes on the left side of the page, including phrases like "امام عظيم كويداننا" and "امام شافعي كويداننا".

امام عظيم كويداننا  
 امام شافعي كويداننا



۱۳۰  
صلواتی بر او فرستادند که  
مهری بر او فرستادند که  
مهری بر او فرستادند که  
مهری بر او فرستادند که  
مهری بر او فرستادند که  
مهری بر او فرستادند که  
مهری بر او فرستادند که  
مهری بر او فرستادند که  
مهری بر او فرستادند که  
مهری بر او فرستادند که

ابو بکر و عمر را جلالت جلاله المفضلین و امثال ذلك منه و نعتیه من الفضائل التي  
بجنت كالجبال فيها اركانها احدی قال عبد البر بن ابي اسد الكلابي الشيباني  
تفضل علي انهما على نفسه و لا كما فضلهما كغني في و نزل ان اجهت كم خالفه كل ذلك  
من تقادير الصالحين و اما تفصيل عثمان بن عفان رضي الله تعالى عنهم اجمعين انما است برز  
كفضل بعد ابن عباس عثمان است پس علی و نه سب ائمه اربعه مجتهدین نیز همین است و نوشته که در  
فضلیت حضرت عثمان از امام مالک نقل کرده اند قاضی عیاض گفته که او جمع کرده است از توفیق  
بنی تفصیل عثمان و قرطبی گفته است هرگاه که انشاء الله تعالی و محمدین توفیق که از عباد  
امام عظیم رحمة الله همیده اند که منزه عن عبادات السوء و طاعة الفضل السوءین و محبة الفضلین  
نزد این تفسیر این عبارات را محمل دیگر است که چون ظهور فتن و تمثال در امور مردم و زمان  
خلافت حضرت عثمان بسیار شده بود و بدلهای مردم ازین راه که در سوره یافه امام این معنی  
را ملاحظه فرموده و رحمت ایشان لفظ محبت اختیار نموده است و دوستی ایشان را از علامات سعادت  
سانته بے اندک شایسته توفیق محظوظ بود کیف و كتب الخليفة مشهوره بان فضيلتهم على شريبت  
خلافتهم اجملا فضيليت عثمان لقيت است و فضيليت حضرت عثمان و من اوست اما احاطت  
که نیز فضیلت حضرت عثمان را بلکه نیز فضیلت عثمان را نیز علم بجز کتب مشیخ و منال انیم  
چه علماء را در کفر و اختلاف است و قطعیت این اجماع قبل قال و این سکه قرص نیز بدیه است  
است که بواسطه احتیاط و قرن او توفیق کرده اند اندر اینکه حضرت پیغمبر از راه اندر خلیفان را شریک  
او بر سر و رنگ اندا است که از راه اندر که امامین باور سیده علیه و علیها الصلوٰة و السلام  
قال علي عليه الصلوة والسلام الله الله في اصحابي لا تخذروهم عرضنا انما نؤمن بهم كما نؤمن  
بهم ومن ابغضهم فبغضنا ومن ابغضنا فبغضنا الله ومن ابغضنا فبغضنا الله ومن ابغضنا فبغضنا الله  
ومن ابغضنا فبغضنا الله ومن ابغضنا فبغضنا الله ومن ابغضنا فبغضنا الله ومن ابغضنا فبغضنا الله

و من ابغضنا فبغضنا الله  
و من ابغضنا فبغضنا الله  
و من ابغضنا فبغضنا الله  
و من ابغضنا فبغضنا الله  
و من ابغضنا فبغضنا الله  
و من ابغضنا فبغضنا الله  
و من ابغضنا فبغضنا الله  
و من ابغضنا فبغضنا الله  
و من ابغضنا فبغضنا الله  
و من ابغضنا فبغضنا الله

و من ابغضنا فبغضنا الله  
و من ابغضنا فبغضنا الله  
و من ابغضنا فبغضنا الله  
و من ابغضنا فبغضنا الله  
و من ابغضنا فبغضنا الله  
و من ابغضنا فبغضنا الله  
و من ابغضنا فبغضنا الله  
و من ابغضنا فبغضنا الله  
و من ابغضنا فبغضنا الله  
و من ابغضنا فبغضنا الله





را اندک ندانند سبب دوست داشته شده حق است جل جلاله و مری او تقالی اگر تمام دنیا  
 یک فصل مری محبوب حق جل جلاله معلوم شود و علم مقتضای آن بیشتر گردد و معتقد است  
 حکم آن وارد که کسی بجز آن ریزه بائس چند چوبه نبریس را بخورد و بجا دلائل روح را بدست آورد  
 بعد از ظهور کمال و سبب باغ و صوفیانه نماز که مریح من است باید فرمود و او هم باید نمود که نماز فرض  
 بی جماعت او اینها بدین سبب است که با امام ترک نشود و نماز در وقت سبب او ایاید و در قرائه مرعاة  
 قدر مسنون باید کرد و در رکوع و سجود و طهارت جاریه نبود که فرض است یا واجب بقول مختار و در قیام  
 راست باید ایستاد بر سبب که آنجا بنام مقرر خود رجوع نماید و بعد از راست ایستادن طهارت و رکعت  
 نیز باید کرد که فرض است یا واجب یا مستحب علی اختلاف احوال و همچنین در مجلسه که میان دو سجده است  
 بعد از نشستن در ست ایستادن نیز کار است چنانچه در قیام و اقل تسبیح رکوع و سجده بار است و  
 اکثرش تا هفت بار یا از ده بار علی اختلاف احوال و تسبیح امام با ندازه حال مقتدیان است  
 می آید که کسی در حال انفراد در وقت قیام و استقامت اقتصار بر اقل تسبیحات نماید اگر نتواند پنج  
 بار یا هفت بار بگوید و در وقت سجده هفتین آنچیز من نزدیک تر است اول بر زمین نهادن لول  
 هر دو زانو بر زمین نهادن بعد از آن هر دو دست بعد از آن بینی را بعد از آن زمین را و در وقت وضع  
 زانو و دست ابتدا از زمین بایستد و در وقت رفع راس آنچه آسمان نزدیک است اول باید بر دست  
 پس ابتدا از زمین بایستد و در وقت قیام نظر بر موضع سجود باید و در وقت رکوع بر  
 پائینها بایستد و در وقت سجود بر نوک بینی خود در سجود بر نوک سر خود یا بر کتف خود ملاحظه  
 باینکه چون نظر از پرگندگی و خسته شود و بر او هیچ مذکوره گماشته کرد و نماز جمعیت میسر شود و صلوة  
 به شوق حاصل آید **قوله** **لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِذْ قِيلَ لَهُمْ سَبِّحُوا لِلَّهِ حَمْدًا كَمَا سَبَّحُوا لِلَّهِ قَبْلَ هَذَا وَكُنُوا لِلَّهِ غَافِقِينَ**  
 و دوست در وقت رکوع و ضم ساعتن آن اصلح در وقت سجود است آن را نیز مراعات  
 فرمایند آشت کشادن یا ضم ساعتن بے تقریب نیست قوام در ضمن آن ملاحظه نموده صاحب رخ

له ضم اذ و شد بر سبب حقست غرض آن من جزیره ۱۳۳۳

حاصل آنست که در وقت رکوع و سجود و طهارت و قیام و تسبیح و تسبیح امام با ندازه حال مقتدیان است  
 می آید که کسی در حال انفراد در وقت قیام و استقامت اقتصار بر اقل تسبیحات نماید اگر نتواند پنج  
 بار یا هفت بار بگوید و در وقت سجده هفتین آنچیز من نزدیک تر است اول بر زمین نهادن لول  
 هر دو زانو بر زمین نهادن بعد از آن هر دو دست بعد از آن بینی را بعد از آن زمین را و در وقت وضع  
 زانو و دست ابتدا از زمین بایستد و در وقت رفع راس آنچه آسمان نزدیک است اول باید بر دست  
 پس ابتدا از زمین بایستد و در وقت قیام نظر بر موضع سجود باید و در وقت رکوع بر  
 پائینها بایستد و در وقت سجود بر نوک بینی خود در سجود بر نوک سر خود یا بر کتف خود ملاحظه  
 باینکه چون نظر از پرگندگی و خسته شود و بر او هیچ مذکوره گماشته کرد و نماز جمعیت میسر شود و صلوة  
 به شوق حاصل آید **قوله** **لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِذْ قِيلَ لَهُمْ سَبِّحُوا لِلَّهِ حَمْدًا كَمَا سَبَّحُوا لِلَّهِ قَبْلَ هَذَا وَكُنُوا لِلَّهِ غَافِقِينَ**  
 و دوست در وقت رکوع و ضم ساعتن آن اصلح در وقت سجود است آن را نیز مراعات  
 فرمایند آشت کشادن یا ضم ساعتن بے تقریب نیست قوام در ضمن آن ملاحظه نموده صاحب رخ

بعضی تصوف در کتب معتبره  
مذکور است که در کتب معتبره  
مذکور است که در کتب معتبره  
مذکور است که در کتب معتبره

بعل مراد آورده است ما را پنج فائده برآیند تا بعت صاحب شریعت میت علی بن ابی طالب علیه السلام  
والتسکیر المیزان بر حکام در کتب معتبره مذکور است تفصیل و ایشاح و مقصود از ایزان و ایزان بنی مغرب ایزان  
است بمقتضای علم فقه و وقت الله سبحانه و ایا کلمه عن الکمال الصالحه الموقفة للعالم  
الشریعی بعد ان وقفنا الله سبحانه انه تصحیح العقائد الذمیه محرمه سیدنا محمد امین  
علیه و علیهم وکل آل کل من الصلوات افضلها من التکلیفات اجماعها اکثرها اکثرها  
صلوة و استن کلمات مخصوصه آن در جویا بنام پس که مکتوب که متصل و قریب یکدیگر از نظر ظاهر  
توباید اول مکتوب بنام فرزند می محمد صادق نوشته شده است و مکتوب دوم بنام محمد بن عثمان  
و مکتوب سوم بنام شمس آق میان شیخ تاج بعد از تحصیل و مراجع اعتقادی و عملی اگر توفیق آید  
بجای سلطان که از موفی فرماید سلوک طریقه علمیه صوفیه است نه از برای آن عرض که شمس زاهد  
از آن اعتقاد و عمل حاصل کنند و امر خود بدست آرند بلکه مقصود آنست که نسبت به عقائد یقین و اطمینان  
حاصل کنند که هرگز تشکیک شکاک زایل نگردد و با ایزان و ایزان باطل نشود چه پائے استلال جوین  
و متدل بزمین الایدی کبر الله تعالی الفکوک و نسبت باعمال تیره و سهولت حال  
کنند و سکن سرشی که از آثاره ناشی میشود زائل گردانند و ایضا مقصود از سلوک طریقه صوفیه آنست  
که صورت و اشکالی عیبی را مشاهده نمایند و انوار و انوار را معاینه کنند این خود اصل هر کعبت تصور انوار  
حتی چه نقصان دارد که کسی اینها را که هشتمه بیاضات و مجاہدات تمنائی صورت و انوار عینی نماید چه  
این صورت و انوار و انوار و انوار مجلوق حق اند جک عکس و آیات و آله بوجود و تعالی  
و در بیان طرق صوفیه اعتبار کردن طریقه علمیه نقشبندیه اولی و انسب است چنان بزرگواران است علم  
تسابعست سنت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده اند اگر دولت تسابعست دارند و از احوال  
بسیخ ندارند خرسندند و اگر بوجود احوال و تسابعست نمودند آن احوال انمی بسندند از بیخاست که اطلاع  
و نقص استجوئیه کرده اند و احوالیکه بران منزهت شود اعتبار نموده بلکه ذکر هر را بدعت دانسته منع آن

بعضی تصوف در کتب معتبره  
مذکور است که در کتب معتبره  
مذکور است که در کتب معتبره  
مذکور است که در کتب معتبره

لله بنام حضرت سیدنا محمد و آله و انوار احوال برآیند

فرموده اند و شکر اتیکه بر آن مترتب شود ریفاتح بان نموده روز سه مجلس طعام در نماز است حضرت ایشان  
 حاضر بودیم شیخ کمال که یکی از مخلصان حضرت خواجہ ما بوده در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان  
 اسلمه را بلند گفت ایشان را ناخوش آمد بجهتیکه رجب بلوغ فرمودند و فرمودند که او را منع کنند که در مجلس  
 طعام ما حاضر نشود و آن حضرت ایشان شنیده ام که حضرت خواجہ نقشبند علماء و ساجد را راجع کرده بجانفای  
 حضرت امیر کلال برده بودند ایشان را از ذکر کربس منع فرمایند علماء بحضرت امیر گفتند که ذکر کربس بفرمان  
 نمکنند ایشان در جواب فرمودند که کنیم اگر این طریق هر گاه در منع ذکر کربس این همه لفظ نماند از  
 سماع و قوس و وجد و تواجده گوید احوال و تواجده که بر اسباب باشد و مرتب شوند نزد فقیر از قبیل  
 استراحت است چه اهل استراحت را نیز احوال و اذواق دست میدهند و کشف توحید و کاشف  
 و معاینه در محراب حضور عالم ظهوری آید حکما و نوان و جوگیه و بر همه بند درین معنی شریک اند علامت  
 صدق احوال انفتاح علم شرعی است با اجتناب از ارتکاب امور محرّمه و مشتمله بر آنکه سماع و  
 قوس فی حقیقت داخل احوال است که گفته و بمن الناس من یشتکی تھو الحادیث  
 ایشان منع سر و نازل شده است چنانچه مجاہد که شاکر و ابن عباس است و ارتکاب تابعین گوید که  
 مرواوا نحو الحدیث سر و دست و فی المذاریک انھو الحدیث السمر و الفناء و کلان ارب  
 عباس و ابن مسعود رضی اللہ تعالی عنہم یختلفان کہ الفناء و قال مجاہد و قوله تعالی و ان  
 لا یشھد ذنبا الذر الذی لا یحضر ذنبا الفناء و حکم عن تمام الھدی لیسے منصوصا انما تورد من  
 قال یفقی زمانا الحسنات عند قرائتہ یکفر و بانث منہ امر انہ و کجبط اللہ تعالی کل حسنة

و در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان اسلمه را بلند گفت ایشان را ناخوش آمد بجهتیکه رجب بلوغ فرمودند و فرمودند که او را منع کنند که در مجلس طعام ما حاضر نشود و آن حضرت ایشان شنیده ام که حضرت خواجہ نقشبند علماء و ساجد را راجع کرده بجانفای حضرت امیر کلال برده بودند ایشان را از ذکر کربس منع فرمایند علماء بحضرت امیر گفتند که ذکر کربس بفرمان نمکنند ایشان در جواب فرمودند که کنیم اگر این طریق هر گاه در منع ذکر کربس این همه لفظ نماند از سماع و قوس و وجد و تواجده گوید احوال و تواجده که بر اسباب باشد و مرتب شوند نزد فقیر از قبیل استراحت است چه اهل استراحت را نیز احوال و اذواق دست میدهند و کشف توحید و کاشف و معاینه در محراب حضور عالم ظهوری آید حکما و نوان و جوگیه و بر همه بند درین معنی شریک اند علامت صدق احوال انفتاح علم شرعی است با اجتناب از ارتکاب امور محرّمه و مشتمله بر آنکه سماع و قوس فی حقیقت داخل احوال است که گفته و بمن الناس من یشتکی تھو الحادیث ایشان منع سر و نازل شده است چنانچه مجاہد که شاکر و ابن عباس است و ارتکاب تابعین گوید که مرواوا نحو الحدیث سر و دست و فی المذاریک انھو الحدیث السمر و الفناء و کلان ارب عباس و ابن مسعود رضی اللہ تعالی عنہم یختلفان کہ الفناء و قال مجاہد و قوله تعالی و ان لا یشھد ذنبا الذر الذی لا یحضر ذنبا الفناء و حکم عن تمام الھدی لیسے منصوصا انما تورد من قال یفقی زمانا الحسنات عند قرائتہ یکفر و بانث منہ امر انہ و کجبط اللہ تعالی کل حسنة

و در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان اسلمه را بلند گفت ایشان را ناخوش آمد بجهتیکه رجب بلوغ فرمودند و فرمودند که او را منع کنند که در مجلس طعام ما حاضر نشود و آن حضرت ایشان شنیده ام که حضرت خواجہ نقشبند علماء و ساجد را راجع کرده بجانفای حضرت امیر کلال برده بودند ایشان را از ذکر کربس منع فرمایند علماء بحضرت امیر گفتند که ذکر کربس بفرمان نمکنند ایشان در جواب فرمودند که کنیم اگر این طریق هر گاه در منع ذکر کربس این همه لفظ نماند از سماع و قوس و وجد و تواجده گوید احوال و تواجده که بر اسباب باشد و مرتب شوند نزد فقیر از قبیل استراحت است چه اهل استراحت را نیز احوال و اذواق دست میدهند و کشف توحید و کاشف و معاینه در محراب حضور عالم ظهوری آید حکما و نوان و جوگیه و بر همه بند درین معنی شریک اند علامت صدق احوال انفتاح علم شرعی است با اجتناب از ارتکاب امور محرّمه و مشتمله بر آنکه سماع و قوس فی حقیقت داخل احوال است که گفته و بمن الناس من یشتکی تھو الحادیث ایشان منع سر و نازل شده است چنانچه مجاہد که شاکر و ابن عباس است و ارتکاب تابعین گوید که مرواوا نحو الحدیث سر و دست و فی المذاریک انھو الحدیث السمر و الفناء و کلان ارب عباس و ابن مسعود رضی اللہ تعالی عنہم یختلفان کہ الفناء و قال مجاہد و قوله تعالی و ان لا یشھد ذنبا الذر الذی لا یحضر ذنبا الفناء و حکم عن تمام الھدی لیسے منصوصا انما تورد من قال یفقی زمانا الحسنات عند قرائتہ یکفر و بانث منہ امر انہ و کجبط اللہ تعالی کل حسنة

سئل عن رجل قال لا یحضر ذنبا الفناء و حکم عن تمام الھدی لیسے منصوصا انما تورد من قال یفقی زمانا الحسنات عند قرائتہ یکفر و بانث منہ امر انہ و کجبط اللہ تعالی کل حسنة

مولانا مکید الدوسی نسبتاً الی درسیۃ قرۃ بمرقدہ فرنگیہ

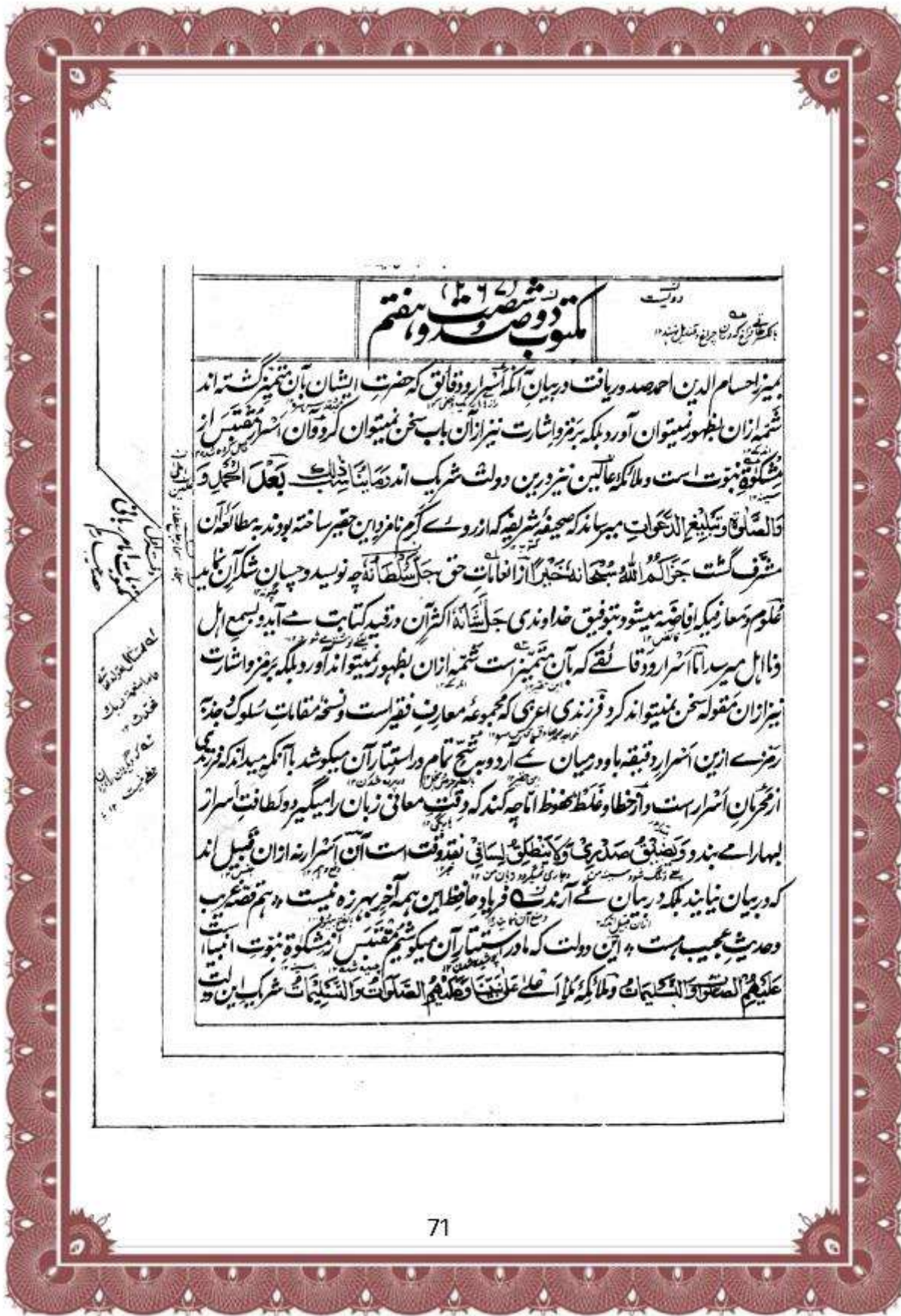
وَحَسْبِي عَن ابْنِ نَصْرِ الدُّوسِيِّ عَنِ الْقَاضِي نَهْدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَارِثِيِّ عَنِ الْقَاضِي عَمْرِو بْنِ الْعَدْنِيِّ  
 وَتَابِعِهِ أَقْبَلُ فِيهِ فَعَلًا مِنْ الْحُكْمِ فَتَحَسِّنْ ذَلِكَ بِإِعْتِقَادِهِ وَأَعْقَابِهِ بِإِعْتِقَادِهِ بِصِدْقِهِ مُرْتَدًّا فِي كِتَابِ الْبِنَاءِ  
 عَلَا أَنَّهُ أَبْطَلَ حُكْمَ الْعَلَمِ الرَّبِيعَةَ وَمَنْ أَبْطَلَ حُكْمَ الْعَلَمِ الرَّبِيعَةَ فَلَا يَكُونُ مُؤْمِنًا عِنْدَ كَثَرِ تَجَاهُلِهِ  
 وَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ تَعَالَى طَاعَتَهُ وَكَحَطَّ اللَّهُ تَعَالَى كُلَّ حَسَنَاتِهِ . أَحَادُثًا كَاللَّهِ سَبَّحَانَهُ مِنْ ذَلِكَ  
 آيَاتٍ وَأَحَادِيثٍ وَرَوَايَاتٍ فِقْهِيَّةٍ وَحَرَمِيَّةٍ غَيْرًا بَسِيرًا سَبَّحَانَهُ بِحَدِيثِكَ لِحَسَنَاتِكَ أَنْ تَعْتَدِرَ بِسَبِّهِ  
 لِحَدِيثِكَ إِنْ كُنْتَ تُحَدِّثُ بِسَبِّهِ فَسَبَّحَانَهُ بِرَوَايَاتِ شَاوِهِ رَأْسًا وَمَا خَلْفَهُ سِرًّا وَبِإِعْتِبَارِ بِنَائِهِ كَرَمًا وَبِإِعْتِبَارِ كَثَرِ تَجَاهُلِهِ  
 وَبِإِعْتِبَارِ قُوَّةِ وَرَدِ الْمَقْتُولِ فِي قَوْلِهِ بِإِبْطَالِهِ سِرًّا وَوَدَاعِهِ أَسْتِ وَرَقَصَ بِكَوْنِهِ رَاجِحًا لِمَا فِيهِ مِنْ حَسَنَاتِهِ وَر  
 لَمَقَاتِرِ سَالِكِ إِمَامِ هَامِضِيَا الدِّينِ شَامِي مَذْكَورِ اسْتِ وَتَعَمُّلِ صِدْقِيَّةٍ وَحَضْرَةِ حَرَمِيَّةٍ سَنَدِيَّةٍ بِهَيْبَتِهِ  
 بِسَبِّهِ نَسَبِيَّةٍ كَمَا لَيْشَانِ رَسْمُهُ وَرَوَايَاتِهِ وَمَلَامَتِهِ كَيْفِيَّةٍ وَامْرَأَتِهِ رَاجِحًا لِمَا فِيهَا مِنْ حَسَنَاتٍ وَتَعَالَى مَقْصُودُ  
 دَارِيمِ إِيجَابِ قَوْلِ إِمَامِ ابْنِ حَنِيفَةَ وَامَامِ ابْنِ يَوْسُفَ وَامَامِ مُحَمَّدِ عَشِيرَتِهِ نَزْعِ أَلِيٍّ بِكَشِيهِ وَالِيٍّ حَسَنِ فَوْجِيٍّ  
 صَدُوقِيٍّ نَامِ ابْنِ قُتَيْبَةَ عَمَلِ بِيْرَانَ خُودِ رَاهِبَانَهُ سَاخِطَهُ سِرًّا وَوَقَصَ رَادِيْنَ وَطَلَبَتْ خُودُ كَرَفَتَهُ اَنْدِ  
 وَطَاعَتِهِ وَجِبَابَاتِهِ سَاخِطَهُ أَوْ كَمَا لَيْشَانِ الَّذِيْنَ كَفَرُوا وَابْتَهَمُوا لِقَوْلِهِ وَابْتَهَمُوا لِقَوْلِهِ وَابْتَهَمُوا لِقَوْلِهِ  
 شَدِيدٌ اسْتِ كَيْفِيَّةٍ فَصَلِّ حَرَامًا بِهَيْبَتِهِ اَنْدِ زَمْرَهُ اَبْلَ اسْلَامِ مَعَهُ بَرَابِدُ وَرَمْدُ مِيكَرُ دُورِ خِيَالِ بَابِ كَرُ  
 كَرُ تَعْطِيمِ مَجْلِسِ سَمَاعِ وَرَقَصَ نَمُودُنَ بَلْكَ اَنْزِ طَاعَتِهِ وَجِبَابَاتِهِ وَنَسَبَتِهِ بِشَيْخَاتِهِ وَارِثِيَّتِهِ لِمَا فِيهِ  
 وَكَذَلِكَ كَرُ بِيْرَانَ مَابِيْنَ اَمْرِيَّتَهُ اَنْشُدُوْهُ مَا تَابِعَانِ رَاثِرَ تَقْلِيْبِ اِيْنِ اَمْرُو اَرِ بَانِيْدِ نَسَبِيَّةٍ مَعَهُ شُوْدُ  
 كَرُ مَخْذُومِ رَاوَا مَابِيْلِ سِرِّهِ وَوَارِثِيَّتِهِ مَجْلِسِ سِرِّهِ وَوَقَصِيْرَهُ خُوَانِيٍّ وَرَشِيْحَا رَجَبِيَّةٍ مُنْقَدِ دِيْسَانِ نَدُوْكَ اَشْرَاقِ اَرَانَ  
 دَرِيْنَ اَمْرُو اَنْقَتِ مِيْمَانِيْدِ عَجَبِ نَبْرَ اَعْجَبِ مَرِيْدَانِ سَلَالِ وَكَيْفِ عَمَلِ بِيْرَانَ خُودِ رَاهِبَانَهُ سَاخِطَهُ اَنْدِ كَمَا  
 اِيْنِ اَمْرِيْتَانِيْدِ حَرَمِيَّةٍ شَرِيِّ رَاهِلِ بِيْرَانَ خُودِ وَفِ مَعَهُ كُنْدَ اَكْرَجِي فِي اَحْقِيْقَتِ دَرِيْنَ اَمْرُو حَسَنِ  
 مَارَانَ دَرِيْنَ اَرْتِكَابِ بِهَيْبَتِهِ خُوَانِيَّةٍ فَرَسُوْدِ حَرَمِيَّةٍ شَرِيِّ كِيْلَافِ وَخَالَفَتِ طَرِيقَتِ بِيْرَانَ  
 خُودِ كِ طَرَفِ نَدَا اِلَ شَرِيْعَتِ اِيْنِ فِعْلِ اَمِي اَنْدِ وَنَدَا اِلَ طَرِيقَتِ اَكْرَحَرَمِيَّةٍ شَرِيِّ نَبُوْدِ مَعَهُ

والسنة

سنة ۱۳۶  
 مولانا مکید الدوسی نسبتاً الی درسیۃ قرۃ بمرقدہ فرنگیہ  
 مولانا مکید الدوسی نسبتاً الی درسیۃ قرۃ بمرقدہ فرنگیہ  
 مولانا مکید الدوسی نسبتاً الی درسیۃ قرۃ بمرقدہ فرنگیہ

سنة ۱۳۶  
 مولانا مکید الدوسی نسبتاً الی درسیۃ قرۃ بمرقدہ فرنگیہ  
 مولانا مکید الدوسی نسبتاً الی درسیۃ قرۃ بمرقدہ فرنگیہ  
 مولانا مکید الدوسی نسبتاً الی درسیۃ قرۃ بمرقدہ فرنگیہ

سنة ۱۳۶  
 مولانا مکید الدوسی نسبتاً الی درسیۃ قرۃ بمرقدہ فرنگیہ  
 مولانا مکید الدوسی نسبتاً الی درسیۃ قرۃ بمرقدہ فرنگیہ  
 مولانا مکید الدوسی نسبتاً الی درسیۃ قرۃ بمرقدہ فرنگیہ



دوست  
بکشتن و کشتن چنانکه در حدیث آمده

### کتاب مشتمل بر دو مقدم

بمیزر احسام الدین احمد صدوری یافت و در بیان آنکه اسرار و دقائق که حضرت ایشان بان تمیز کثرت آمد  
ششمه از ان بظهور نمیتوان آورد بلکه بر فز و اشارت نیز از ان باب سخن نمیتوان کرد و ان اسرار مقسّم از  
بشکوه نبوت است و ملائکه عالمین نیز درین دولت شریک اند و اینها ایشلیک بعد الخجل و  
والصالح و تبلیغ الدعوات میرساند که صحیفه شریفه که از روی کرم نامزدین تعمیر ساخته بودند بر طالع آن  
شرف گشت جزا که الله سبحانه و تعالی از انعامات حق بجایگاه آنچه نویسد و چنان شکل آن نماید  
علوم و معارفیکه ایاضه میشود و بتوفیق خداوندی جل جلاله اکثر آن در قدیم کتابت سے آید و سبب اهل  
و اهل میرسانا اسرار و دقائق که بان تمیز است ششمه از ان بظهور نمیتواند آورد بلکه بر فز و اشارت  
نیز از ان مقوله سخن نمیتواند کرد و فرزندى امرى که مجموعه معارف فیه است و نسخه مقامات سلوک جذبه  
رضی ازین اسرار و دقیقه با و در میان سے ارد و بر هیچ تمام در استوار آن میکوشد با آنکه میدانند که فرزندى  
از مجربان اسرار است و از خطا و غلط محفوظ اما چه کند که وقت معانی زبان را میگردد و کلمات اسرار  
بهارا سے بند و تصدیق صدق و کائناتى لسانی نقد وقت است آن اسرار نه از ان قبیل اند  
که در بیان نیاید بلکه در بیان سے آید نه فریاد و ملاحظین همه آخر هر چه نیست در هم تضارب  
و حدیث عجیب است در این دولت که مادر استوار آن میکوشد و مقسّم از شکوه نبوت انبیا  
علیهم السلام و البکیات و ملائکه ملائکه علیه علیهم السلام و السلامات و السلامات شریک این دولت

بکشتن و کشتن چنانکه در حدیث آمده  
بکشتن و کشتن چنانکه در حدیث آمده  
بکشتن و کشتن چنانکه در حدیث آمده



اندو از نسا ایمان انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بر کرایین دولت مشرف سازند ابوهریر  
گوید رضوانه تعالی عنده که من از رسول خدا صلی الله تعالی علیه وسلم دو نوع علم اخذ نمودم یکی  
از ان دو علم است که در میان شما منتشر است و علم دیگر را اگر منتشر سازم مصلحت مردم را بر نذران علم دیگر  
علم سراسر است که هر کس بان نرسد فی الفضل الله فی عباده من کنت آءا و الله ذوالفضل العظیم  
تا نیا فرج آمد که کتابت حضرت خواجہ زاواعت است بنظر شریف خواهد که شت مخدوم که ترا  
اخذاشے که در طریقت پیدا کنند تر و فقیر کم از بر عتق نیست که در دین اعدا کنند برکات طریقت  
آزمانے فالض است که اخداشے در طریقت پیدا نشده است و چون امر محدث و طریقت پیدا شد  
راویون برکات آن طریق سد و گشت پس محافظت طریقت از آنهم تمام آمد و اجتناب از مخالفت  
طریقت از ضروریات گشت پس هر جا از امر که مخالفت طریقت خود سینه بر جزو مبالغه من آن فرمایند  
و ترویج و تقویت آن طریقت کنند و التسلیمات است

### کتب و ولایت و شرف و شتم

بنا نمان صدور یافت و بیان آمد علم وراثت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات چهیت و معاد اولی که در حدیث  
تکلفاتی کاتبی است و اصل آن قصیده اند که ام اند و در بیان آمد علم سراسر که از وراثت انبیا باقی مانده  
علیهم الصلوات والتسلیمات غیر آن سراسر است که اولیا است بان تکلم کرده اند از علم تجوید و جودی و بیان علم  
و سران و قرب و عنیت و ما یثنا کل ذلک، انکم لله رسلا کل عباده الذین یحفظه احوال و  
اوضاع فقر او این حد و مستوجب همه است اللؤلؤ من الله سبحان ذی الجلال و العزیمه و فیما انکم و انما یستقام  
چون بحث علم وراثت در میان بوده چند کلمه از ان منقوله بقیصفا وقت نوشته آمد و در اخبار آمده العکبر  
ورثة الایم علیکم او انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات باقی مانده است و دو نوع است علم احکام و علم سراسر  
علم وراثت گسی است که او را از هر دو نوع علم سهم بوده که او را از یک نوع نصیب بوده از نوع دیگر که

من علم وراثت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات  
علم سراسر است که هر کس بان نرسد فی الفضل الله فی عباده من کنت آءا و الله ذوالفضل العظیم  
تا نیا فرج آمد که کتابت حضرت خواجہ زاواعت است بنظر شریف خواهد که شت مخدوم که ترا  
اخذاشے که در طریقت پیدا کنند تر و فقیر کم از بر عتق نیست که در دین اعدا کنند برکات طریقت  
آزمانے فالض است که اخداشے در طریقت پیدا نشده است و چون امر محدث و طریقت پیدا شد  
راویون برکات آن طریق سد و گشت پس محافظت طریقت از آنهم تمام آمد و اجتناب از مخالفت  
طریقت از ضروریات گشت پس هر جا از امر که مخالفت طریقت خود سینه بر جزو مبالغه من آن فرمایند  
و ترویج و تقویت آن طریقت کنند و التسلیمات است

که آن متناهی وراثت است چه وارث را از جمیع اشیاء منزه کرده است نصیب است از بعضی قریب بعضی دیگر او را از  
 بعضی معین نصیب است و اصل آنست که نصیب از بعضی حق او تعلق گرفته است و همچنین فرموده حکیم  
 و علی الله الصالحون والسلام و علیما متبعی کاتبی است یعنی امر آنکه هر او را علیا علیا و وارثانند و علیا نصیب  
 از بعضی است که فر گرفته اند چه وارث را بواسطه قریب جنسیت همچو مورت میتوان گفت بخلاف غیر که ازین  
 علاقه خالی است پس هر که وارث نبود عالمش با آنکه علم او را مقید بیک نوع سازیم و گویم که عالم علم حکام  
 است مثلا و عالم مطلق آن بود که وارث باشد و از هر دو نوع علم او را نصیب و افر بود اکثر مردم ممکن دارند  
 که علم آنها عبارت از علوم اویسید و وجود است و شهود و وحدت و کثرت و شائبه کثرت و وحدت و کثرت  
 است از تعارف احاطه و سر بیان و قریب محبت او تعالی برنجیکه کثرت و شهود و از باب احوال است  
 کاشا و کلا کشفه کاشا و کلا که این علوم و تعارف از علم است را بر بند و شایان مرتبه نبوت باشند زیرا که  
 بنیاد این تعارف شکر و تقست علی علیه حال که متناهی صحیح است علم انبیا علیهم السلام و الصلوات  
 چه علم احکام و چه علم اشرار و صحیح است که شکر از آنکه آن مرتبه نبوت است بلکه این معارف مندرجه  
 ولایت اند که قدم را بر سر و در شکر و در این علوم از آنکه ولایت بودند از آنکه نبوت انبیا علیهم السلام  
 و الصلوات جز نبوت ولایت نیز ثابت است اما احکام آن مخلوبند و در جنب احکام نبوت منضم است  
 بی هر جا شود همه اشکارا به شکار جز نهان بودن چه یاراه فقیر در کتب سائل خود نوشته است  
 و تحقیق نموده که کمالات نبوت حکم دریاک محیط دارد و کمالات ولایت در جنب آن قطر است محقر آنچه توان  
 کرد جمیع از انسانی کمالات نبوت گفته اند که ایضا از آنکه نبوت و حقیقت دیگر و وجهی آن گفته اند که ولایت  
 نبی فضل است از نبوت او این هر دو فرق حقیقت نبوت را ندانسته حکم غایب کرده اند نزدیک بیان حکم  
 است حکم تبریح سکر بر سکر اگر حقیقت سحر امید است سکر بر سکر را به نسبت نمیدانند و شیخ طریقت خاک  
 با عالم پاک به دنیا که سحر خوشتر است سکر را به نسبت سکر را به نسبت سکر و او را اندکاش سکر خوشتر است از سکر  
 علوم و دانسته جزات بیان حکم نموده چه مقرر عقلا است که سحر بهتر از سکر است اگر سحر و سکر مجازی است

تذرات بن حکم سکر بر سکر که فرود آمد از طریق است چنانکه صورت ان غیر است

در بعضی قریب بعضی دیگر او را از بعضی معین نصیب است و اصل آنست که نصیب از بعضی حق او تعلق گرفته است و همچنین فرموده حکیم و علی الله الصالحون والسلام و علیما متبعی کاتبی است یعنی امر آنکه هر او را علیا علیا و وارثانند و علیا نصیب از بعضی است که فر گرفته اند چه وارث را بواسطه قریب جنسیت همچو مورت میتوان گفت بخلاف غیر که ازین علاقه خالی است پس هر که وارث نبود عالمش با آنکه علم او را مقید بیک نوع سازیم و گویم که عالم علم حکام است مثلا و عالم مطلق آن بود که وارث باشد و از هر دو نوع علم او را نصیب و افر بود اکثر مردم ممکن دارند که علم آنها عبارت از علوم اویسید و وجود است و شهود و وحدت و کثرت و شائبه کثرت و وحدت و کثرت است از تعارف احاطه و سر بیان و قریب محبت او تعالی برنجیکه کثرت و شهود و از باب احوال است کاشا و کلا کشفه کاشا و کلا که این علوم و تعارف از علم است را بر بند و شایان مرتبه نبوت باشند زیرا که بنیاد این تعارف شکر و تقست علی علیه حال که متناهی صحیح است علم انبیا علیهم السلام و الصلوات چه علم احکام و چه علم اشرار و صحیح است که شکر از آنکه آن مرتبه نبوت است بلکه این معارف مندرجه ولایت اند که قدم را بر سر و در شکر و در این علوم از آنکه ولایت بودند از آنکه نبوت انبیا علیهم السلام و الصلوات جز نبوت ولایت نیز ثابت است اما احکام آن مخلوبند و در جنب احکام نبوت منضم است بی هر جا شود همه اشکارا به شکار جز نهان بودن چه یاراه فقیر در کتب سائل خود نوشته است و تحقیق نموده که کمالات نبوت حکم دریاک محیط دارد و کمالات ولایت در جنب آن قطر است محقر آنچه توان کرد جمیع از انسانی کمالات نبوت گفته اند که ایضا از آنکه نبوت و حقیقت دیگر و وجهی آن گفته اند که ولایت نبی فضل است از نبوت او این هر دو فرق حقیقت نبوت را ندانسته حکم غایب کرده اند نزدیک بیان حکم است حکم تبریح سکر بر سکر اگر حقیقت سحر امید است سکر بر سکر را به نسبت نمیدانند و شیخ طریقت خاک با عالم پاک به دنیا که سحر خوشتر است سکر را به نسبت سکر را به نسبت سکر و او را اندکاش سکر خوشتر است از سکر علوم و دانسته جزات بیان حکم نموده چه مقرر عقلا است که سحر بهتر از سکر است اگر سحر و سکر مجازی است



وہ شخص در طریقت تصوف شامل نیست کما حقہ صحت نیست بنظر ایکہ پینمبر (ص) ہم نبی بودیم

ولی بود نبوت بہ شریعت تعلق دارد ولی بہ ولایت طریقت تعلق دارد۔ کہ مکتب اشارہ بہین دلیل دارد

۹۲  
بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدر ریافت در میان مذمت علماء سید کہ بہ محبت دنیا گرفتار اند  
و علم را وسیلہ حصول دنیا ساختہ و در درج علماء زنا کہ از دنیا بے رغبت گشتہ اند علماء را  
محبت دنیا و رغبت دران کلفت چہرہ جمال شانت تخلایق را اگرچہ از ایشان حصول  
فوائد است اما علم شان در حق ذہابہ است ایشان مانع نیامدہ چہ تا نبی شریعت و تقویت  
ملت بر ایشان مترتب است آنگاہ است کہ این تائید و تقویت از اہل مجبور و بارہا بہ فتور  
ہم می آید چنانکہ سید انبیا علیہ و علیہم و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات انما سیدان  
فاجر خجروادہ اند و فرمودہ ان اللہ لیتوبد ہذا الذین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ  
پارس اند کہ از مس و آہن ہرچہ باور سد زگر دوواونی حد ذاتہ بر حجرتہ خود است و چہنیں آتش  
کہ در سنگ و سہ مویج است عالم را از ان آتش حصول منافع است اما آن سنگ  
کے از ان آتش درونی بے نصیب اند بلکہ گوئیم کہ این علم در حق ذہابہ ایشان مضر آمد  
کہ محبت را بر ایشان تمام ساختہ ان امتد الناس عدل با یوم القیمۃ عالم لکم یففع علی اللہ  
یعنی چہ نہ مضر نباشد علیکہ نزد خدا سے عزوجل عزیز است و اشرف موجودات را کہ  
دنیائے دنیہ از مال و جاہ و ریاست ساختہ اند و حال آئمہ دین از حق تعالی ذلیل و خوار است

### مکتوب سی و سیوم

بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدر ریافت در میان مذمت علماء سید کہ بہ محبت دنیا گرفتار اند  
و علم را وسیلہ حصول دنیا ساختہ و در درج علماء زنا کہ از دنیا بے رغبت گشتہ اند علماء را  
محبت دنیا و رغبت دران کلفت چہرہ جمال شانت تخلایق را اگرچہ از ایشان حصول  
فوائد است اما علم شان در حق ذہابہ است ایشان مانع نیامدہ چہ تا نبی شریعت و تقویت  
ملت بر ایشان مترتب است آنگاہ است کہ این تائید و تقویت از اہل مجبور و بارہا بہ فتور  
ہم می آید چنانکہ سید انبیا علیہ و علیہم و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات انما سیدان  
فاجر خجروادہ اند و فرمودہ ان اللہ لیتوبد ہذا الذین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ  
پارس اند کہ از مس و آہن ہرچہ باور سد زگر دوواونی حد ذاتہ بر حجرتہ خود است و چہنیں آتش  
کہ در سنگ و سہ مویج است عالم را از ان آتش حصول منافع است اما آن سنگ  
کے از ان آتش درونی بے نصیب اند بلکہ گوئیم کہ این علم در حق ذہابہ ایشان مضر آمد  
کہ محبت را بر ایشان تمام ساختہ ان امتد الناس عدل با یوم القیمۃ عالم لکم یففع علی اللہ  
یعنی چہ نہ مضر نباشد علیکہ نزد خدا سے عزوجل عزیز است و اشرف موجودات را کہ  
دنیائے دنیہ از مال و جاہ و ریاست ساختہ اند و حال آئمہ دین از حق تعالی ذلیل و خوار است

بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدر ریافت در میان مذمت علماء سید کہ بہ محبت دنیا گرفتار اند  
و علم را وسیلہ حصول دنیا ساختہ و در درج علماء زنا کہ از دنیا بے رغبت گشتہ اند علماء را  
محبت دنیا و رغبت دران کلفت چہرہ جمال شانت تخلایق را اگرچہ از ایشان حصول  
فوائد است اما علم شان در حق ذہابہ است ایشان مانع نیامدہ چہ تا نبی شریعت و تقویت  
ملت بر ایشان مترتب است آنگاہ است کہ این تائید و تقویت از اہل مجبور و بارہا بہ فتور  
ہم می آید چنانکہ سید انبیا علیہ و علیہم و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات انما سیدان  
فاجر خجروادہ اند و فرمودہ ان اللہ لیتوبد ہذا الذین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ  
پارس اند کہ از مس و آہن ہرچہ باور سد زگر دوواونی حد ذاتہ بر حجرتہ خود است و چہنیں آتش  
کہ در سنگ و سہ مویج است عالم را از ان آتش حصول منافع است اما آن سنگ  
کے از ان آتش درونی بے نصیب اند بلکہ گوئیم کہ این علم در حق ذہابہ ایشان مضر آمد  
کہ محبت را بر ایشان تمام ساختہ ان امتد الناس عدل با یوم القیمۃ عالم لکم یففع علی اللہ  
یعنی چہ نہ مضر نباشد علیکہ نزد خدا سے عزوجل عزیز است و اشرف موجودات را کہ  
دنیائے دنیہ از مال و جاہ و ریاست ساختہ اند و حال آئمہ دین از حق تعالی ذلیل و خوار است

عزیز خدا را عزوجل خوار ساختن و ذلیل او را بسمانه عزت و ادون  
 بنیابت مستخرج است و فی الحقیقت معارضه است بحق سبحانه و تعالی و تدبیر و اقتادتی نافع  
 آید که خالصاً لوجه الله سبحانه باشد و از شائبه حجب جاه و ریاست و حصول مال و رفعت عالی  
 باشد و علامت این خلعت زبرد در دنیا است و بے رغبت بودن است از دنیا و مافیها علمای نیک  
 باین بلا مبتلا اند و به تجرت این دنیا گرفتار از علماء دنیا اند ایشانند علماء سوره و تترار مردم و تصور  
 دین و حال آنکه ایشان خود را مقتدای دین میدانند و بهترین خلایق می انگارند و میگویند  
 اللَّهُمَّ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا اللَّهُمَّهُمُ الْكَافِرُونَ وَ اسْتَعُوذُ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ  
 ذَكَرَ اللَّهُ أَوْلِيَاءَ حِزْبِ الشَّيْطَانِ الْآنَ إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَائِرُونَ عَزِيزٌ  
 شیطانی چون بر او بد که فارغ نشسته است و از تضلیل و اغوا خاطر صیغ ساخته آن عزیز تر  
 آنرا پسید یعنی گفت که علماء سوره این وقت درین کار با من خودم و عظیم گردند و مرا  
 ازین مهم فارغ ساختند و الحق درین زمان هر هسته و دستانه که در امور شرعیه واقع شده  
 و هر فتورے که در ترویج کلمت و دین ظاهر شده است همه از شومی علماء سوره است و مساوی  
 نیات ایشان آرسه علماء که از دنیا بے رغبت اند و از حجب جاه و ریاست و مال بترست  
 آزاد از علماء آخرت اند و ورثه انبیا اند عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَ التَّسْبِيحَاتُ وَ بهترین خلایق  
 ایشانند که فزائے قیامت سیاهی ایشانرا بخون شهادتے فی سبیل الله وزن خواهند کرد  
 و پله این سیاهی جفا بد چربید و نوم العلماء عباداً و در شان ایشان متحقق است ایشانند که  
 جمال آخرت در نظر شان سخن آمده و قباحت دنیا و شایعیت آن مشاگردشته آنرا بنظر بقا  
 دیدند و این را بدایغ زوال تمسیر یافتند لاجرم خود را باقی سپردند و از فانی باز داشتند و شهود  
 عظمت آخرت ثمره شهود عظمت جلال الایزال است و ذلیل داشتن دنیا و مافیها از لوازم  
 هر صورت اولیای حق است و قدر

عزیز خدا را عزوجل خوار ساختن و ذلیل او را بسمانه عزت و ادون  
 بنیابت مستخرج است و فی الحقیقت معارضه است بحق سبحانه و تعالی و تدبیر و اقتادتی نافع  
 آید که خالصاً لوجه الله سبحانه باشد و از شائبه حجب جاه و ریاست و حصول مال و رفعت عالی  
 باشد و علامت این خلعت زبرد در دنیا است و بے رغبت بودن است از دنیا و مافیها علمای نیک  
 باین بلا مبتلا اند و به تجرت این دنیا گرفتار از علماء دنیا اند ایشانند علماء سوره و تترار مردم و تصور  
 دین و حال آنکه ایشان خود را مقتدای دین میدانند و بهترین خلایق می انگارند و میگویند  
 اللَّهُمَّ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا اللَّهُمَّهُمُ الْكَافِرُونَ وَ اسْتَعُوذُ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ  
 ذَكَرَ اللَّهُ أَوْلِيَاءَ حِزْبِ الشَّيْطَانِ الْآنَ إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَائِرُونَ عَزِيزٌ  
 شیطانی چون بر او بد که فارغ نشسته است و از تضلیل و اغوا خاطر صیغ ساخته آن عزیز تر  
 آنرا پسید یعنی گفت که علماء سوره این وقت درین کار با من خودم و عظیم گردند و مرا  
 ازین مهم فارغ ساختند و الحق درین زمان هر هسته و دستانه که در امور شرعیه واقع شده  
 و هر فتورے که در ترویج کلمت و دین ظاهر شده است همه از شومی علماء سوره است و مساوی  
 نیات ایشان آرسه علماء که از دنیا بے رغبت اند و از حجب جاه و ریاست و مال بترست  
 آزاد از علماء آخرت اند و ورثه انبیا اند عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَ التَّسْبِيحَاتُ وَ بهترین خلایق  
 ایشانند که فزائے قیامت سیاهی ایشانرا بخون شهادتے فی سبیل الله وزن خواهند کرد  
 و پله این سیاهی جفا بد چربید و نوم العلماء عباداً و در شان ایشان متحقق است ایشانند که  
 جمال آخرت در نظر شان سخن آمده و قباحت دنیا و شایعیت آن مشاگردشته آنرا بنظر بقا  
 دیدند و این را بدایغ زوال تمسیر یافتند لاجرم خود را باقی سپردند و از فانی باز داشتند و شهود  
 عظمت آخرت ثمره شهود عظمت جلال الایزال است و ذلیل داشتن دنیا و مافیها از لوازم  
 هر صورت اولیای حق است و قدر

عزیز خدا را عزوجل خوار ساختن و ذلیل او را بسمانه عزت و ادون  
 بنیابت مستخرج است و فی الحقیقت معارضه است بحق سبحانه و تعالی و تدبیر و اقتادتی نافع  
 آید که خالصاً لوجه الله سبحانه باشد و از شائبه حجب جاه و ریاست و حصول مال و رفعت عالی  
 باشد و علامت این خلعت زبرد در دنیا است و بے رغبت بودن است از دنیا و مافیها علمای نیک  
 باین بلا مبتلا اند و به تجرت این دنیا گرفتار از علماء دنیا اند ایشانند علماء سوره و تترار مردم و تصور  
 دین و حال آنکه ایشان خود را مقتدای دین میدانند و بهترین خلایق می انگارند و میگویند  
 اللَّهُمَّ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا اللَّهُمَّهُمُ الْكَافِرُونَ وَ اسْتَعُوذُ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ  
 ذَكَرَ اللَّهُ أَوْلِيَاءَ حِزْبِ الشَّيْطَانِ الْآنَ إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَائِرُونَ عَزِيزٌ  
 شیطانی چون بر او بد که فارغ نشسته است و از تضلیل و اغوا خاطر صیغ ساخته آن عزیز تر  
 آنرا پسید یعنی گفت که علماء سوره این وقت درین کار با من خودم و عظیم گردند و مرا  
 ازین مهم فارغ ساختند و الحق درین زمان هر هسته و دستانه که در امور شرعیه واقع شده  
 و هر فتورے که در ترویج کلمت و دین ظاهر شده است همه از شومی علماء سوره است و مساوی  
 نیات ایشان آرسه علماء که از دنیا بے رغبت اند و از حجب جاه و ریاست و مال بترست  
 آزاد از علماء آخرت اند و ورثه انبیا اند عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَ التَّسْبِيحَاتُ وَ بهترین خلایق  
 ایشانند که فزائے قیامت سیاهی ایشانرا بخون شهادتے فی سبیل الله وزن خواهند کرد  
 و پله این سیاهی جفا بد چربید و نوم العلماء عباداً و در شان ایشان متحقق است ایشانند که  
 جمال آخرت در نظر شان سخن آمده و قباحت دنیا و شایعیت آن مشاگردشته آنرا بنظر بقا  
 دیدند و این را بدایغ زوال تمسیر یافتند لاجرم خود را باقی سپردند و از فانی باز داشتند و شهود  
 عظمت آخرت ثمره شهود عظمت جلال الایزال است و ذلیل داشتن دنیا و مافیها از لوازم  
 هر صورت اولیای حق است و قدر





عنه که در تالیف بحیث از او مزاج جاودی است و قرع بر آذان مغربی

سُبْحَانَ مَنْ ذَلِكُمْ وَمِنْ فَضْلِ الْعِلْمِ الشُّعْرُ الْكَبِيكُ الْعَالِمُ الرَّاسِ مِنْ غَرَضِ انْتِخَابِ  
 كُنْدِ بَهِتَرِ مَنِيَادِ اَكْرَازِ عِلْمًا وَاخِرْتِ پیداشود چه سعادت که صحبت او کبریت است و اگر پیداشود  
 بعد از تامل صحیح بهترین این جنس را اختیار کنند تا آنکه لا یدرک کلمه لا یترک کلمه نیتیه انم چه نویسیم  
 همچنانکه خلاصی خلایق وابسته بوجوب علما است شسران عالم نیز ایشان مربوط است بهترین  
 علما بهترین عالم است و بهترین ایشان بهترین خلایق است و اضلال ابایشان مربوط است  
 اندر غریزی ابلیس لعین را وید که فارغ و بیگارش است بر آنرا پرسید گفت علما این وقت کار میکنند  
 و در اغوا و اضلال کافی اندسته عالم که امرانی درن پروردی کند او خوشتر گم است که را بر میری کند  
 غرض که درین باب فکر صحیح و تامل صادق مرعی داشته اند امر خوانند نمود چون کار از دست برود  
 علاجی نمی پذیرد و هر چند شرمی آید کسی اشغال این سخنان با رباب فطانت صحیح اظهار سازد  
 آما این معنی را وسیله سعادت خود دانسته متصدع می گردد

### کتاب پنجاه و چهارم

تیز بیات و نقابت پناهی شیخ فریددور یافته در بیان آنکه جناب ارحمت بنوع لازم است  
 ضرر صحبت به تبع فوق ضرر صحبت کافر است و بهترین فرق مبدعه شیعه شنیعه اند و مینا سبب  
 ذَلِكُمْ عَظَّمَ اللهُ تَعَالَى اَجْرَكُمْ وَرَفَعَكُمْ قَدْرَكُمْ وَتَبَرَّكُمْ وَشَرَحَ صَدْرَكُمْ وَتَبَسَّوْا  
 الْبَشْرَ الْمَطْمَئِنِّ زَيْغِ الْبَصَرِ عَلَيْكُمْ وَعَلَى اَلِهٍ مِنَ الصَّلَاةِ اَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِيْمَاتِ  
 اَكْمَلُهَا مَنْ لَمْ يَشْكُرْ النَّاسَ لَمْ يَشْكُرْ اللهُ كَسَى كَشْكُرَ اَوْ مِ بَسْمَانِ اَوْ رُ شُكْرُ ضَائِي عَرُ و ج ل ب ج ا  
 نیا در و پس بر با فقیران شکر احسانهای شما لازم است اولاً سبب جمعیت حضرت خواجیه ماشا بود  
 ای یغنیل شما در آن جمعیت طلب حق سبحانه و تعالی کردیم و خطهای وافر رویم و ثانیاً چون حکم  
 مبرور

عنه که در تالیف بحیث از او مزاج جاودی است و قرع بر آذان مغربی  
 سُبْحَانَ مَنْ ذَلِكُمْ وَمِنْ فَضْلِ الْعِلْمِ الشُّعْرُ الْكَبِيكُ الْعَالِمُ الرَّاسِ مِنْ غَرَضِ انْتِخَابِ  
 كُنْدِ بَهِتَرِ مَنِيَادِ اَكْرَازِ عِلْمًا وَاخِرْتِ پیداشود چه سعادت که صحبت او کبریت است و اگر پیداشود  
 بعد از تامل صحیح بهترین این جنس را اختیار کنند تا آنکه لا یدرک کلمه لا یترک کلمه نیتیه انم چه نویسیم  
 همچنانکه خلاصی خلایق وابسته بوجوب علما است شسران عالم نیز ایشان مربوط است بهترین  
 علما بهترین عالم است و بهترین ایشان بهترین خلایق است و اضلال ابایشان مربوط است  
 اندر غریزی ابلیس لعین را وید که فارغ و بیگارش است بر آنرا پرسید گفت علما این وقت کار میکنند  
 و در اغوا و اضلال کافی اندسته عالم که امرانی درن پروردی کند او خوشتر گم است که را بر میری کند  
 غرض که درین باب فکر صحیح و تامل صادق مرعی داشته اند امر خوانند نمود چون کار از دست برود  
 علاجی نمی پذیرد و هر چند شرمی آید کسی اشغال این سخنان با رباب فطانت صحیح اظهار سازد  
 آما این معنی را وسیله سعادت خود دانسته متصدع می گردد



دست و پائی بزند بچشم من لکن سواد قوم هم مؤمنهم بحکم که این بے استطاعت  
 داخل آنجا کرام سازند آتش خود را مثل آن زالی می انگارند که بسیار چند تنیده خود را  
 سلب خریداران حضرت یوسف علی بن ابی طالب علیه الصلوة والسلام ساخته بود آیه  
 است که درین نزدیکی انشاء الله العزیز بشرف حضور شرف گرد و متفرق از جناب شرف  
 ایشان آنست که چون استطاعت و قرب با و شاه بر وجه اتم ایشان را حق بختانند تا طاعت  
 ساخته است در قلاوطلا در ترویج شریعت محمدی علیه و علی اله من الصلوة والسلام  
 و ترویج التسلیمات آنکه ما کوشند و مسلمانان را از غیبت برآند حاصل تمیز نیاز مولانا حاجزاد  
 سرکار اقبال آثار و طیفه مقررده دارد و پارسال ظاهر از حضور یافته بود و سال نیز امیدوار آید  
 است دولت حقیقی و مجازی میسر باد

سنة ۱۳۲۴  
 قندهار  
 حضرت مولانا حاجزاد  
 سرکار اقبال  
 آثار و طیفه مقررده  
 دارد و پارسال  
 ظاهر از حضور  
 یافته بود و سال  
 نیز امیدوار  
 آید است دولت  
 حقیقی و مجازی  
 میسر باد

### مکتوب چهل و هشتم

بزرگیات و نقابت و سنگاه شیخ فرید بخاری صدور یافته در مرغیب بتعمیر علم و طلبه  
 علوم که حاملان شریعت اند نصرت که الله سبحانه علی الاخوان و محبت سید الانبیاء  
 علیه و علیکم الصلوات و التسلیمات و الخیرات حرمت نامه گرامی که نظر اربابان  
 نواخته بودند بمطالعته آن مشرف گشت در کتابت مولانا محمد مسیح مؤلف مرقوم فرموده بودند  
 جزوی خرچے براس طالب علمان و صوفیان فرستاده شد و تقدیم طالب علمان صوفیان  
 در نظر محبت بسیار زیاد آمد بچشم الظاهر عنون الباطن امید است که در باطن شریف نیز  
 این جامع کرام تقدیم پیدا کرده باشند کل انا و یتیمهم بما فیہم و سح از کوزه برون همان آید  
 که در دست و در تقدیم طالب علمان ترویج شریعت است حاملان شریعت ایشانند

صحن ظاهر و باطن است  
 همان بر آن  
 انکه همان ترا و در دست

وَلَمْ يَصْفُوهُ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ إِلَهُ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامَاتِ بایشان برپاست فردای  
 قیامت از شریعت خواهند پدید از تصوف نخواهند پرسید و دخول جنت و شجیب از ما  
 وابسته بایشان شریعت است اَبِيَا صَلَاةِ اللَّهِ تَعَالَىٰ وَتَسْلِيمَاتِهِ عَلَيْهِ تَمَّ كَبِيرِينَ  
 کائنات اند بشرالع دعوت کرده اند و مدارجات بر آن مانده و مقصود از بعثت این اکابر  
 تبلیغ شرالع است پس بزرگترین خیرات سعی در رواج شریعت و احیای علمی از احکام آن  
 علی الخصوص در زمانیکه شعاع اسلام منهدم شده باشند که در راه خدا می عزوجل علی  
 خرج کردن برابر آن نیست که مسئله از مسائل شریعت را رواج دادن چه درین فعل اقتدا  
 بانیست که بزرگترین مخلوقات اند عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامَاتُ و شاکت است  
 بان اکابر و مقرر است که کاملترین سنات بایشان سلم فرموده اند و خرج کردن در این  
 اکابر ازین میسر است و انصاف و ایتیان شریعت مخالفت تمام است بانفس که شریعت مجلا  
 نفس وار شده است و در انفاق اموال گاه است که نفس موافقت کند بی انفاق اول  
 را که برای تأیید شریعت باشد و تزویج ملت و ربه علیا است و انفاق جمیل باین نیت  
 خرج کردن برابر خرج کحما است در غیر این نیت اینجا کسی سوال نکند که طالب علم گرفتار از  
 صوفی وارسته چون مقدم باشد جواب گوئیم که او هنوز حقیقت سخن را در نیافته است طالب علم  
 با وجود گرفتاری سبب نجات خلایق است چه تبلیغ احکام شرعی از وی میسر است اگر چه  
 خود آن منتفع نشود و صوفی با وجود وارستگی نفس خود را خلاص ساخته است بخلاق کار  
 ندارد شخصی که کثرت نجات با او وابسته باشد مقرر است که بهتر باشد از آن شخصی که بر نجات خود  
 در مانده باشد آرسه صوفی را که بعد از فنا و بقا و سیرن اند و باند بعدا لگم گردانیده باشند  
 و دعوت خلق فردا آورده از مقام نبوت نصیبی دار و واصل مبلغان شریعت است حکم علماء

این جمله را که  
 تبلیغ شریعت  
 باین است  
 سعی در رواج شریعت  
 و احیای علمی از احکام آن  
 علی الخصوص در زمانیکه  
 شعاع اسلام منهدم شده  
 باشند که در راه خدا می  
 عزوجل علی  
 خرج کردن برابر آن  
 نیست که مسئله از مسائل  
 شریعت را رواج دادن  
 چه درین فعل اقتدا  
 بانیست که بزرگترین  
 مخلوقات اند عَلَيْهِمُ  
 الصَّلَاةُ وَالسَّلَامَاتُ  
 و شاکت است  
 بان اکابر و مقرر است  
 که کاملترین سنات  
 بایشان سلم فرموده  
 اند و خرج کردن در  
 این اکابر ازین میسر  
 است و انصاف و ایتیان  
 شریعت مخالفت تمام  
 است بانفس که  
 شریعت مجلا  
 نفس وار شده است  
 و در انفاق اموال  
 گاه است که نفس  
 موافقت کند بی  
 انفاق اول را که  
 برای تأیید شریعت  
 باشد و تزویج ملت  
 و ربه علیا است  
 و انفاق جمیل  
 باین نیت  
 خرج کردن برابر  
 خرج کحما است  
 در غیر این نیت  
 اینجا کسی سوال  
 نکند که طالب علم  
 گرفتار از صوفی  
 وارسته چون مقدم  
 باشد جواب گوئیم  
 که او هنوز حقیقت  
 سخن را در نیافته  
 است طالب علم با  
 وجود گرفتاری  
 سبب نجات خلایق  
 است اگر چه خود  
 آن منتفع نشود  
 و صوفی با وجود  
 وارستگی نفس  
 خود را خلاص  
 ساخته است بخلاق  
 کار ندارد شخصی  
 که کثرت نجات  
 با او وابسته  
 باشد مقرر است  
 که بهتر باشد  
 از آن شخصی  
 که بر نجات  
 خود در مانده  
 باشد آرسه  
 صوفی را که  
 بعد از فنا و  
 بقا و سیرن  
 اند و باند  
 بعدا لگم  
 گردانیده  
 باشند و دعوت  
 خلق فردا  
 آورده از  
 مقام نبوت  
 نصیبی دار  
 و واصل  
 مبلغان  
 شریعت  
 است حکم  
 علماء

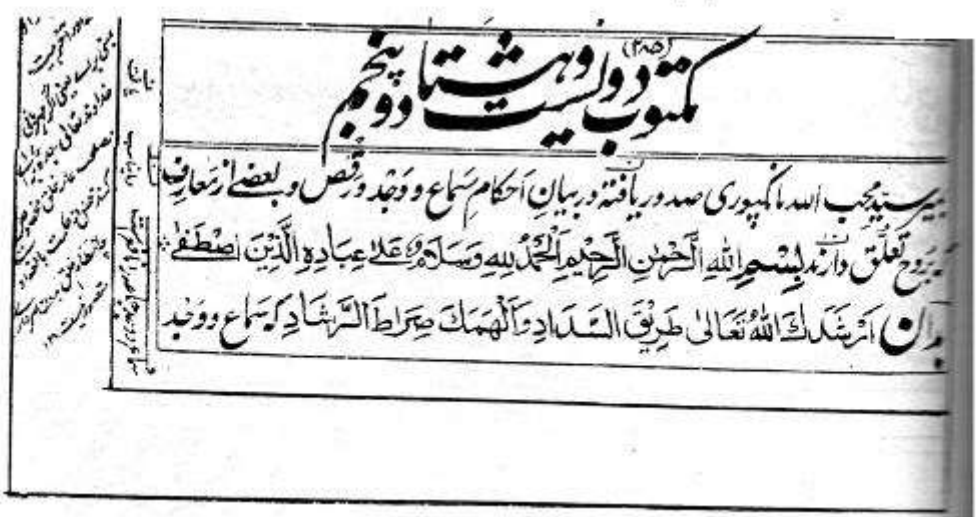
سے وہ بیعت سے را قبول فرمایا ۱۱  
 سے میں نہیں مانتی ۱۲

عنه كَلَامًا لِمَنْ لَمْ يَكُنْ فِي رَجْعِهِ دَعَا عِنْدَ تَوَلَّاهُ اعْتَصِمَ بِالصَّوَابِ ۱۳

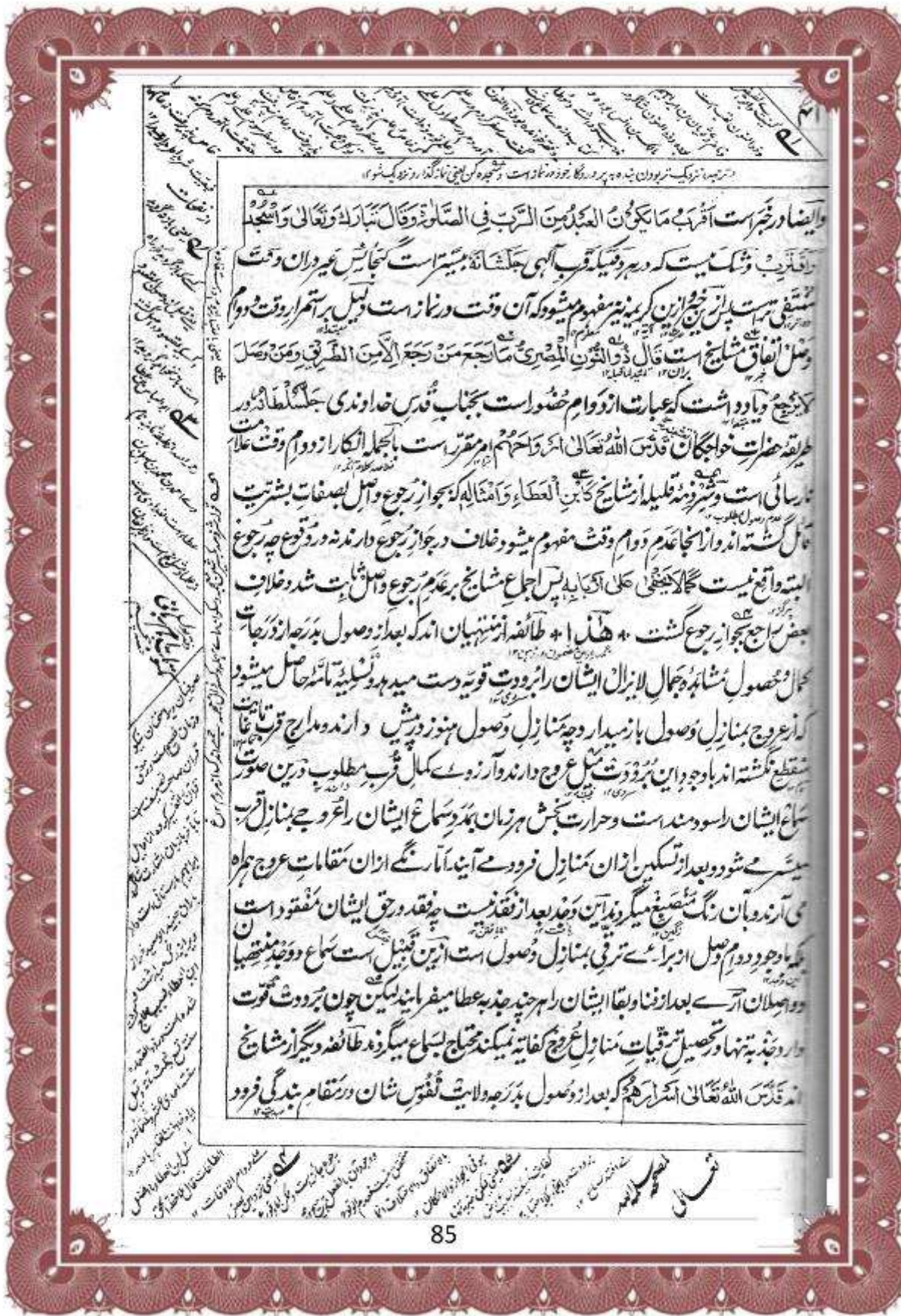


عقاید مسلمین آن عالمان بی عمل در شریعت حصه دار و در طریقت حصه ندارد. حقیقت منکر طریقت

است که مکتوب اشاره به همین دلیل دارد





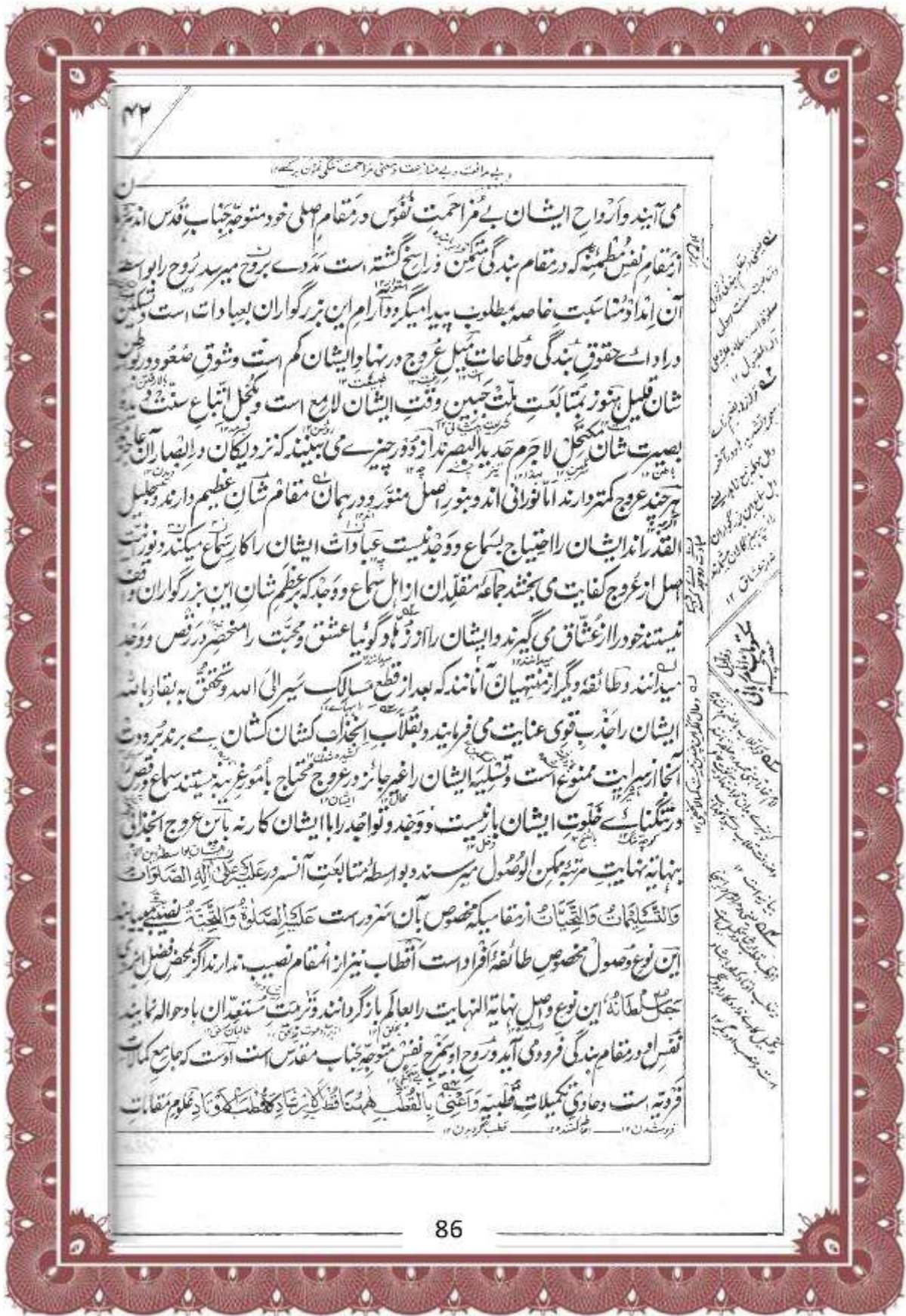


در تفسیر آن که در روزان به ۲۰ روز در روز نماز است و آنچه که این نماز گذار در روز یکشنبه

و ایضا در حضرت اشرف ما یکون العبد من الرب فی الصلوة و قال تبارک و تعالی و اعبد  
 و اقرب و شک نیست که در هر وقتیکه قرب الهی جلگشانه و بیشتر است نجاشی نیمه در آن وقت  
 مستقیماً است پس ازین که بر نیمه مفهوم میشود که آن وقت در نماز است و قبل بر آن نماز وقت دوام  
 و مثل اتفاق مشایخ است قال ذوالنون المصری ما جع من رجع الایمن الطریق و من وصل  
 لا یخیر و یادداشت که عبارات از دوام حضور است بجناب قدس خداوندی جلگشانه و در  
 طریقه حضرت خواجگان قدس الله تعالی اگر در آن وقت است باجمله انکار از دوام وقت علامت  
 نرسائی است و بیشتر زنده فلیدا مشایخ کاتبین العطاء و اما مثالی که مجاز رجوع و اهل بصفت بشریت  
 تامل گشت اند و از آنجا عدم دوام وقت مفهوم میشود و خلاف در مجاز رجوع دارند و در وقوع چه رجوع  
 البته واقع نیست گلا کفنی کل انکابیه پس اجماع مشایخ بر عدم رجوع و اهل ثابت شد و خلاف  
 بعضی راجع مجاز رجوع گشت ۱۰ ههنا ۱۰ طائفه از منتهیان اند که بعد از وصول بدرضا و در اجابت  
 بحال حصول مشابه و جمال لایزال ایشان را برودت قوی دست میدهد و تسلیه نامه حاصل میشود  
 که از خروج بمنزله وصول باز میدار و چه نازل وصول هنوز در پیش دارند و در ارج قربت ثابت  
 شقیق نشسته اند با وجود این برودت میل عروج دارند و از روی کمال قرب مطلوب درین صورت  
 سماع ایشان را سودمند است و حرارت بخش هر زمان بعد و سماع ایشان را عروج بمنزله قرب  
 میسر می شود و بعد از تسکین از ان کمنازل فرود می آیند اما رنگی از ان مقامات عروج همراه  
 می آید و بان رنگ شفیق میگردد این و بعد بعد از تقدیرت چه نقد و در حق ایشان منفق و است  
 یکبار و دوام وصل از برای ترقی بمنزله وصول است ازین قبیل است سماع و در چند نصیبا  
 و در احوال آن بعد از فنا و بقا ایشان را هر چند جذب عطا میفرماید لیکن چون برودت قوت  
 دارد و جذبیه تنها و تحصیل ترقیات مناول عروج کفایت نمیکند محتاج بسماع میگردد طائفه دیگر از مشایخ  
 اند قدس الله تعالی آنکه هر که بعد از وصول بدرجه ولایت نفوس شان در مقام بندگی فرود

و ایضا در حضرت اشرف ما یکون العبد من الرب فی الصلوة و قال تبارک و تعالی و اعبد  
 و اقرب و شک نیست که در هر وقتیکه قرب الهی جلگشانه و بیشتر است نجاشی نیمه در آن وقت  
 مستقیماً است پس ازین که بر نیمه مفهوم میشود که آن وقت در نماز است و قبل بر آن نماز وقت دوام  
 و مثل اتفاق مشایخ است قال ذوالنون المصری ما جع من رجع الایمن الطریق و من وصل  
 لا یخیر و یادداشت که عبارات از دوام حضور است بجناب قدس خداوندی جلگشانه و در  
 طریقه حضرت خواجگان قدس الله تعالی اگر در آن وقت است باجمله انکار از دوام وقت علامت  
 نرسائی است و بیشتر زنده فلیدا مشایخ کاتبین العطاء و اما مثالی که مجاز رجوع و اهل بصفت بشریت  
 تامل گشت اند و از آنجا عدم دوام وقت مفهوم میشود و خلاف در مجاز رجوع دارند و در وقوع چه رجوع  
 البته واقع نیست گلا کفنی کل انکابیه پس اجماع مشایخ بر عدم رجوع و اهل ثابت شد و خلاف  
 بعضی راجع مجاز رجوع گشت ۱۰ ههنا ۱۰ طائفه از منتهیان اند که بعد از وصول بدرضا و در اجابت  
 بحال حصول مشابه و جمال لایزال ایشان را برودت قوی دست میدهد و تسلیه نامه حاصل میشود  
 که از خروج بمنزله وصول باز میدار و چه نازل وصول هنوز در پیش دارند و در ارج قربت ثابت  
 شقیق نشسته اند با وجود این برودت میل عروج دارند و از روی کمال قرب مطلوب درین صورت  
 سماع ایشان را سودمند است و حرارت بخش هر زمان بعد و سماع ایشان را عروج بمنزله قرب  
 میسر می شود و بعد از تسکین از ان کمنازل فرود می آیند اما رنگی از ان مقامات عروج همراه  
 می آید و بان رنگ شفیق میگردد این و بعد بعد از تقدیرت چه نقد و در حق ایشان منفق و است  
 یکبار و دوام وصل از برای ترقی بمنزله وصول است ازین قبیل است سماع و در چند نصیبا  
 و در احوال آن بعد از فنا و بقا ایشان را هر چند جذب عطا میفرماید لیکن چون برودت قوت  
 دارد و جذبیه تنها و تحصیل ترقیات مناول عروج کفایت نمیکند محتاج بسماع میگردد طائفه دیگر از مشایخ  
 اند قدس الله تعالی آنکه هر که بعد از وصول بدرجه ولایت نفوس شان در مقام بندگی فرود

در تفسیر آن که در روزان به ۲۰ روز در روز نماز است و آنچه که این نماز گذار در روز یکشنبه



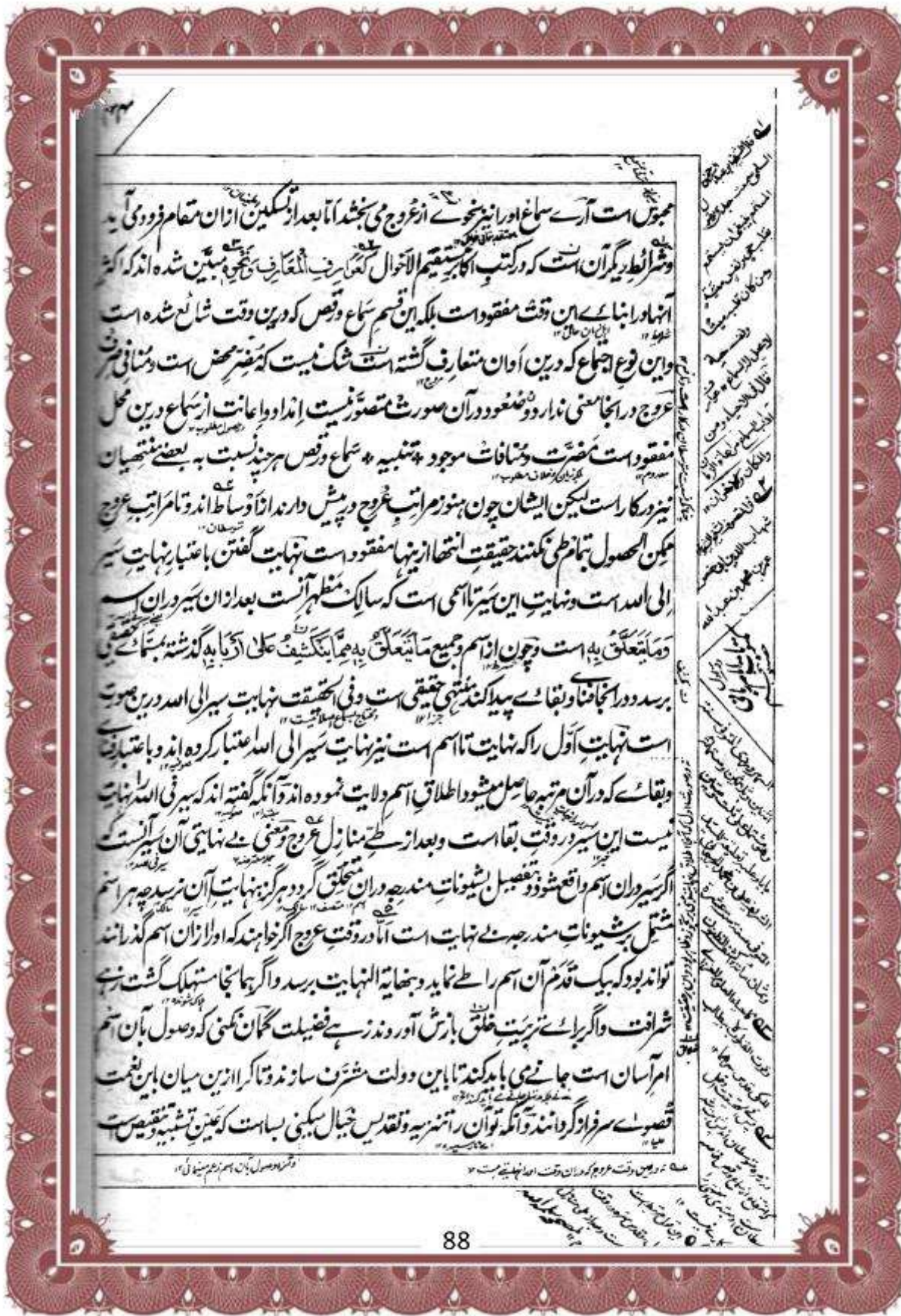
و بعد از آن در این مقام است و در این مقام است و در این مقام است

می آید و از روح ایشان بفرما حمت نفس و در مقام اولی خود متوجه جناب قدس اند  
 از مقام نفس مطهره که در مقام بندگی نیکوکاران در آید گشته است در صبح میرسد روح را بوی  
 آن اعدا و ثنا نسبت خاصه بطلوب پیدا میکند و آرام این بزرگواران بعبادات است و نیکو  
 در داد حقوت بندگی و طاعات پیل غموج در دنیا و ایشان کم است و شوق صدق و در وطن  
 شان قبل هنوز مبتالبت لبث صبرین وقت ایشان لامع است و کمال اتباع سنت است  
 بصیرت شان مکتول لاجرم جدید البصیرند از دور چیز می بینند که نزدیکان در ایضا انکار  
 هر چند غموج کمتر دارند اما نورانی اند و بنور وصل منظور در جهان مقام شان عظیم دارند و در حقیقت  
 القدر اند ایشان را احتیاج بسامع و وجودیت عبادات ایشان را کا سماع میکنند و نوریت  
 اسل از غموج کفایت می بخشد جامع مفید آن از اهل سماع و وجود که بر علم شان این بزرگواران وقت  
 نیستند خود را از عشاق می گیرند و ایشان را از زرد و گویا عشق و محبت را مخلص در نفس و وجود  
 میدانند و طائفه دیگر از منتهمان آنانند که بعد از قطع حساب سیر الی الله و تحقیق به بقا و باقی  
 ایشان را جذب قوی عنایت می فرمایند و بقلاب انجذاب کشان کشان می برند بر دورت  
 انجا از هر ایت ممنوع است و تسلیم ایشان را غموج از دور غموج محتاج با مؤخر نمی بیند سماع و تصور  
 و رنگنا کس قلوب ایشان با نیست و وجود و تواجد را با ایشان کار نه بان غموج انجذاب  
 بنهاییه نهایت مرتبه مکن الوصول میرسد و بواسطه متابعت آن سر و علی علی الله الصلوات  
 و النکایات و الخیات از مقایسه مخصوص بان سرور است حکایه الصلوة و الخیات نصیب می بیند  
 این نوع وصول مخصوص طائفه افراد است قطاب نیز از ان مقام نصیب ندارند و در غرض فضل این  
 سبک لمعانند این نوع و اصل بنهائیه نهایت را با کما باز دارند و نوریت مستعدان با حواله نماید  
 نفس در مقام بندگی فرود می آید و روح او غموج نفس متوجه جناب مقدس است آوست که جامع کمال  
 فرو تیه است و حاوی تکلیفات طلبیه و اعفی بالقلب هم است انقل که در ان خط و کلمات عامه مقامات

لغت معنی است ایشان از ایشان  
 می آید و از روح ایشان بفرما حمت نفس  
 از مقام نفس مطهره که در مقام بندگی نیکوکاران  
 آن اعدا و ثنا نسبت خاصه بطلوب پیدا میکند  
 در داد حقوت بندگی و طاعات پیل غموج در دنیا  
 شان قبل هنوز مبتالبت لبث صبرین وقت ایشان لامع  
 بصیرت شان مکتول لاجرم جدید البصیرند از دور چیز  
 هر چند غموج کمتر دارند اما نورانی اند و بنور وصل  
 القدر اند ایشان را احتیاج بسامع و وجودیت عبادات  
 اسل از غموج کفایت می بخشد جامع مفید آن از اهل سماع  
 نیستند خود را از عشاق می گیرند و ایشان را از زرد و گویا  
 میدانند و طائفه دیگر از منتهمان آنانند که بعد از قطع حساب  
 ایشان را جذب قوی عنایت می فرمایند و بقلاب انجذاب  
 انجا از هر ایت ممنوع است و تسلیم ایشان را غموج از دور  
 و رنگنا کس قلوب ایشان با نیست و وجود و تواجد را با ایشان  
 بنهاییه نهایت مرتبه مکن الوصول میرسد و بواسطه متابعت  
 و النکایات و الخیات از مقایسه مخصوص بان سرور است حکایه  
 این نوع وصول مخصوص طائفه افراد است قطاب نیز از ان  
 سبک لمعانند این نوع و اصل بنهائیه نهایت را با کما باز دارند  
 نفس در مقام بندگی فرود می آید و روح او غموج نفس متوجه  
 فرو تیه است و حاوی تکلیفات طلبیه و اعفی بالقلب هم است انقل  
 در مقام اولی خود متوجه جناب قدس اند از مقام  
 آن اعدا و ثنا نسبت خاصه بطلوب پیدا میکند و آرام این  
 در داد حقوت بندگی و طاعات پیل غموج در دنیا و ایشان کم  
 شان قبل هنوز مبتالبت لبث صبرین وقت ایشان لامع است  
 بصیرت شان مکتول لاجرم جدید البصیرند از دور چیز می  
 هر چند غموج کمتر دارند اما نورانی اند و بنور وصل  
 القدر اند ایشان را احتیاج بسامع و وجودیت عبادات ایشان  
 اسل از غموج کفایت می بخشد جامع مفید آن از اهل سماع و  
 نیستند خود را از عشاق می گیرند و ایشان را از زرد و گویا  
 میدانند و طائفه دیگر از منتهمان آنانند که بعد از قطع حساب  
 ایشان را جذب قوی عنایت می فرمایند و بقلاب انجذاب کشان  
 انجا از هر ایت ممنوع است و تسلیم ایشان را غموج از دور غموج  
 و رنگنا کس قلوب ایشان با نیست و وجود و تواجد را با ایشان  
 بنهاییه نهایت مرتبه مکن الوصول میرسد و بواسطه متابعت آن  
 و النکایات و الخیات از مقایسه مخصوص بان سرور است حکایه  
 این نوع وصول مخصوص طائفه افراد است قطاب نیز از ان مقام  
 سبک لمعانند این نوع و اصل بنهائیه نهایت را با کما باز دارند



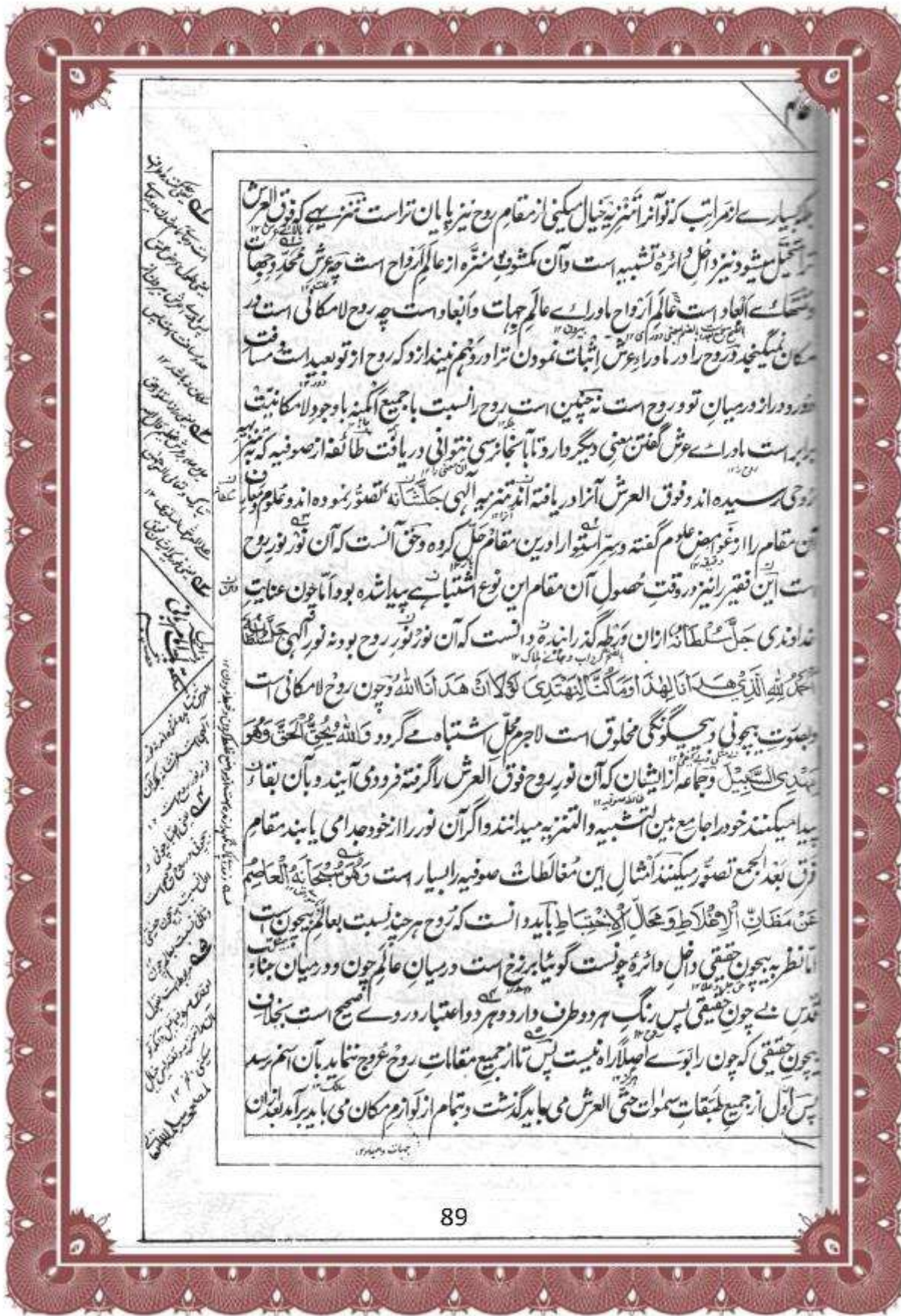




محبوس است آری سماع اوران نیز نحوئے از خروج می بخشد اما بعد از سکین ازان تمام فرود می آید  
 و شرائط دیگر آن است که در کتب و کلام بقیه الاحوال <sup>مستند</sup> تعاریف المتعارف <sup>بمعنی</sup> مبین شده اند که اکثر  
 آنها را بنا بر آنست که درین وقت مفقود است بلکه این قسم سماع و قص که درین وقت شائع شده است  
 و این نوع اجتماع که درین احوال متعارف گشته است شک نیست که مضمون محض است و زمانی مش  
 عروج در اینجا معنی ندارد و مفقود در آن صورت تصور نیست اندر احوال و اعانت از سماع درین محل  
 مفقود است حضرت و منافات موجوده تنبیه به سماع و قص هر چند نسبت به بعضی متحصیان  
 نیز و کار است لیکن ایشان چون هنوز مراتب عروج و پریش دارند اذنا و ساطع اند و اما مراتب عروج  
 ممکن الحصول تمام نمی گنند حقیقت انتها ازینها مفقود است نهایت گفتن باعتبار نهایت سیر  
 الی الله است و نهایت این سیر تا همی است که سالیک منظر است بعد از ازان سیر در آن است  
 و ما يتعلق به است و چون از اسم و جمیع ما يتعلق به همه اینک شکی علی آید که گذشته بمشائی  
 برسد و در آنجا بقائے پیدا کند منتهی حقیقی است و فی الحقیقت نهایت سیر الی الله درین صورت  
 است نهایت اول را که نهایت تا اسم است نیز نهایت سیر الی الله اعتبار کرده اند و باعتبار  
 و بقائے که در آن مرتبه حاصل میشود و اطلاق اسم ولایت نموده اند و آنکه گفته اند که سیر فی الله نهایت  
 نیست این سیر در وقت بقا است و بعد از سطح منازل عروج معنی نه نهایت آن است  
 اگر سیر در آن اسم واقع شود و تقصیل شیونات مندرجه در آن مخلوق گردد و هرگز نهایت آن نرسد چه اسم  
 مشتمل بر شیونات مندرجه نه نهایت است اما در وقت عروج اگر خواجه مندرجه اول ازان اسم گذرانند  
 تواند بود که بیک قدم آن اسم را طی نماید و بجهایه نهایت برسد و اگر بجایه مستهلک گشت نه  
 شرافت و اگر برائے تزیینت خلق بارش آورد و در سیه فضیلت گمان نکنی که وصول بان اسم  
 امر آسان است چنانچه می باید کند تا باین دولت مشرف سازند و تا اگر ازمین میان باین نعمت  
 قصود سفر او گذراند و آنکه توان را تمنزیه و تقدیس خیال میکنی بسا است که عین تشبیه و تقصیر است

سماع درین وقت عروج که در آن وقت اول نهایت است  
 سماع درین وقت عروج که در آن وقت اول نهایت است  
 سماع درین وقت عروج که در آن وقت اول نهایت است  
 سماع درین وقت عروج که در آن وقت اول نهایت است  
 سماع درین وقت عروج که در آن وقت اول نهایت است  
 سماع درین وقت عروج که در آن وقت اول نهایت است  
 سماع درین وقت عروج که در آن وقت اول نهایت است  
 سماع درین وقت عروج که در آن وقت اول نهایت است  
 سماع درین وقت عروج که در آن وقت اول نهایت است  
 سماع درین وقت عروج که در آن وقت اول نهایت است  
 سماع درین وقت عروج که در آن وقت اول نهایت است  
 سماع درین وقت عروج که در آن وقت اول نهایت است

سماع درین وقت عروج که در آن وقت اول نهایت است



بسیارے از مراتب کہ توانی آن تفریق خیالی سکینی از مقام روح نیز بپایان تراست تفریق روح که فوق العرش  
 ترا تحصیل میشود و نیز دخل اثره تشبیه است و آن مکتوبه منتره از عالم ارواح است چه عرش محمد و چه عرش  
 و استقامت العباد است عالم ارواح ماوراء عالم حیات و انبعاث است چه روح لامکانی است در  
 مکان نیکینچه در روح را در ماوراء عرش اثبات نمودن ترا در دو نیم دیند از دو که روح از تو بعد است مست  
 حضور در از در میان تو و روح است نه چنین است روح را نسبت با جمیع المکنه با وجود لامکانیت  
 برابر است ماوراء عرش گفتن معنی دیگر وارده با آنجا کسی نمیتوانی دریافت طائفه از صوفیه که تفریق  
 روحی رسیده اند و فوق العرش آنرا در یافته اند تفریق مبر الہی جلالت آن تصور نموده اند و معلوم بسیار  
 این مقام را از غموض علم گفته و بر استوار او این مقام حل کرده و حق آنست که آن نور نور روح  
 است این تغییر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباه پیاده بود اما چون عنایت  
 خداوندی جل جلاله از انان و زبطه گذراننده و آنست که آن نور نور روح بود نور الہی جل جلاله  
 کمال اللہ الذی عہد انا لہذا او ما کانت الیہ تدری لولا ان هکذا ان اللہ و چون روح لامکانی است  
 و بصورت بیچونی و سبب گوی مخلوق است لاجرم محل اشتباه مگر درود و اللہ یحیی المعق و هو  
 سید عالم السبیل و جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرودی آیند و بان بقا  
 پیدا میکنند خود را جامع بین تشبیه و التفریق میدانند و اگر آن نور را از خود جدا می یابند مقام  
 فرق بعد الجمع تصور میکنند انشال این مغالطات صوفیه را بسیار است و حق سبحانہ العالمیم  
 عن سقائت الی حدک و محال الی حدک باید و آنست که روح هر چند نسبت بعالم بیچون است  
 اما نظریه بیچون حقیقی دخل و اثره چونسنت گوئیایر رزخ است در میان عالم چون و در میان بنا  
 تقدس نے چون حقیقی پس رنگ هر دو طرف دارد و هر دو اعتبار در و سے صحیح است بجان  
 بیچون حقیقی که چون را بوسه اصیلا راه نیست پس تا در جمیع مقامات روح عروج نماید بان اسم رسد  
 پس اول از جمیع طبقات سموات حتی العرش می باید گذشت و تمام از کوازم مکان می باید برآمد و بعد از آن

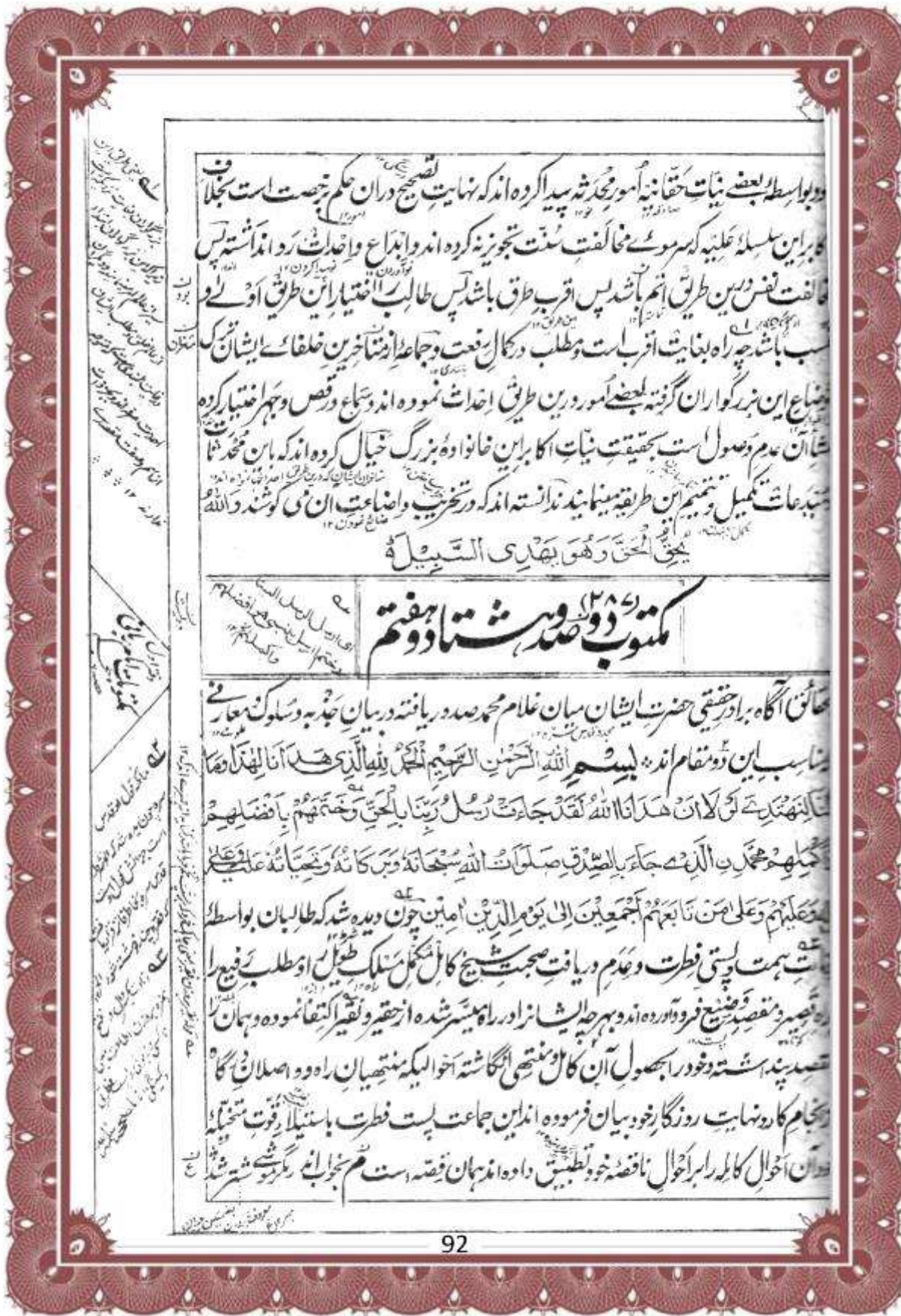
روح لامکانی است  
 استقامت العباد است  
 عالم ارواح ماوراء عالم حیات  
 انبعاث است  
 چه روح لامکانی است  
 در مکان نیکینچه  
 در روح را در ماوراء عرش  
 اثبات نمودن ترا در دو نیم  
 دیند از دو که روح از تو بعد  
 است مست حضور در از در میان  
 تو و روح است نه چنین است  
 روح را نسبت با جمیع المکنه  
 با وجود لامکانیت برابر است  
 ماوراء عرش گفتن معنی دیگر  
 وارده با آنجا کسی نمیتوانی  
 دریافت طائفه از صوفیه که  
 تفریق روحی رسیده اند و فوق  
 العرش آنرا در یافته اند تفریق  
 مبر الہی جلالت آن تصور  
 نموده اند و معلوم بسیار  
 این مقام را از غموض علم  
 گفته و بر استوار او این مقام  
 حل کرده و حق آنست که آن نور  
 نور روح است این تغییر را نیز  
 در وقت حصول آن مقام این  
 نوع اشتباه پیاده بود اما  
 چون عنایت خداوندی جل  
 جلاله از انان و زبطه گذراننده  
 و آنست که آن نور نور روح  
 بود نور الہی جل جلاله کمال  
 اللہ الذی عہد انا لہذا او ما  
 کانت الیہ تدری لولا ان هکذا  
 ان اللہ و چون روح لامکانی  
 است و بصورت بیچونی و سبب  
 گوی مخلوق است لاجرم محل  
 اشتباه مگر درود و اللہ یحیی  
 المعق و هو سید عالم السبیل  
 و جماعه از ایشان که آن نور  
 روح فوق العرش را گرفته فرودی  
 آیند و بان بقا پیدا میکنند  
 خود را جامع بین تشبیه و  
 التفریق میدانند و اگر آن نور  
 را از خود جدا می یابند مقام  
 فرق بعد الجمع تصور میکنند  
 انشال این مغالطات صوفیه را  
 بسیار است و حق سبحانہ  
 العالمیم عن سقائت الی حدک  
 و محال الی حدک باید و آنست  
 که روح هر چند نسبت بعالم  
 بیچون است اما نظریه بیچون  
 حقیقی دخل و اثره چونسنت  
 گوئیایر رزخ است در میان  
 عالم چون و در میان بنا  
 تقدس نے چون حقیقی پس  
 رنگ هر دو طرف دارد و هر  
 دو اعتبار در و سے صحیح است  
 بجان بیچون حقیقی که چون  
 را بوسه اصیلا راه نیست پس  
 تا در جمیع مقامات روح عروج  
 نماید بان اسم رسد پس اول  
 از جمیع طبقات سموات حتی  
 العرش می باید گذشت و تمام  
 از کوازم مکان می باید برآمد  
 و بعد از آن





در صورت بقا با شدت شایسته تحقق بقاء باسد و نوم ممکن نیست اگر چه بسیار را پیش از  
 رسیدن این مقام این معنی متوجه می شود علی الخصوص در طریقه علییه تقشبنده قدس الله تعالی علیه  
 و الحق ما حَقَّقْتُ الصَّوَابَ مَا لَهْمْتُ وَاللَّهِ تَعَالَى أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ وَاللَّيْه تَعَالَى أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ وَاللَّيْه تَعَالَى أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ  
 مُحَمَّدٌ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَزْوَاجًا وَأَخْرَاجًا وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِهِ دَائِمًا وَسَائِرًا

این حدیث در  
 کتاب  
 مناقب  
 حضرت  
 علی  
 علیه  
 السلام  
 آمده است  
 و در  
 کتاب  
 مناقب  
 حضرت  
 محمد  
 صلی  
 الله  
 علیه  
 و آله  
 و آله  
 آمده است



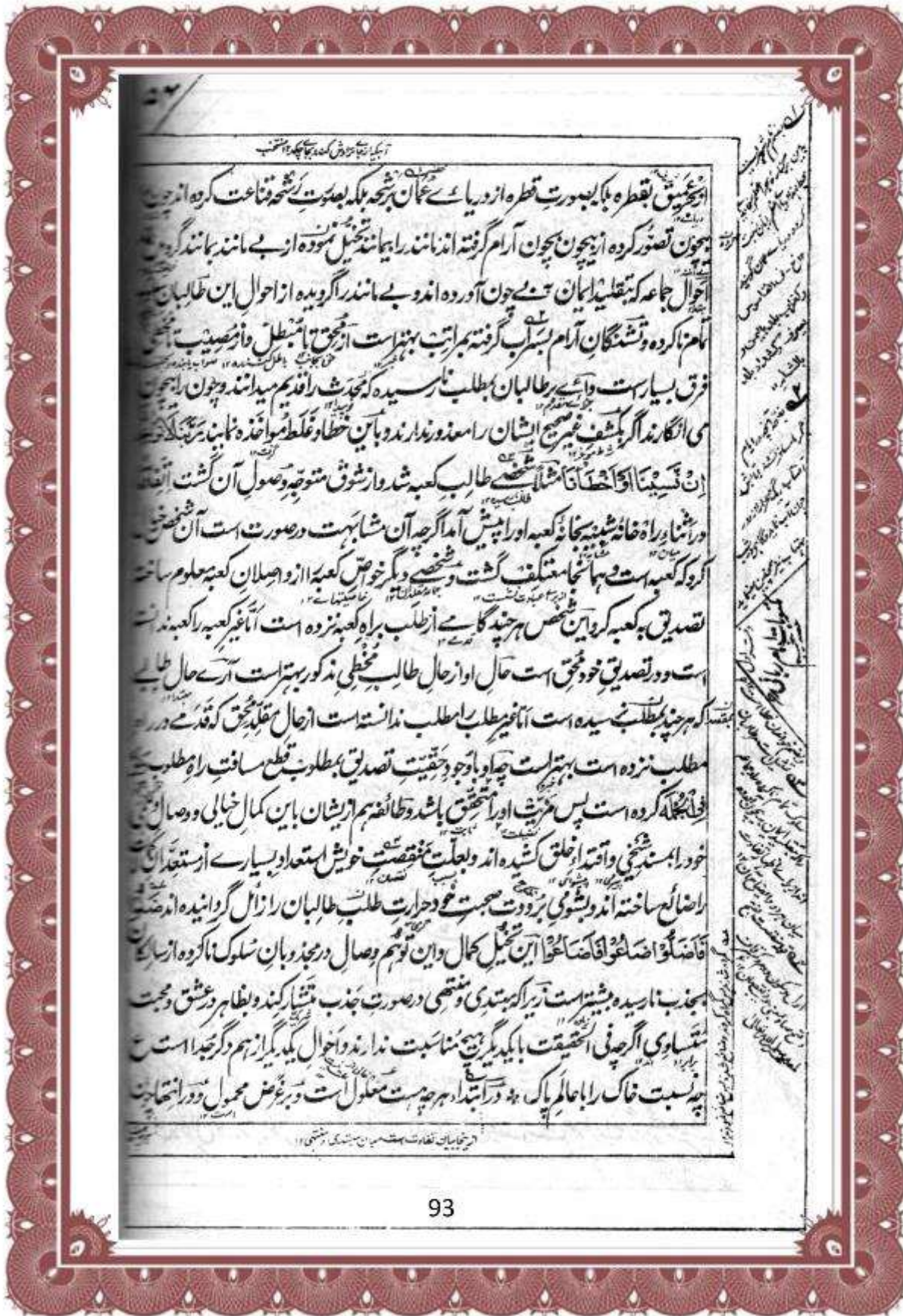
و در بواسطه بعضی نیات حقیقتیه امور مجدثه پیدا کرده اند که نهایت تصحیح در آن علم تخصص است بجملاً  
 و بر این سلسله علویه که سر موعده مخالفت شدت تجویز کرده اند و ابتداء و احداث کرده اند آنگاه پس  
 گفتند نفس درین طریق اتم باشد پس اقرب طرق باشد پس طالب اختیار این طریق اولی و  
 سب باشد چه راه بغایت اقرب است و مطلب و کمال نعمت و جماعت از متاخرین خلفای ایشان که  
 و ضایع این بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق احداث نموده اند و سماع و قیص و بهر اختیار کرده  
 نشان عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال کرده اند که بان مخرج تمام  
 مقدمات تکمیل و تمهید این طریق مینمایند ندانسته اند که در تخریب و اضماعت ان می گویند و الله  
 یخفی الخفی و هو البهیدی السبیلی

در این سلسله علویه که سر موعده مخالفت شدت تجویز کرده اند و ابتداء و احداث کرده اند آنگاه پس گفتند نفس درین طریق اتم باشد پس اقرب طرق باشد پس طالب اختیار این طریق اولی و سب باشد چه راه بغایت اقرب است و مطلب و کمال نعمت و جماعت از متاخرین خلفای ایشان که و ضایع این بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق احداث نموده اند و سماع و قیص و بهر اختیار کرده نشان عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال کرده اند که بان مخرج تمام مقدمات تکمیل و تمهید این طریق مینمایند ندانسته اند که در تخریب و اضماعت ان می گویند و الله یخفی الخفی و هو البهیدی السبیلی

### کتاب و وصیه شما دو هفتم

مخالفان آگاه برادر حقیقی حضرت ایشان میان غلام محمد صدور یافته در بیان جدیه و سلوک معارف  
 بسیار این دو مقام اند **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءتْ رُسُلًا بَيْنَا بِالْحَقِّ وَخَفَتْ عَنْهُمْ يَا أَضْيَاءَ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ مُحَمَّدٌ مِّنَ آلِ أَبِي طَالِبٍ أَنبَاؤُهُ مَقْبُولَةٌ جَاءَ بِالصِّدْقِ صَلَواتُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَبِئْسَ كَانَتْ وَصِيَّتُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عَلَى مَنْ تَابَعْتُمْ أَجْمَعِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ آمِينَ** چون دیده شد که طالبان بواسطه  
 تفت بهمت پوستی فطرت و عدم دریافت صحبت شیخ کامل ممکن ننگ طویل او مطلب رفیع را  
 در تصویر و تقصیر فرود آورده اند و بهر چه ایشان را در راه همیشه شده از حقیر و تقیر انفا نموده و همان  
 تصدیق داشته و خود را بصول آن کامل منتحی انگاشته آخوا یکدیگر منتحیان را و در اصلاح آگاه  
 و انجام کار و نهایت روزگار خود بیان فرموده اند این جماعت پست فطرت باستیلا قوت متخیله  
 در آن احوال کامل را بر احوال ناقصه خود تطبیق داده اند همان قصه است هم بخوابند و مگر شسته شده

مخالفان آگاه برادر حقیقی حضرت ایشان میان غلام محمد صدور یافته در بیان جدیه و سلوک معارف بسیار این دو مقام اند **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءتْ رُسُلًا بَيْنَا بِالْحَقِّ وَخَفَتْ عَنْهُمْ يَا أَضْيَاءَ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ مُحَمَّدٌ مِّنَ آلِ أَبِي طَالِبٍ أَنبَاؤُهُ مَقْبُولَةٌ جَاءَ بِالصِّدْقِ صَلَواتُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَبِئْسَ كَانَتْ وَصِيَّتُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عَلَى مَنْ تَابَعْتُمْ أَجْمَعِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ آمِينَ** چون دیده شد که طالبان بواسطه تفت بهمت پوستی فطرت و عدم دریافت صحبت شیخ کامل ممکن ننگ طویل او مطلب رفیع را در تصویر و تقصیر فرود آورده اند و بهر چه ایشان را در راه همیشه شده از حقیر و تقیر انفا نموده و همان تصدیق داشته و خود را بصول آن کامل منتحی انگاشته آخوا یکدیگر منتحیان را و در اصلاح آگاه و انجام کار و نهایت روزگار خود بیان فرموده اند این جماعت پست فطرت باستیلا قوت متخیله در آن احوال کامل را بر احوال ناقصه خود تطبیق داده اند همان قصه است هم بخوابند و مگر شسته شده



۲۴  
اینکه در هر وقت که بخواهید از خواب بیدار شوید

از خواب بیدار شوید قطره باکی بورت قطره از دریای عمان بر شعله بله بصورت کشته فضاغت کرده اند چون  
بچون تصور کرده از چوچون چون آرام گرفته اند مانند را یا مانند تحمل نموده از بے مانند مانند کرده اند  
احوال جامعه که تقلید ایمان همه چون آورده اند بے مانند را کرده اند از احوال این طالبان  
تمام کرده و تشنگان آرام بسبب گرفته به مراتب بهتر است از محقق با مطلق و انحصار  
فوق بسیار است و این طالبان بطلب نرسیده که بحث را قیوم میدانند و چون را بچون  
می انگارند اگر کشف غیر صحیح ایشان را معذون ندارند و با این خطا و غلط می خوانند نه این که بگویند  
ان کسینا او اکتفا کنیم ما شخص طالب کعبه شد و از شوق متوجه وصول آن گشت آنقدر  
در شب و راه خانه شنیده جان کعبه او را پیش آمد اگر چه آن مشابیهت در صورت است آن شخص  
کرد که کعبه است به آنجا متکلف گشت و شخصی دیگر در خصوص کعبه از او احوال کعبه معلوم ساخته  
تصدیق کعبه کرد این شخص هر چند گامی از طلب بر او کعبه نزرده است اما غیر کعبه را کعبه ندانست  
است و در تصدیق خود محقق است حال او از حال طالب مخطی مذکور بهتر است از حال طالب  
که هر چند بطلب رسیده است اما غیر طلب را طلب ندانسته است از حال مقلد محقق که قدم در  
طلب نزرده است بهتر است چنانچه با وجود حقیقت تصدیق بطلوب قطع مسافت راه طلب  
فقط بخاک کرده است پس مزیت او را محقق باشد و طائفه هم از ایشان باین کمال خیالی و وصول  
خود را مستخرجی و افتد او خلق کشیده اند و بعلمت منقصت خویش استعداد بسیار از استعداد  
راضع ساخته اند و بشومی برودت صحبت و حرارت طلب طالبان را زایل گردانیده اند  
فاصله اول فاصله اول فاصله اول فاصله اول فاصله اول فاصله اول فاصله اول فاصله اول فاصله اول فاصله اول  
بجذب نرسیده و بیشتر است زیرا که بستدی منتهی در صورت جذب متشابه کند و بطاهر در عشق و محبت  
مستساوی اگر چنی الحقیقت با یکدیگر هیچ مناسبت ندارند و احوال یکدیگر از هم در گرتب است  
چه نسبت خاک را با عالم پاک بود در ابتدا هر چه هست معلول است و بر عرض محمول دور از تمام است

اینکه در هر وقت که بخواهید از خواب بیدار شوید  
اینکه در هر وقت که بخواهید از خواب بیدار شوید  
اینکه در هر وقت که بخواهید از خواب بیدار شوید  
اینکه در هر وقت که بخواهید از خواب بیدار شوید  
اینکه در هر وقت که بخواهید از خواب بیدار شوید  
اینکه در هر وقت که بخواهید از خواب بیدار شوید  
اینکه در هر وقت که بخواهید از خواب بیدار شوید  
اینکه در هر وقت که بخواهید از خواب بیدار شوید  
اینکه در هر وقت که بخواهید از خواب بیدار شوید  
اینکه در هر وقت که بخواهید از خواب بیدار شوید

در جوابی که در کتاب لغات هست همان است که در کتاب است

سج است بر آن حق است تفصیل این سخن عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی این مشتاق  
 سعوری و این مناسبت ظاهری باعث آن تحیل می شود و چون در طریقه علویه لقبندیه جذب بر  
 سکون مقدم است مجذوبان این طریق را که بدولت سلوک مشرف نشده اند این هم تحیل و این  
 نوع توهم بسیار است و جمیع راهم از ایشان که احوال منقلبیه در مقام جذب حاصل میشود و از آنجا بحال  
 سیر و قطع منازل سلوک و طی مساکب سیر الی امدد الگازند و بان تقلبات خود را مجذوب  
 ساکب میدانند بجز طاف از قریب یافت که فقره چند نوشته شود و در بیان حقیقت جذب و سلوک و ترقی و پیا  
 این هر دو مقام با ذکر بعضی از خواص متمیز هر یک از دیگر و ترقی در میان جذب مبتدی جذب  
 سستی و حقیقت تعامریل و انشاء و علوم دیگر که مناسب آن مقام باشد یعنی الحق و بیطیل  
 کب اطل و کب کبره لعلی موان + فکس کسک + فیه یحسن تکو فیغه سبجانده و هو سبجانده  
 کبیل و نعم الملک و نعیم الکیل این مکتوب شمل است بر دو مقصد و یک خاتمه مقصد اول  
 بیان معارفی که بمقام جذب تعلیق اند و مقصد ثانی در آنچه تعلق بسلوک ارد و خاتمه بیان  
 معنی علوم و معارف تفرقه است که طاربان را در استن آنها کاشه المنفعت است مقصد اول  
 بیان مجذوبان سلوک تمام با کرده هر چند جذب قوی داشته باشد و از هر راه که منجذب شوند  
 در عمل جز که از باب قلوب اند به سلوک و تکریر نفس از مقام قلب نمیتوان گذشت و بقلب قلب  
 سیرت انجذاب ایشان انجذاب قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است اصل  
 نفس با روح درین مقام متفرج است و خلعت بانزورین معامله بخلط بالکلبه و صیقلی تمام قلب  
 بر آمدن و بقلب قلب پریشان و انجذاب روحی بمطلوب پیدا کردن بے تخلص روح از نفس  
 بر آید ترقیه بمطلوب و جدا شدن نفس از روح و فرود آمدن او در مقام بندگی منصوریت مادم  
 که این هر دو فی حقیقت مجتمع اند حقیقت جامع قلبیه محکم و برپاست انجذاب خالص روحی منصور  
 است و تخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طی مساکب سیر الی امدد و تحقق سیر فی امدد

سج است بر آن حق است تفصیل این سخن عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی این مشتاق  
 سعوری و این مناسبت ظاهری باعث آن تحیل می شود و چون در طریقه علویه لقبندیه جذب بر  
 سکون مقدم است مجذوبان این طریق را که بدولت سلوک مشرف نشده اند این هم تحیل و این  
 نوع توهم بسیار است و جمیع راهم از ایشان که احوال منقلبیه در مقام جذب حاصل میشود و از آنجا بحال  
 سیر و قطع منازل سلوک و طی مساکب سیر الی امدد الگازند و بان تقلبات خود را مجذوب  
 ساکب میدانند بجز طاف از قریب یافت که فقره چند نوشته شود و در بیان حقیقت جذب و سلوک و ترقی و پیا  
 این هر دو مقام با ذکر بعضی از خواص متمیز هر یک از دیگر و ترقی در میان جذب مبتدی جذب  
 سستی و حقیقت تعامریل و انشاء و علوم دیگر که مناسب آن مقام باشد یعنی الحق و بیطیل  
 کب اطل و کب کبره لعلی موان + فکس کسک + فیه یحسن تکو فیغه سبجانده و هو سبجانده  
 کبیل و نعم الملک و نعیم الکیل این مکتوب شمل است بر دو مقصد و یک خاتمه مقصد اول  
 بیان معارفی که بمقام جذب تعلیق اند و مقصد ثانی در آنچه تعلق بسلوک ارد و خاتمه بیان  
 معنی علوم و معارف تفرقه است که طاربان را در استن آنها کاشه المنفعت است مقصد اول  
 بیان مجذوبان سلوک تمام با کرده هر چند جذب قوی داشته باشد و از هر راه که منجذب شوند  
 در عمل جز که از باب قلوب اند به سلوک و تکریر نفس از مقام قلب نمیتوان گذشت و بقلب قلب  
 سیرت انجذاب ایشان انجذاب قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است اصل  
 نفس با روح درین مقام متفرج است و خلعت بانزورین معامله بخلط بالکلبه و صیقلی تمام قلب  
 بر آمدن و بقلب قلب پریشان و انجذاب روحی بمطلوب پیدا کردن بے تخلص روح از نفس  
 بر آید ترقیه بمطلوب و جدا شدن نفس از روح و فرود آمدن او در مقام بندگی منصوریت مادم  
 که این هر دو فی حقیقت مجتمع اند حقیقت جامع قلبیه محکم و برپاست انجذاب خالص روحی منصور  
 است و تخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طی مساکب سیر الی امدد و تحقق سیر فی امدد

بر آنکه سنی فرق و جمیع مائت کتور بر سید و شصت و پنجم از سائر مشیرین عقل نمود و ملذذ انعام علامه نمایند

بلکه بعد از حصول مقام الفرق بعد از جمع که بسیر عن الله بالعلم و دار و صورت بندوست هر گدای  
 مرد میدان که شود به پشته آخر سلیمان که شود به قطعه الفرق بین جذب المذنب و جذب  
 المذنب تدبیر شهود این مجذوبان از باب قلوب در پرده کثرت است این معنی را معلوم کنند یا نه  
 شان درین کثرت نیست الا عالم ارواح که بطیافت و احاطه و سر بیان بتوجه خود بصورت شبیه است  
 ان الله خالق ادمه علامه صوفیه و باین مناسبت شهود روح را شهود حق میداند تعالی و تقدس  
 و احاطه و سر بیان و قرب و معیت هم برین قیاس است زیرا که نظر سالک بتوجه میکند مگر تا به مقام فوق  
 بی مقام فوق و فوق و فوق مقام ایشان مقام روح است پس نظرشان از مقام روح بالا نرود و شهود  
 جز روح امر دیگر نباشد نظر بقوق روح موقوف است بر سیدن بمقام روح و محبت و انجذاب هم  
 در رنگ شهود است شهود حق سبحانه که بکلمه محبت و انجذاب بجناب تقدس او وابسته بمحصل  
 نهایت سیر الاله غیر است به بیچکسرا تا نگردد او فنا در نیست راه در بارگاه کسب را به  
 اطلاق شهود درین مقام از تنگی میدان عبارت است و الا کارخانه این بزرگواران با و راه و راه  
 شهود و شعارفت همچنانکه مقصد ایشان همچون و بیچگونه است اتصال ایشان با سچانه نیز همچون  
 و بیچگونه است چون راه به چون راه نیست لا یجیل عطاء الا عطاء الهی اتصاله  
 شریف بقیاس به هست رب الناس را با جان ناس به احاطه و سر بیان و قرب و معیت  
 حق متعالی و محققین از باب سلوک که نهایت کار رسیده اند علمی است موافق علماء اهل حق شکر  
 الله تعالی سعید هم حکم کردن بقرب ذاتی و انشال آن نزد ایشان از بیاصلی و دوریت نزدیک  
 حکم بقرب که کنند بزرگ میفرماید هر که گوید نزدیکم دور است و هر که دور است نزدیک است  
 تصحیف اینست علی که متعلق بتوجیه وجود است منشأ آن انجذاب و محبت قلبی است از باب  
 قلوب که جذب میدان کرده اند و بر او سلوک قطع متنازل نمایند این علم با ایشان مناسبت ندارد و همچنین  
 مجذوبان که کسل از قلب بجلیت مستوجه بقلب قلب اندازین علوم تشریحی می نمایند و مستنفر

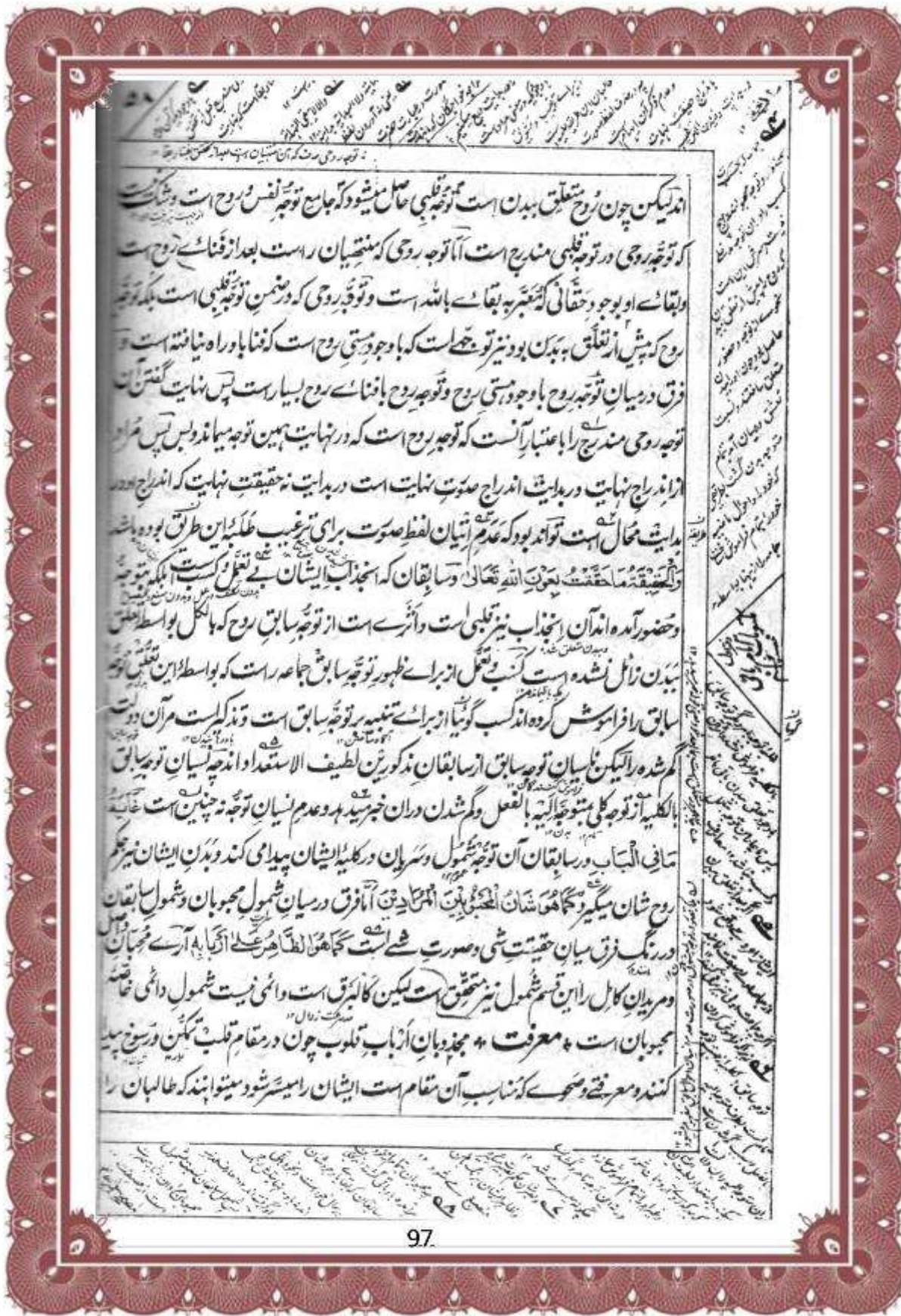
سید و شصت و پنجم از سائر مشیرین عقل نمود و ملذذ انعام علامه نمایند  
 قطعه الفرق بین جذب المذنب و جذب المذنب تدبیر شهود این مجذوبان از باب قلوب در پرده کثرت است این معنی را معلوم کنند یا نه  
 شان درین کثرت نیست الا عالم ارواح که بطیافت و احاطه و سر بیان بتوجه خود بصورت شبیه است  
 ان الله خالق ادمه علامه صوفیه و باین مناسبت شهود روح را شهود حق میداند تعالی و تقدس  
 و احاطه و سر بیان و قرب و معیت هم برین قیاس است زیرا که نظر سالک بتوجه میکند مگر تا به مقام فوق  
 بی مقام فوق و فوق و فوق مقام ایشان مقام روح است پس نظرشان از مقام روح بالا نرود و شهود  
 جز روح امر دیگر نباشد نظر بقوق روح موقوف است بر سیدن بمقام روح و محبت و انجذاب هم  
 در رنگ شهود است شهود حق سبحانه که بکلمه محبت و انجذاب بجناب تقدس او وابسته بمحصل  
 نهایت سیر الاله غیر است به بیچکسرا تا نگردد او فنا در نیست راه در بارگاه کسب را به  
 اطلاق شهود درین مقام از تنگی میدان عبارت است و الا کارخانه این بزرگواران با و راه و راه  
 شهود و شعارفت همچنانکه مقصد ایشان همچون و بیچگونه است اتصال ایشان با سچانه نیز همچون  
 و بیچگونه است چون راه به چون راه نیست لا یجیل عطاء الا عطاء الهی اتصاله  
 شریف بقیاس به هست رب الناس را با جان ناس به احاطه و سر بیان و قرب و معیت  
 حق متعالی و محققین از باب سلوک که نهایت کار رسیده اند علمی است موافق علماء اهل حق شکر  
 الله تعالی سعید هم حکم کردن بقرب ذاتی و انشال آن نزد ایشان از بیاصلی و دوریت نزدیک  
 حکم بقرب که کنند بزرگ میفرماید هر که گوید نزدیکم دور است و هر که دور است نزدیک است  
 تصحیف اینست علی که متعلق بتوجیه وجود است منشأ آن انجذاب و محبت قلبی است از باب  
 قلوب که جذب میدان کرده اند و بر او سلوک قطع متنازل نمایند این علم با ایشان مناسبت ندارد و همچنین  
 مجذوبان که کسل از قلب بجلیت مستوجه بقلب قلب اندازین علوم تشریحی می نمایند و مستنفر

بقوه مدونی کسب را باید خواند

مستنفر بزرگی







اندکی پس چون روح متعلق بدن است موجه قلبی حاصل میشود که جامع توجه نفس روح است و شکست  
 که توجه روحی در توجه قلبی مندرج است آن توجه روحی که منتحبیان را است بعد از فناست روح است  
 و بقائے او بوجو و حقیقی که تعبیر به بقائے باشد است و توجه روحی که در ضمن توجه قلبی است بلکه توجه  
 روح که پیش از تعلق به بدن بود نیز توجه است که با وجود مستی روح است که فنا با و راه نیافته است و  
 فرق در میان توجه روح با وجود مستی روح و توجه روح با فناست روح بسیار است پس نهایت گفتن آن  
 توجه روحی مندرج را باعتبار آنست که توجه روح است که در نهایت همین توجه میماند پس پس مراد  
 از اندراج نهایت در بدایت اندراج صدوت نهایت است در بدایت نه حقیقت نهایت که اندراج بود  
 بدایت محال است تواند بود که حدیث ایشان لفظ صدوت برای ترغیب طلبه این طریق بوده باشد  
 و الحقیقة ما حقیقت یعرف الله تعالی و سابقان که اسجد آب ایشان بنه تغل کسبت ملک متوجه  
 و حضور آمده اند آن اجذاب نیز قلبی است و اثر است از توجه سابق روح که با کمال بواسطه تعلق  
 سابق زائل شده است نسبت تعلق از برای ظهور توجه سابق جماعه راست که بواسطه این تعلق توجه  
 سابق را فراموش کرده اند کسب گویند از برای تنبیه بر توجه سابق است و مذکور است مرآن دوست  
 گم شده را لیکن نسیان توجه سابق از سابقان مذکورین لطیف الاستعداد و اندچه نسیان توجه سابق  
 بالکلیه از توجه کلی بتوجه کلبه بالفعل و گم شدن در آن خیر میسر مد و عدم نسیان توجه نه چنین است غایب  
 مافی الباب و سابقان آن توجه شمول و سرمان در کلیه ایشان پیدای کند و بدن ایشان نیز عجز  
 روح شان میگیرد و کما هو شأن العجبین انهم لا یفرقون اما فرق در میان شمول محبوبان و شمول سابقان  
 در رنگ فرق میان حقیقت شی و صورت شی است کما هو الظاهر علی انکاب آیه آرسه محبوبان  
 و مردان کامل را این هم شمول نیز متحقق است لیکن کالذیق است و انمی نیست شمول دائمی فحاشه  
 محبوبان است به معرفت به مجذوبان از باب تلوب چون در مقام قلب تکلیف و رسیدن پدید  
 کنند و معرفتی و صحیح که ناسب آن مقام است ایشان را میسر شود و میگویند که طالبان را

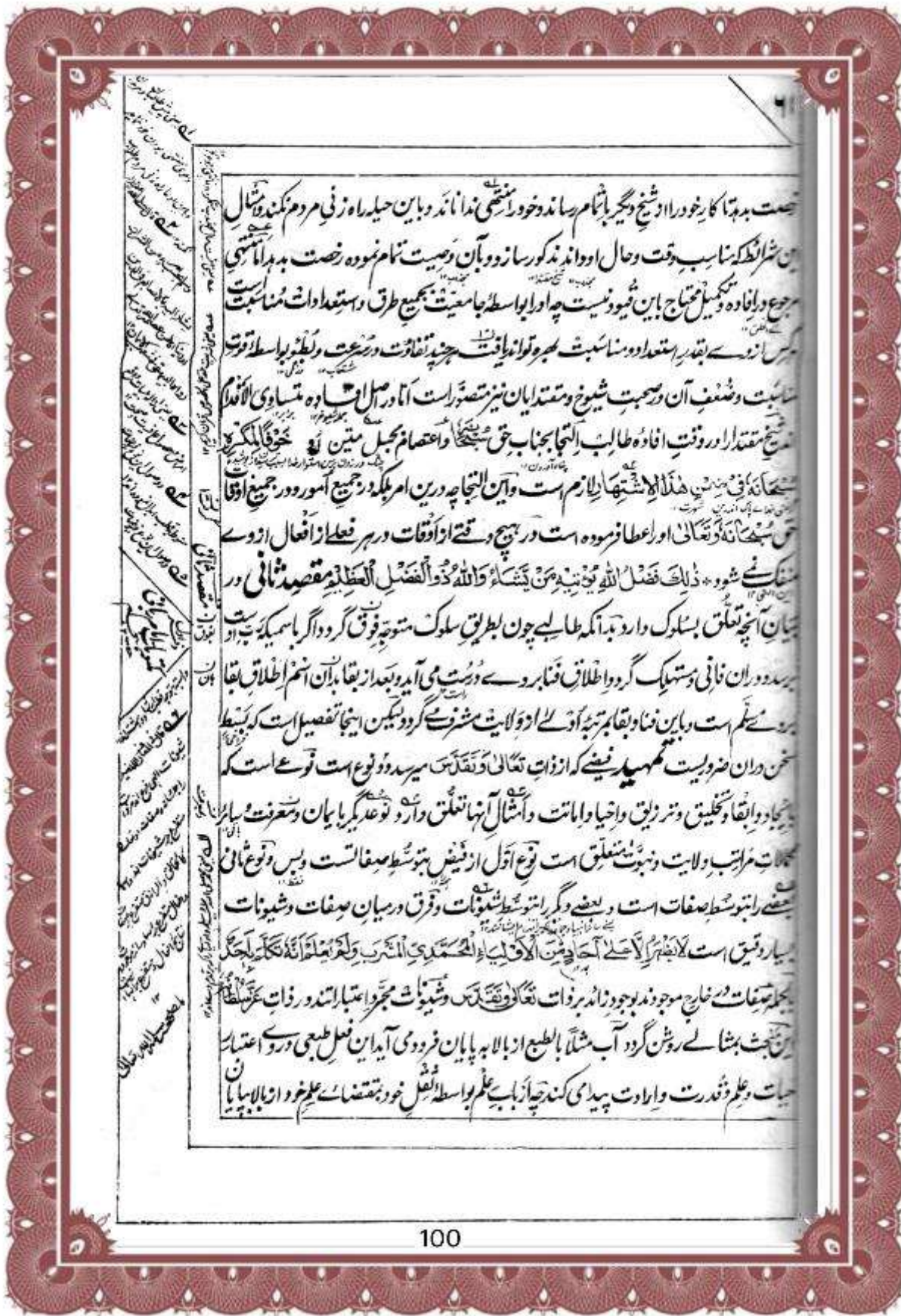
تا در رسانند و در صحبت ایشان انجذاب و محبت قلبی جامع طلاکب حاصل شود هر چند از ایشان بکمال  
 نرسند چنانچه ایشان خود بجهت کمال نرسیده اند و دیگر بر او واسطه حصول کمال نمیتوانند شد مشهور است  
 که از ناقص کمال نیامد افاده ایشان هر قدر که باشد بیش از افاده آریاب سلوک است هر چند پنهانیت  
 سلوک رسد و جذب مستحقان پیدا کند آنگاه مقام طلکشان را بطریق غیر عن الله بالذکر فرو نیاوردند با  
 چه مستحق غیر جمیع عالم تر بکمال افاده ندرود چه او را بکمال نسبتی و توجه نمانده افاده تواند نمود و شیخ معتاد  
 که در برزخ می گویند باعتبار آنست که او در مقام برزخیت که مقام قلب است فرو آمده است و از هر دو  
 جهت روح و نفس حفظی و آفریننده است از جهت روح از فزونی استفاده میکند و از جهت نفس با وجود  
 توفیق افاده می نماید زیرا که او را توجه حق سبحانه و تعالی با توجه خلق جمع شده است که روح کدام حجاب و دیگر نیست  
 پس افاده و استفاده معاً او را حاصل است بعضی از شیخ ازین برزخیت برزخیت بین الخلق و اسحق میخوانند  
 و شیخ برزخ را جامع بین آتش و سردی میگویند پوشیده نماند که این هم برزخیت که بنا بر آن بر سر است  
 و این مقام شمی که بنام آن بر صحت نیست زیرا که نفسشان درین مقام در غلبات انوار روح  
 مشرب است و همان اندراج منشأ شکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس روح از یکدیگر  
 جدا است پس آنچه شکر را در آن گنجایش نباشد بلکه آنچه همه صحت است که در سبب مقام عترت است و هذلول  
 شیخ کمال را چون در مقام قلب فردوی آرد بواسطه برزخیت مناسبت بعالم پیدا می کند و واسطه  
 حصول کمالات مستعدان کمالات می شود و مجذوب شدن نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسبت  
 دارد و توجه را از ایشان درین نمیدارد و از انجذاب و محبت اگر چه سلبی باشد نیز نصیبی برست و رده  
 است لاجرم راه افاده بروی کشاوه است بلکه گوئیم که گیت افاده مجذوب شدن بیش از گیت افاده  
 مستحق است و کیفیت افاده مستحق زیاد از کیفیت افاده مجذوب است زیرا که مستحق برزخ را هر چند  
 بعالم مناسبت پیدا شده است آنرا در صورت است فی الحقیقت مجذوب است منصف بزرگ اصل است  
 برزخیت یاد و این مجذوب مناسبت بعالم فی الحقیقت است و از جمله آفرین عالم است و باقی است

این مقام شمی که بنام آن بر صحت نیست زیرا که نفسشان درین مقام در غلبات انوار روح مشرب است و همان اندراج منشأ شکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس روح از یکدیگر جدا است پس آنچه شکر را در آن گنجایش نباشد بلکه آنچه همه صحت است که در سبب مقام عترت است و هذلول شیخ کمال را چون در مقام قلب فردوی آرد بواسطه برزخیت مناسبت بعالم پیدا می کند و واسطه حصول کمالات مستعدان کمالات می شود و مجذوب شدن نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسبت دارد و توجه را از ایشان درین نمیدارد و از انجذاب و محبت اگر چه سلبی باشد نیز نصیبی برست و رده است لاجرم راه افاده بروی کشاوه است بلکه گوئیم که گیت افاده مجذوب شدن بیش از گیت افاده مستحق است و کیفیت افاده مستحق زیاد از کیفیت افاده مجذوب است زیرا که مستحق برزخ را هر چند بعالم مناسبت پیدا شده است آنرا در صورت است فی الحقیقت مجذوب است منصف بزرگ اصل است برزخیت یاد و این مجذوب مناسبت بعالم فی الحقیقت است و از جمله آفرین عالم است و باقی است

برقائے کمال بان بقا باقی است پس ناچار طالبان بواسطہ سنا سبت تحقیقی از مجذوب بیشتر فائدہ گیرند  
 منتہی مرجع کتر لیکین افادہ مراتب کمالات ولایت مخصوص منتهی است پس لاجرم در کیفیت افادہ منتہی  
 راجح باشد و ایضا منتہی رافی الحقیقت ہمت و توجہ نیست و مجذوب صاحب ہمت و توجہ است بہمت  
 کمال طالب ہمیشہ سے بروہ چہ سچو کمال سادہ و ایضا نہایت توجہیکہ طالبان را از مجذوبان حاصل سے شود  
 ہمان توجہ سابق روح است کہ فراموش کردہ بودند و صحبت شان سیا و ایشان آید بطریق اندراج و توجہ  
 قلبی حاصل گشتہ بخلاف توجہیکہ در صحبت منتہیان پیدا میشود و توجہ جاہل است کہ پیشتر اصلا مسجود و  
 و موقوف بود بر بقائے روح بلکہ بر بقائے او بوجہ و حنائی پس لابد توجہ اول سہل الحصول باشد و توجہ  
 ثانی معتد لوجہ و ہر چہ سہل است بیشتر است ہر چہ معتد است کمتر ازینجا است کہ گفتہ اند کہ در تحصیل ہمت  
 جدی شیخ معتد واسطہ نیست چنان نسبت اورا اول حاصل شدہ بود کہ بواسطہ نسیان بتنبیہ و توجہ  
 محتاج گشتہ لہذا این شیخ را شیخ تعلیم میگیند شیخ تربیت و در جہت سئلوک اورا کے قطع منازل سلوک  
 شیخ معتد در کار است و تربیت آن ضروری شیخ معتد را نشانید کہ این ہم مجذوب نکلن را با فادہ عام  
 نیست بدہر دور مقام تکمیل شیخی نشانید چہ بعضے از طالبان باشند کہ استعداد ایشان بلند تمامہ باشد  
 و قابلیت کمال تکمیل برود چہ تمام داشته باشند و صحبت این مجذوب اگر اکتفا سکتل کہ آن استعداد حاصل شود  
 و ان قابلیت بر طرف گردد مثلاً زمینے کہ قابلیت تمام از براسے زراعت گندم داشته باشد اگر تخم  
 گندم در ان زمین اندازند بار بار اندازہ استعداد سیکوی آرد و اگر در ان زمین تخم رومی گندم یا تخم نخود اندازند  
 چہ حاصلے بار کہ شذوب القابلیت گردد و اگر بالفرض شیخ معتد اصاحت و رخصت او میدہد یعنی افادہ  
 دروسے باید کہ افادہ اورا معتد سازد و بعضے قیود مثل ظہور سنا سبت طالب بطریق افادہ او  
 و عدم اصاحت استعداد ان و صحبت او و عدم طغیان نفس او درین ریاست و اعتد چہ ہواے  
 نفسانی ازوسے نائل شدہ است بواسطہ عدم تزکیہ نفس و چون معلوم کند کہ طالب ازوسے نہایت  
 افادہ اورا ستیدہ دور استعداد طالب ہنوز قابلیت ترقی است باید کہ بوشے این معنی را ظاہر سازد و

طریق تکمیل  
 سہل است  
 توجہ اول  
 سہل الحصول  
 توجہ ثانی  
 معتد لوجہ  
 توجہ اول  
 سہل الحصول  
 توجہ ثانی  
 معتد لوجہ  
 توجہ اول  
 سہل الحصول  
 توجہ ثانی  
 معتد لوجہ

مسئلہ ہنوز تکمیل نفس ہنوز قابلیت ترقی است ہنوز قابلیت ترقی است ہنوز قابلیت ترقی است



Handwritten marginal notes in the left margin, including the title 'فصل فی بیان صفات و احوال انبیاء' and other commentary.

Main body of handwritten text in Persian/Arabic script, discussing philosophical and theological concepts such as the nature of the soul, the body, and the relationship between them.

سے آئندہ و توشہ بقوق نمی کنند و علم جامع حیوة است و اراده  
 تابع علم است و قدرت نیز ثابت شد چه ارادت تخصیص احد المتقدّین  
 است این اعتبارات در ذوات آب بمنزله شیوانات است  
 اگر با وجود این اعتبارات صفات زائده و ذوات آب اثبات کرده شود بمنزله صفات  
 است بوجود زائده آب باعتبار اولیٰ حتیٰ و عالم فاعل و مرید نمیتوان گفت از برای این اسمی  
 ثبوت صفات زائده و رکار است پس آنچه در عبارت بعضی شایخ در اثبات اسمی مذکور از برای  
 آب واقع شده است بشک آن عدم فرق است میان شیون و صفات و همچنین حکم نفی بوجود  
 نیز محمول است بر عدم آن فرق و فرق دیگر در میان شیون و صفات آنست که مقام شیون عمومی  
 قوی ایشان است و مقام صفات پنجمین است محمد رسول الله صلی الله تعالیٰ علیہ و آله و سلم و اولیا  
 که برت مومنانند و صفات اولیٰ جمیع و وصول فیض ثانی ایشان را بتوسط شیوانات  
 و سایر انبیاء و جماعه که برآید امر ایشانند صلوات الله تعالیٰ و برکات الله علیٰ سیدنا و علیکم و علیٰ صلوات  
 آنست که وصول این فیض بلکه فیض اول هم ایشان را بتوسط صفات است پس گوئیم که اسکندری  
 آن سرور است علی الصلوة و السلام و واسطه وصول فیض و ویم است نخل شان العلم است و این  
 شان جامع جمیع شیون اجمالی و تفصیلی است و آن نخل معبر بقابلت است و آنست که آن و تقدس شان  
 علم را بلکه جمیع شیون اجمالی و تفصیلی را لیکن باعتبار شمول شان علم اینها را باید دانست که این قابلت  
 اگرچه برنخ است میان ذات عنقش الله و میان شان لعلم آنها چون یک جهت او برنگ است  
 و آن جهت ذات است تعالیٰ شانه در برنخ نیز رنگ آن پیدا نمیشود پس آن برنخ برنگ است  
 دیگر که شان لعلم است منصف است پس ناچار آن را نخل آن شان گفته شد و ایضا نخل شے عبارت  
 از ظهور شے است اگرچه بیشتر و بیشتر باشد و مرتبه دویم و چون حصول برنخ بعد حصول طریقین است  
 لاجرم این برنخ در وقت مکاشفه در تحت آن شان منکشف میشود پس باعتبار این ظهور تا باطل

علم جامع صفات  
 زائده و توشه بقوق  
 علم است و قدرت نیز  
 ثابت شد چه ارادت  
 تخصیص احد المتقدّین  
 است این اعتبارات در  
 ذوات آب بمنزله  
 شیوانات است  
 اگر با وجود این  
 اعتبارات صفات  
 زائده و ذوات آب  
 اثبات کرده شود  
 بمنزله صفات  
 است بوجود زائده  
 آب باعتبار اولیٰ  
 حتیٰ و عالم فاعل  
 و مرید نمیتوان  
 گفت از برای این  
 اسمی ثبوت صفات  
 زائده و رکار است  
 پس آنچه در عبارت  
 بعضی شایخ در  
 اثبات اسمی مذکور  
 از برای آب واقع  
 شده است بشک آن  
 عدم فرق است  
 میان شیون و  
 صفات و همچنین  
 حکم نفی بوجود  
 نیز محمول است  
 بر عدم آن فرق  
 و فرق دیگر در  
 میان شیون و  
 صفات آنست که  
 مقام شیون  
 عمومی قوی  
 ایشان است و  
 مقام صفات  
 پنجمین است  
 محمد رسول  
 الله صلی الله  
 تعالیٰ علیہ و  
 آله و سلم و  
 اولیا که برت  
 مومنانند و  
 صفات اولیٰ  
 جمیع و وصول  
 فیض ثانی  
 ایشان را  
 بتوسط  
 شیوانات و  
 سایر انبیاء  
 و جماعه که  
 برآید امر  
 ایشانند  
 صلوات الله  
 تعالیٰ و برکات  
 الله علیٰ  
 سیدنا و علیکم  
 و علیٰ صلوات  
 آنست که  
 وصول این  
 فیض بلکه  
 فیض اول هم  
 ایشان را  
 بتوسط  
 صفات است  
 پس گوئیم  
 که اسکندری  
 آن سرور  
 است علی  
 الصلوة و  
 السلام و  
 واسطه  
 وصول  
 فیض و  
 ویم است  
 نخل شان  
 العلم است  
 و این شان  
 جامع  
 جمیع  
 شیون  
 اجمالی و  
 تفصیلی  
 است و آن  
 نخل  
 معبر  
 بقابلت  
 است و آنست  
 که آن و  
 تقدس  
 شان علم  
 را بلکه  
 جمیع  
 شیون  
 اجمالی و  
 تفصیلی  
 را لیکن  
 باعتبار  
 شمول  
 شان علم  
 اینها را  
 باید  
 دانست  
 که این  
 قابلت  
 اگرچه  
 برنخ  
 است  
 میان  
 ذات  
 عنقش  
 الله و  
 میان  
 شان  
 لعلم  
 آنها  
 چون  
 یک  
 جهت  
 او  
 برنگ  
 است و  
 آن  
 جهت  
 ذات  
 است  
 تعالیٰ  
 شانه  
 در  
 برنخ  
 نیز  
 رنگ  
 آن  
 پیدا  
 نمیشود  
 پس  
 آن  
 برنخ  
 برنگ  
 است  
 دیگر  
 که  
 شان  
 لعلم  
 است  
 منصف  
 است  
 پس  
 ناچار  
 آن  
 را  
 نخل  
 آن  
 شان  
 گفته  
 شد و  
 ایضا  
 نخل  
 شے  
 عبارت  
 از  
 ظهور  
 شے  
 است  
 اگرچه  
 بیشتر  
 و  
 بیشتر  
 باشد  
 و  
 مرتبه  
 دویم  
 و  
 چون  
 حصول  
 برنخ  
 بعد  
 حصول  
 طریقین  
 است  
 لاجرم  
 این  
 برنخ  
 در  
 وقت  
 مکاشفه  
 در  
 تحت  
 آن  
 شان  
 منکشف  
 میشود  
 پس  
 باعتبار  
 این  
 ظهور  
 تا  
 باطل

طیبیت مناسب افتاده و طاعت از اولیا و الله که بر قدم و س از صلی الله تعالی علیه و علیهم و سلم  
 و بارکات انما که از باب ایشان اند و وصول فیض ثانی طلال آن قابلیت جامع اند و کالتقل  
 در مرآن نقل محفل را و از باب سائر انبیا صلوات الله تعالی و تسبیحاً که تبتاً و علیهم و واسطه وصول  
 فیض اول و ثانی ایشان را قابلیت اتصاف ذات است عز سلسله که بصفتا موجوده زائده و طاعت  
 که بر قدم ایشانند از باب ایشان صفات است در حق وصول فیض اول و ثانی و واسطه وصول  
 فیض اول مرآن سرور علیه الصلوة والسلامه قابلیت اتصاف ذات است تعالی و تقدست  
 مزین صفات را گوشتا قابلیت که وسایل فیض سائر انبیا اند صلوات الله و برکات الله علی نبینا  
 و علیهم و علیهم الصلوة والسلامه و وسایل وصول فیض اول نیز ایشان را جهت است که صفات  
 محمیان را وسایل وصول فیض اول بعد از واسطه وصول فیض ثانی بخلاف دیگر انبیا که  
 بعضی از مشایخ قدس سره تعالی امین هم که در باب حضرت علی الصلوة والسلامه و قابلیت اتصاف  
 ساخته اند نشان آن عدم فرق میان شیون و صفات بلکه عدم علم است بمقام شیون و الله تعالی  
 و هم در مقام شیون و هم در مقام صفات و واسطه وصول هر دو فیض است و نیز معلوم گشت که وصول  
 فیض مراتب کالات و ولایت آن حضرت علیه الصلوة والسلامه از ذات است بتوسط امر زائده شیون  
 تیرین مراتب اعتبار زیادتی در ایشان از مرتبه ذات عقل است لهذا محلی ذاتی مخصوص او گشت و کمال  
 تابعان او چون از راه او فیض بگیرند ایشان را نیز ازین مقام شرفی بدست آمد و دیگران را چون واسطه  
 صفاتی در میان است و صفات موجود زائده موجود اند ما جز خصمین در میان افتاد و محلی صفاتی نام  
 ایشان گشت باید و است که قابلیت اتصاف هر چند اعتبار است وجود زائده آرد و چه صفات موجود  
 اند قابلیت اینجا آن چون قابلیت در رنگ برانند در میان ذات و صفات بلکه میان شیون صفات

طاعت از اولیا و الله که بر قدم و س از صلی الله تعالی علیه و علیهم و سلم  
 و بارکات انما که از باب ایشان اند و وصول فیض ثانی طلال آن قابلیت جامع اند و کالتقل  
 در مرآن نقل محفل را و از باب سائر انبیا صلوات الله تعالی و تسبیحاً که تبتاً و علیهم و واسطه وصول  
 فیض اول و ثانی ایشان را قابلیت اتصاف ذات است عز سلسله که بصفتا موجوده زائده و طاعت  
 که بر قدم ایشانند از باب ایشان صفات است در حق وصول فیض اول و ثانی و واسطه وصول  
 فیض اول مرآن سرور علیه الصلوة والسلامه قابلیت اتصاف ذات است تعالی و تقدست  
 مزین صفات را گوشتا قابلیت که وسایل فیض سائر انبیا اند صلوات الله و برکات الله علی نبینا  
 و علیهم و علیهم الصلوة والسلامه و وسایل وصول فیض اول نیز ایشان را جهت است که صفات  
 محمیان را وسایل وصول فیض اول بعد از واسطه وصول فیض ثانی بخلاف دیگر انبیا که  
 بعضی از مشایخ قدس سره تعالی امین هم که در باب حضرت علی الصلوة والسلامه و قابلیت اتصاف  
 ساخته اند نشان آن عدم فرق میان شیون و صفات بلکه عدم علم است بمقام شیون و الله تعالی  
 و هم در مقام شیون و هم در مقام صفات و واسطه وصول هر دو فیض است و نیز معلوم گشت که وصول  
 فیض مراتب کالات و ولایت آن حضرت علیه الصلوة والسلامه از ذات است بتوسط امر زائده شیون  
 تیرین مراتب اعتبار زیادتی در ایشان از مرتبه ذات عقل است لهذا محلی ذاتی مخصوص او گشت و کمال  
 تابعان او چون از راه او فیض بگیرند ایشان را نیز ازین مقام شرفی بدست آمد و دیگران را چون واسطه  
 صفاتی در میان است و صفات موجود زائده موجود اند ما جز خصمین در میان افتاد و محلی صفاتی نام  
 ایشان گشت باید و است که قابلیت اتصاف هر چند اعتبار است وجود زائده آرد و چه صفات موجود  
 اند قابلیت اینجا آن چون قابلیت در رنگ برانند در میان ذات و صفات بلکه میان شیون صفات





یعنی چون قبولی اسد با صدمه

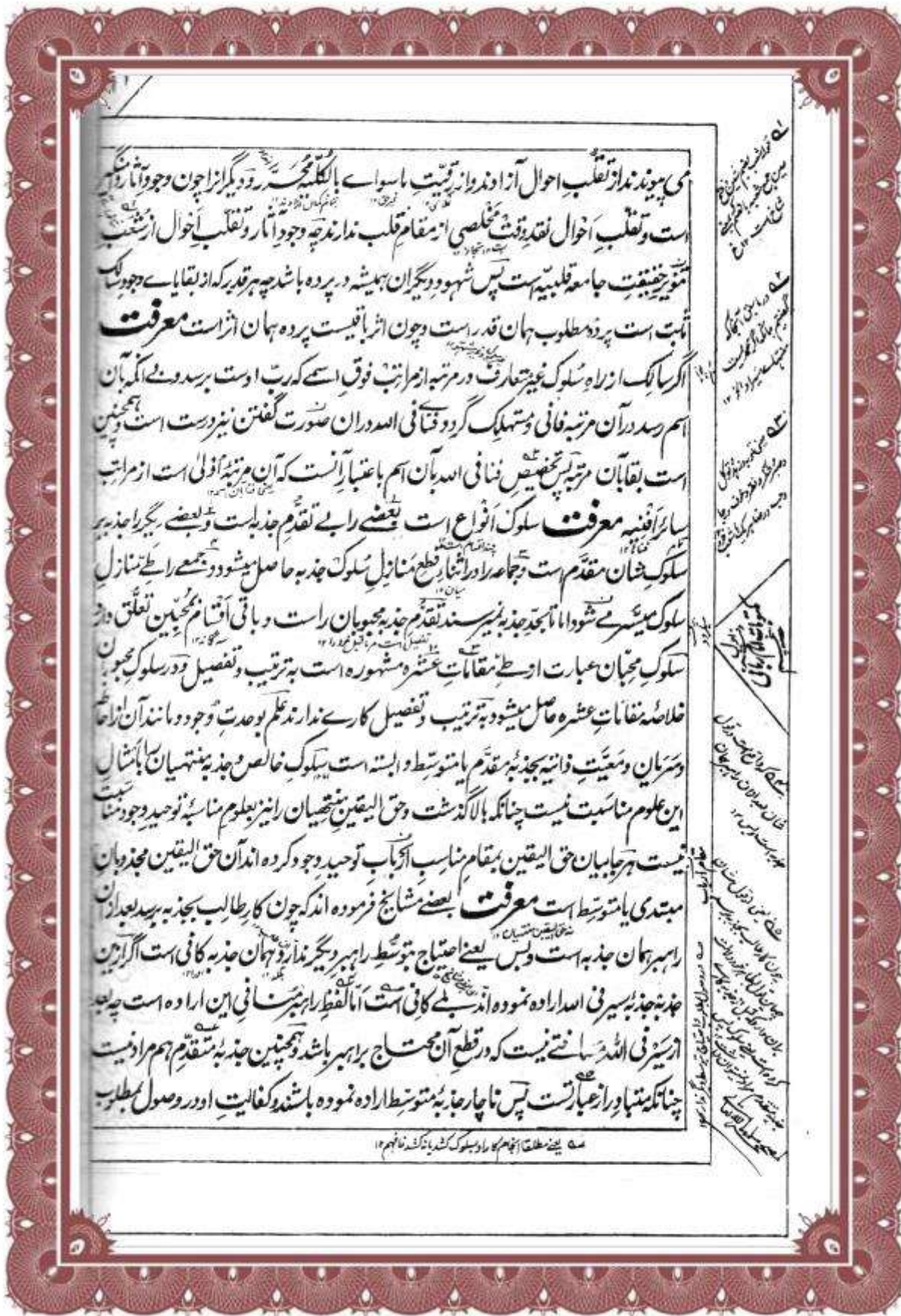
پس ناچار این فانی را فانی فی اسد بناید گفت و باقی را باقی با صدمه بیکه مطلق فانی و باقی میتوان  
گفت یا متقیه بصفتی یعنی فانی و صفت علم با باقی آن صفت پس ناچار فناء محمیان آتم آمد  
بقائے ایشان اکمل و ایضا مخرج مجدی چون بجایست یون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی  
نیست چه عالم ظل صفاتست نه ظل شیون پس فناء سالک شانه مستلزم فناء مطلق او باشد  
بسیکای هیچ بقائے وجود سالک و اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا تمامی خود بان شان باقی بیگردد  
بخلاف فانی و صفت که تمام از خود نمیرد و اثرش زایل نمیکرد و چه وجود سالک اثر همان صفت  
و عمل آن پس ظهور اسل ماحی و جو ظل باطل نباشد و بقا با نماند فناء است پس مجدی از جوع بصفا  
بشترت اینست باشد و از خوف رزق محفوظ چه او بجای از خود برآمده است و با و صفت باقی گشته درین محل  
نمیگردد و منوع باشد بخلاف و صورت فناء که صفاتی که خود در اینجا بواسطه بقائے اثر وجود سالک ممکن  
است از اینجا تواند بود و احتما فیکه در میان مشایخ قدس الله تعالی است که در جوار از مجموع و اصل عدم  
جوانان واقع است حق است که اگر محمیت محفوظ است از خود و اولی در خط است و همچنین است  
تجدد فیکه در زوال اثر وجود سالک بعد از فناء او واقع است بعضی بزوال عین و اثر قابل گشته اند  
بعضی دیگر زوال اثر را جز بنداشتند حق درین باب نیز تفصیل است اگر محمیت عین و اثر در  
بسیار از دو غیر او را اثر زوال نمی شود چه صفت که اصل است باقی است پس زوال ظل آن  
بسیار ممکن نباشد اینجا و قیقه ایست باید است که مراد از زوال عین و اثر زوال شعور است مجدی  
یعنی زوال وجودی مستلزم الحاد و زنده است و جاعه اذین طائفه زوال وجودی تصور کرده اند  
و حال اثر ممکن گریخته اند و آن را الحاد و زنده دانسته اند و الحق ما حقیقت با عکس است  
بسیار است که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قابل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ  
عمر بزوال اثر مستلزم الحاد و زنده است با جمله زوال وجودی در عین و اثر محالست و شهودی  
عمر و ممکن بلکه واقع لیکن مخصوص مجدی مشرب است پس محمیان تمام از قلب می آیند و بقلب

عقل فانی را فانی فی اسد بناید گفت و باقی را باقی با صدمه بیکه مطلق فانی و باقی میتوان گفت یا متقیه بصفتی یعنی فانی و صفت علم با باقی آن صفت پس ناچار فناء محمیان آتم آمد بقائے ایشان اکمل و ایضا مخرج مجدی چون بجایست یون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی نیست چه عالم ظل صفاتست نه ظل شیون پس فناء سالک شانه مستلزم فناء مطلق او باشد

بسیکای هیچ بقائے وجود سالک و اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا تمامی خود بان شان باقی بیگردد بخلاف فانی و صفت که تمام از خود نمیرد و اثرش زایل نمیکرد و چه وجود سالک اثر همان صفت و عمل آن پس ظهور اسل ماحی و جو ظل باطل نباشد و بقا با نماند فناء است پس مجدی از جوع بصفا

بشترت اینست باشد و از خوف رزق محفوظ چه او بجای از خود برآمده است و با و صفت باقی گشته درین محل نمیگردد و منوع باشد بخلاف و صورت فناء که صفاتی که خود در اینجا بواسطه بقائے اثر وجود سالک ممکن است از اینجا تواند بود و احتما فیکه در میان مشایخ قدس الله تعالی است که در جوار از مجموع و اصل عدم جوانان واقع است حق است که اگر محمیت محفوظ است از خود و اولی در خط است و همچنین است

تجدد فیکه در زوال اثر وجود سالک بعد از فناء او واقع است بعضی بزوال عین و اثر قابل گشته اند بعضی دیگر زوال اثر را جز بنداشتند حق درین باب نیز تفصیل است اگر محمیت عین و اثر در بسیار از دو غیر او را اثر زوال نمی شود چه صفت که اصل است باقی است پس زوال ظل آن بسیار ممکن نباشد اینجا و قیقه ایست باید است که مراد از زوال عین و اثر زوال شعور است مجدی یعنی زوال وجودی مستلزم الحاد و زنده است و جاعه اذین طائفه زوال وجودی تصور کرده اند و حال اثر ممکن گریخته اند و آن را الحاد و زنده دانسته اند و الحق ما حقیقت با عکس است بسیار است که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قابل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ عمر بزوال اثر مستلزم الحاد و زنده است با جمله زوال وجودی در عین و اثر محالست و شهودی عمر و ممکن بلکه واقع لیکن مخصوص مجدی مشرب است پس محمیان تمام از قلب می آیند و بقلب



می پیوندند از قلب احوال از او اندواز ترتیب ماسواست بالکلیه خود و دیگر از چون وجود آثار است  
 است و قلب احوال نقد و ثبوت مخلصی از مقام قلب ندارد چه وجود آثار و قلب احوال از مشرب  
 متوخر حقیقت جامعه قلبیه است پس شهو و دیگران همیشه در پرده باشد چه هر قدر که از بقایای وجود یک  
 ثابت است پرده مطلوب همان قدر است و چون اثر باقیمت پرده همان اثر است معرفت  
 اگر ساکن از راه سلوک غیر تعارف در مرتبه از مراتب فوق است که رب اوست برسد و آنکه بان  
 اهم رسد در آن مرتبه فانی و تسلیم کرد و فانی المدد در آن صورت گفتن نیز درست است همچنین  
 است بقایان مرتبه پر تحفه فانی السد بان هم باعتبار است که آن مرتبه اولی است از مراتب  
 سایر آفنیه معرفت سلوک انواع است بعضی را به تقدم جذب است و بعضی دیگر را جذب بر  
 سلوک شان مقدم است و جماعه را در آثار قطع منازل سلوک جذب حاصل میشود و جمیع راهی تنازل  
 سلوک میسر می شود اما آنچه جذب بر غیر است تقدم جذب مجویان راست و باقی اقسام همچنین تعلق در  
 سلوک مجبان عبارت از وسط مقامات عشره مشهوره است بر ترتیب و تفصیل و در سلوک مجویان  
 خلاصه مقامات عشره حاصل میشود بر ترتیب و تفصیل کار سه ندارد علم بوجدت وجود و مانند آن از احوال  
 و مریان و معیت و انیه جذب بر مقدم یا متوسطه است است سلوک خالص جذب نه تمسک بالمشال  
 این علوم مناسبت نیست چنانکه بالا گذشت و حق الیقین نتجیان را نیز معلوم مناسب توحید وجود است  
 نیست هر چه بیان حق الیقین بمقام مناسب آجاب توحید وجود کرده اند آن حق الیقین مجذوبان  
 مبتدی یا متوسطه است معرفت بعضی مشایخ فرموده اند که چون کار طالب جذب برسد بعد از آن  
 راه بر همان جذب است و بس یعنی احتیاج متوسطه را بهر دیگر ندارد و همان جذب کافی است اگر این  
 جذب جذب سیر فی السد را داده نموده اند بس کافی است اما لفظ راه برست فی این اراده است چه بعد  
 از سیر فی اللد سانه نیست که در قطع آن محتاج بر راه بر باشد همچنین جذب بر مقدم هم را نیست  
 چنانکه مبتدا و راه بر است پس تا چار جذب بر متوسطه اراده نموده باشند و کفایت او در وصول بمطلوب

سه یعنی مطلقاً آنچه که را و سلوک کشد با کفایت نامهم

لله قلبه من غیره  
میران من غیره  
شکست من

شکست من  
شکست من  
شکست من

شکست من  
شکست من  
شکست من

شکست من  
شکست من  
شکست من

شکست من  
شکست من  
شکست من

شکست من  
شکست من  
شکست من

شکست من  
شکست من  
شکست من

و در وقت حصول این جذب از غریب بقرب تعاضد نموده اند و همان

معلوم نمیشود چه بسیار از سرتیطان در وقت حصول این جذب از غریب بقرب تعاضد نموده اند و همان  
 جذب را جذب نهایت انگاشت اگر کافی سے بود و اثنای راه میگذراشت آنرا جذب متقدم چون محبوبان  
 تعلق دادند اگر کافی باشد گنجایش دارد و محبوبان را بقلب غایت خواهند کشید و در اثنای طریق نخواهند  
 گذاشت آنرا این کیفیت در حق جمیع جذبات متقدم هم منوعست جذب که انجام کار او بسلوک  
 کشد کافی است و اگر بسلوک نیاید مجزوب بهتر است از محبوبان نیست خاتمه طائفه از شایع  
 گفتند ان الله تعالی انهم گفته اند که تجلی ذاتی مثل شعور است و محط حس بعضی ایشان از  
 حال خود چنین گفته اند که در وقت ظهور این تجلی ذاتی تا مدتی قیاس حرکت افتاده بود و در دم و در  
 سے انگاشتند و بعضی دیگر منع کلام و جویان در تجلی ذات کرده اند حقیقت این سخن آنست که این تجلی  
 ذات در پرده اسعی است از آنها و بقاء پرده بواسطه بقایای اثر وجود صاحب تجلی است و آن  
 در شعوری بواسطه آن بقیه است اگر تمام فانی میگشت و به بقا باشد شرف می شد آن تجلی  
 هرگز او را بشعور نمیساخت شعور محرق بالکائنات من جمیع دینها و من هکذا کیف محرق  
 اول ماس نار است هر آینه بسوزد و متلاشی شود و فانی عین نار است و کیف محرق بلکه گویم آن  
 تجلی که در پرده است تجلی ذات نیست و داخل تجلی صفات است تجلی ذات که مخصوص آن حضرت است  
 علی الصلوة والسلام والقیة تجلی نه پرده است و علامت پرده بشعوری است و بشعوری  
 او در نسبت و دلیل بے پروگی شعور است و شعور در کمال حضور است بزرگی انحال صاحب  
 این تجلی که با اصالة والا استقلال است چنین خبر داد علی الغفران آنجا که گفت سوسه  
 بیروش رفت بیک پر تو صفات و نوعین ذات می نگری و می بینی چه تو همین تجلی ذاتی که  
 بے پرده است محبوبان را دمی است و محبوبان را بزنی در کار که آندان محبوبان رنگ ارواح شان  
 گرفته آندان نسبت در کلیه ایشان سرایت کرده است و در محبوبان این سرایت بوسیل قدرت است  
 و آنچه در حدیث نبوی علیه السلام است آنها من الصیات الملهة واقع شده است

کلیه از قبیل غیر است  
 و در وقت حصول این جذب از غریب بقرب تعاضد نموده اند و همان  
 جذب را جذب نهایت انگاشت اگر کافی سے بود و اثنای راه میگذراشت آنرا جذب متقدم چون محبوبان  
 تعلق دادند اگر کافی باشد گنجایش دارد و محبوبان را بقلب غایت خواهند کشید و در اثنای طریق نخواهند  
 گذاشت آنرا این کیفیت در حق جمیع جذبات متقدم هم منوعست جذب که انجام کار او بسلوک  
 کشد کافی است و اگر بسلوک نیاید مجزوب بهتر است از محبوبان نیست خاتمه طائفه از شایع  
 گفتند ان الله تعالی انهم گفته اند که تجلی ذاتی مثل شعور است و محط حس بعضی ایشان از  
 حال خود چنین گفته اند که در وقت ظهور این تجلی ذاتی تا مدتی قیاس حرکت افتاده بود و در دم و در  
 سے انگاشتند و بعضی دیگر منع کلام و جویان در تجلی ذات کرده اند حقیقت این سخن آنست که این تجلی  
 ذات در پرده اسعی است از آنها و بقاء پرده بواسطه بقایای اثر وجود صاحب تجلی است و آن  
 در شعوری بواسطه آن بقیه است اگر تمام فانی میگشت و به بقا باشد شرف می شد آن تجلی  
 هرگز او را بشعور نمیساخت شعور محرق بالکائنات من جمیع دینها و من هکذا کیف محرق  
 اول ماس نار است هر آینه بسوزد و متلاشی شود و فانی عین نار است و کیف محرق بلکه گویم آن  
 تجلی که در پرده است تجلی ذات نیست و داخل تجلی صفات است تجلی ذات که مخصوص آن حضرت است  
 علی الصلوة والسلام والقیة تجلی نه پرده است و علامت پرده بشعوری است و بشعوری  
 او در نسبت و دلیل بے پروگی شعور است و شعور در کمال حضور است بزرگی انحال صاحب  
 این تجلی که با اصالة والا استقلال است چنین خبر داد علی الغفران آنجا که گفت سوسه  
 بیروش رفت بیک پر تو صفات و نوعین ذات می نگری و می بینی چه تو همین تجلی ذاتی که  
 بے پرده است محبوبان را دمی است و محبوبان را بزنی در کار که آندان محبوبان رنگ ارواح شان  
 گرفته آندان نسبت در کلیه ایشان سرایت کرده است و در محبوبان این سرایت بوسیل قدرت است  
 و آنچه در حدیث نبوی علیه السلام است آنها من الصیات الملهة واقع شده است

لَمَعَ اللهُ وَقَدْ مَرَّ وَأَوَّاقَتْ مِنْهُ بِنِجْلِي بَرْتِي أَسْتُزِيرُكَ أَنْ يَنْجَلِي وَرَحَى أَنْ سَرُورُكَ بَاوْشَا  
 مُرَادُ أَنْتَ عَلِيٌّ الصَّلَاةُ وَالصَّلَاةُ رُؤْيَا أَسْتُزِيرُكَ أَنْ يَنْجَلِي وَرَحَى أَنْ سَرُورُكَ بَاوْشَا  
 كَمَا أَن بَسِيْلُ قَلْبِ وَأَقْعُ اسْتَحْكَامًا لَا يَحْفَظُ عَلَيَّ بَابَهُ مَعْرِفَتُ شَايْخٍ قَدَسَ اللهُ تَعَالَى  
 أَشْرَافَهُمْ وَرَبَّانِ حَدِيثُ لِي مَعَ اللهِ وَقَدْ كَلِمَتِي فِيهِ مَسْأَلَةٌ مُقَرَّبَةٌ كَمَا تَجِبُ مَعَهُ سَلَا  
 بُوْطَانَةُ أَنْدِجَمُ أَوْ قَدْ سَمِعْتَ ارَادَهُ نَمُوْدَهُ أَنْدِجَمُ وَبِكَرْتِ وَقَدْ قَالَتْ سَلَا  
 وَحَقُّ أَنْتَ كَمَا بَاوْجُودِ اسْتَمْرَارِ وَقَدْ نَادَى فِيهِ مَحْفُوقٌ اسْتَحْكَامًا لِي لِي أَنْ كَلِمَةُ الْفِئَاةِ وَرَأَيْتُ  
 حَقِيْقَتِ أَنْ وَقَدْ نَادَى فِيهِ مَحْفُوقٌ اسْتَحْكَامًا لِي لِي أَنْ كَلِمَةُ الْفِئَاةِ وَرَأَيْتُ  
 قَوْلَ عَنِّي فِي الصَّلَاةِ بَأَنَّ اشَارَاتِ فَرَسُوْدِهِ اسْتَحْكَامًا لِي لِي أَنْ كَلِمَةُ الْفِئَاةِ وَرَأَيْتُ  
 أَقْرَبَ مَا يَكُوْنُ الْعَبْدُ مِنَ الرَّحْمَةِ فِي الصَّلَاةِ وَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَاسْمُكَ الْقَدْرُ بِيَسْ وَبِهِ  
 وَنَحْوَهُ كَرُبُّهُ جَلَّتْ أَنْهَ بِيَسْتَمْرَارِ اسْتَحْكَامًا لِي لِي أَنْ كَلِمَةُ الْفِئَاةِ وَرَأَيْتُ  
 اللهُ تَعَالَى أَكْرَمَهُمْ فَرَسُوْدَهُ اسْتَحْكَامًا لِي لِي أَنْ كَلِمَةُ الْفِئَاةِ وَرَأَيْتُ  
 تَعَالَى فِي الصَّلَاةِ كَمَا فِي الصَّلَاةِ كَمَا فِي الصَّلَاةِ كَمَا فِي الصَّلَاةِ كَمَا فِي الصَّلَاةِ  
 كَلِمَةُ الْفِئَاةِ وَرَأَيْتُ اسْتَحْكَامًا لِي لِي أَنْ كَلِمَةُ الْفِئَاةِ وَرَأَيْتُ  
 بِهِمْ وَأَقْعُ اسْتَحْكَامًا لِي لِي أَنْ كَلِمَةُ الْفِئَاةِ وَرَأَيْتُ  
 كَمَا فِي الصَّلَاةِ كَمَا فِي الصَّلَاةِ كَمَا فِي الصَّلَاةِ كَمَا فِي الصَّلَاةِ  
 مَعْرِفَتِ اسْتَحْكَامًا لِي لِي أَنْ كَلِمَةُ الْفِئَاةِ وَرَأَيْتُ  
 بِهَرُوشَانِ نِيْرُ كِيْرِيْكَ بِهَرُوشَانِ نِيْرُ كِيْرِيْكَ بِهَرُوشَانِ نِيْرُ كِيْرِيْكَ  
 بِهَرُوشَانِ نِيْرُ كِيْرِيْكَ بِهَرُوشَانِ نِيْرُ كِيْرِيْكَ بِهَرُوشَانِ نِيْرُ كِيْرِيْكَ

بَابُ مَعْرِفَتِ اسْتَحْكَامًا لِي لِي أَنْ كَلِمَةُ الْفِئَاةِ وَرَأَيْتُ  
 بِهَرُوشَانِ نِيْرُ كِيْرِيْكَ بِهَرُوشَانِ نِيْرُ كِيْرِيْكَ بِهَرُوشَانِ نِيْرُ كِيْرِيْكَ  
 بِهَرُوشَانِ نِيْرُ كِيْرِيْكَ بِهَرُوشَانِ نِيْرُ كِيْرِيْكَ بِهَرُوشَانِ نِيْرُ كِيْرِيْكَ

کذا في نسخة من طبعات طبعه

بَابُ مَعْرِفَتِ اسْتَحْكَامًا لِي لِي أَنْ كَلِمَةُ الْفِئَاةِ وَرَأَيْتُ  
 بِهَرُوشَانِ نِيْرُ كِيْرِيْكَ بِهَرُوشَانِ نِيْرُ كِيْرِيْكَ بِهَرُوشَانِ نِيْرُ كِيْرِيْكَ





وینست از حدیثی که در آن آمده است که هر که از نعمت تو  
خود خیر داده است مردش لامکانیت قلب بوده باشد چه کافی هر چند وسیع است آن است  
عش با وجود عظمت و فراخی چون مکانیت هر زمین و جنب لامکانی که رحمت حکم دانه خزل  
بل اقل بلکه گویم این قلب چونکه محل تجلی انوار قدم شده است بلکه بقای بقیم یافته عرش و عرش  
اگر در واقع خود و منشا شی گردند و اثرش از خصایبانی نامند کما قال سید الطائفة فی هذا المقام  
ان لحدیث اذا اقتربت بالقلم بالقیام له اثر این لباس است یکا که خاص بر بصره رون  
و خوشه اندام که نیز این خصوصیت ندارد و دخل دائره مکانند و تصفیح چونند لاجرم انسان غلبه  
حزن آمد جلالت مکانند که صورتش شی خلیفه شمس است آیه صبرت شی مخلوق نباشد  
شی را شاید و مخالفت را شاید عمل با امانت اصل خود تواند کرد و کلید عطا بالذکر  
الاکرام طابا له قال تبارک و تعالی انما نعصت الامانة على السموات والارض والجب  
قالبین ان یجعلها او اشققن منها و حملها الانسان انه کان ظالم و ما جمولا و کثیر الظلم  
على نفسه یحیی من وجوده و توابع وجوده انما او کما کنه لیس شی لا یکون  
ادراک یعلق بالمفصود و کالملة که نسبت به الی المطلوب بل العجز عن الادراک فی ذلک  
المرطین ادراک و الاعتراف بالجهل معرِفة الذم معرِفة بالله استدیم تخیر افریة متمسک  
اگر در بعض عبارات لفظی که مؤخر فیه به نظر و قیمة است در شان او تعالی و تقدس واقع میشود  
جمله بستگی میدان عبارت می آید که دو مراد کلام را مطابقت آرائی علماء اهل سنت میباشد  
معرفة عالم پیغمبر و چه بسا بی نظام بر آنها وصفات الهیه است تعالی شأنه و مرایا  
و کالات و امتیاز او سبحانه و تعالی و او سبحانه و تعالی گفته بود و کمون و سیر بود مؤخر  
خواست که از ضلایع معارض دهد و از اجمال تفصیل آرد و عالم را افریة و دلالت کند بر اصل خویش  
و علامت باشد بر حقیقت خود پس عالم را باصل نبع می چون هیچ نسبت نیست الا انکه عالم مخلوق

وینست از حدیثی که در آن آمده است که هر که از نعمت تو  
خود خیر داده است مردش لامکانیت قلب بوده باشد چه کافی هر چند وسیع است آن است  
عش با وجود عظمت و فراخی چون مکانیت هر زمین و جنب لامکانی که رحمت حکم دانه خزل  
بل اقل بلکه گویم این قلب چونکه محل تجلی انوار قدم شده است بلکه بقای بقیم یافته عرش و عرش  
اگر در واقع خود و منشا شی گردند و اثرش از خصایبانی نامند کما قال سید الطائفة فی هذا المقام  
ان لحدیث اذا اقتربت بالقلم بالقیام له اثر این لباس است یکا که خاص بر بصره رون  
و خوشه اندام که نیز این خصوصیت ندارد و دخل دائره مکانند و تصفیح چونند لاجرم انسان غلبه  
حزن آمد جلالت مکانند که صورتش شی خلیفه شمس است آیه صبرت شی مخلوق نباشد  
شی را شاید و مخالفت را شاید عمل با امانت اصل خود تواند کرد و کلید عطا بالذکر  
الاکرام طابا له قال تبارک و تعالی انما نعصت الامانة على السموات والارض والجب  
قالبین ان یجعلها او اشققن منها و حملها الانسان انه کان ظالم و ما جمولا و کثیر الظلم  
على نفسه یحیی من وجوده و توابع وجوده انما او کما کنه لیس شی لا یکون  
ادراک یعلق بالمفصود و کالملة که نسبت به الی المطلوب بل العجز عن الادراک فی ذلک  
المرطین ادراک و الاعتراف بالجهل معرِفة الذم معرِفة بالله استدیم تخیر افریة متمسک  
اگر در بعض عبارات لفظی که مؤخر فیه به نظر و قیمة است در شان او تعالی و تقدس واقع میشود  
جمله بستگی میدان عبارت می آید که دو مراد کلام را مطابقت آرائی علماء اهل سنت میباشد  
معرفة عالم پیغمبر و چه بسا بی نظام بر آنها وصفات الهیه است تعالی شأنه و مرایا  
و کالات و امتیاز او سبحانه و تعالی و او سبحانه و تعالی گفته بود و کمون و سیر بود مؤخر  
خواست که از ضلایع معارض دهد و از اجمال تفصیل آرد و عالم را افریة و دلالت کند بر اصل خویش  
و علامت باشد بر حقیقت خود پس عالم را باصل نبع می چون هیچ نسبت نیست الا انکه عالم مخلوق

وینست از حدیثی که در آن آمده است که هر که از نعمت تو  
خود خیر داده است مردش لامکانیت قلب بوده باشد چه کافی هر چند وسیع است آن است  
عش با وجود عظمت و فراخی چون مکانیت هر زمین و جنب لامکانی که رحمت حکم دانه خزل  
بل اقل بلکه گویم این قلب چونکه محل تجلی انوار قدم شده است بلکه بقای بقیم یافته عرش و عرش  
اگر در واقع خود و منشا شی گردند و اثرش از خصایبانی نامند کما قال سید الطائفة فی هذا المقام  
ان لحدیث اذا اقتربت بالقلم بالقیام له اثر این لباس است یکا که خاص بر بصره رون  
و خوشه اندام که نیز این خصوصیت ندارد و دخل دائره مکانند و تصفیح چونند لاجرم انسان غلبه  
حزن آمد جلالت مکانند که صورتش شی خلیفه شمس است آیه صبرت شی مخلوق نباشد  
شی را شاید و مخالفت را شاید عمل با امانت اصل خود تواند کرد و کلید عطا بالذکر  
الاکرام طابا له قال تبارک و تعالی انما نعصت الامانة على السموات والارض والجب  
قالبین ان یجعلها او اشققن منها و حملها الانسان انه کان ظالم و ما جمولا و کثیر الظلم  
على نفسه یحیی من وجوده و توابع وجوده انما او کما کنه لیس شی لا یکون  
ادراک یعلق بالمفصود و کالملة که نسبت به الی المطلوب بل العجز عن الادراک فی ذلک  
المرطین ادراک و الاعتراف بالجهل معرِفة الذم معرِفة بالله استدیم تخیر افریة متمسک  
اگر در بعض عبارات لفظی که مؤخر فیه به نظر و قیمة است در شان او تعالی و تقدس واقع میشود  
جمله بستگی میدان عبارت می آید که دو مراد کلام را مطابقت آرائی علماء اهل سنت میباشد  
معرفة عالم پیغمبر و چه بسا بی نظام بر آنها وصفات الهیه است تعالی شأنه و مرایا  
و کالات و امتیاز او سبحانه و تعالی و او سبحانه و تعالی گفته بود و کمون و سیر بود مؤخر  
خواست که از ضلایع معارض دهد و از اجمال تفصیل آرد و عالم را افریة و دلالت کند بر اصل خویش  
و علامت باشد بر حقیقت خود پس عالم را باصل نبع می چون هیچ نسبت نیست الا انکه عالم مخلوق



چه کار دارد به معرفت **محل تابان آنسر و اعدای العینة و السکام و الخیة** اگر چه بواسطه  
 اتباع آنحضرت علیه السلام و کلامه و الخیة از تجلی ذات که بالاصالة خاصه آنحضرت است  
 علیه السلام و کلامه نصیب و سایر انبیا را علینیت او و کلامه و کلامه و کلامه و کلامه  
 تجلیات صفات است و تجلی ذات اشرف است از تجلی صفات لیکن باید دانست که انبیا و اهل  
 بیت او علیه السلام و القیام و تجلیات صفات مراتب قرب حاصل است که محل تابان این  
 است را نیست با وجود تجلی ذات بطریق تبعیت مثلاً شخصی بجهت جمال آفتاب در خارج عروج  
 طے کرده با آفتاب برسد و در میان آفتاب و او غیر از مابقی رقیقه نماند و شخصی دیگر با وجود  
 ذات آفتاب در عروج آن مراتب عاجز است هر چند میان او و آفتاب مابقی در میان نیست  
 شک نیست که شخص اقل نزدیکتر است با آفتاب و حالت است بکالات و قیقه او پس در هر که  
 قرب بیشتر است و معرفت زیاده تر فاضلتر است پس هیچ ولی از اولیای این امت که خیر الامم است  
 با وجود افضلیت پیغمبر خویش بر مرتبه هیچ نبی از انبیا نرسد اگر چه او را بواسطه متابعت پیغمبر خویش  
 از مقام مابعد افضلیت نصیب حاصل شود فضل کلی انبیا است اولیا کفلی انده و کفلی  
 آخر الکلام **الحمد لله سبحانه و تعالی ذلک و علی جمیع نعماته و الصلوة و السلام علی**  
**افضل انبیایه و علی جمیع اولیایه و المرسلین و الذلک من المقربین و علی المقربین**

عنه و کلامه و کلامه  
 با همسایگان نیست از  
 تجلی ذات هر چه است

عنه و کلامه و کلامه  
 کس تابان از دولت  
 با انبیا و اولیای  
 و پیغمبر است

کلامه و کلامه  
 کلامه و کلامه  
 کلامه و کلامه

کلامه و کلامه  
 کلامه و کلامه  
 کلامه و کلامه

و الصلوة و السلام  
**کتاب و وصفت نماز و ششم**  
 و الصلوة و السلام

بسیار بسیار بکپوری صدور یافته در منع از ادای صلوة نوافل جماعت مانند نماز عاشورا و شب  
 و شبها غیره و این است **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُ الَّذِي شَرَفَنَا بِمَا نَعْبُدُهُ**  
**أَنْتُمْ سَائِلِينَ وَ حَسْبُ نَاعِي الْأَكْبَابِ الْمُبْتَدَعَاتِ فِي الدِّينِ وَالصَّلَاةِ عَلَى مَنْ قَامَتْ**  
**بَنِيَانِ الصَّلَاةِ وَ تَرَعُ أَعْلَامَ الْهِدَايَةِ وَ تَكُنْ إِلَيْهِ الْأَبْرَارُ وَ حَسْبُهُ الْأَخْيَارُ** باید دانست که



# ترجمہ سے از مصحح

# مکتوب بست و سوم (۲۳)

مکتوب بست و سوم بہ عبد الرحیم  
 المشہور بنما سخا نمان صد دریافت بجواب  
 مکتوب او در منع نمودن از اخذ طریق از  
 پیر ناقص و در بیان مضرت او و زجر کردن  
 از اقا بیکہ شعیبہ اند باہل کفر حق سبحانہ  
 و تعالیٰ بایان و فحاشان از اقبال خالی از حال  
 و علم معر از اعمال نجات بخشند و محبت  
 سید البشر کہ مبعوث است با شود و در  
 علیہ و علی آلہ من الصلوٰت افضلها  
 ومن التسلیمات اکملها و رحم  
 کنا و حق نقائے بر کسیک آمین گفت  
 برادر با سعادت و صداقت مکتوب شمار  
 و از جناب شامزبان ترجمان حکایت نمود  
 آنچه نمود پس این شعر بخواندم  
 مر جا گفتم سعدی وقاصدش فرزندہ  
 از برائے الفت زور عنائے فرستے

أرسل إلى عبد الرحيم المشهور  
 بخان خاتان في جواب كتابته  
 في المنع عن أخذ الطريق من التأخير  
 وبيان مضرتة والمنع عن الألقاب  
 الشبيهة بأهل الكفر بخانا الله  
 سبحانه وإياكم عن المقال الخالي  
 عن الحال والعلم المعر عن الأعمال  
 بحممة سيد البشر المبعوث والرسول  
 والأخيم عليه وعلى آل من الصلوات  
 أفضلها ومن التسليمات أكملها  
 ويحمد الله عمدا قال آمينا  
 بلغ رسالتكم الأخ الصالح الصادق  
 تليغا وحلي عن جنابكم بلسان  
 الشيخ جان ما حكيه فأنشدت  
 أهلا لسعدى والرسول وجدا  
 وجد الرسول رحيب وجه الرسول

ترجمان الفتح و مضمون سخن صحیح و تعزیران و عرض تقریر کہ یک لایندہ و در زبان ہامشہ

ترجمان الفتح و مضمون سخن صحیح و تعزیران و عرض تقریر کہ یک لایندہ و در زبان ہامشہ  
 مکتوبات نام بیان  
 عدول  
 ارسال سخن تصدیق و توثیق و غیرہ

علم افعال الآخ القابل لظهور الكمال  
 حَمْدُ اللَّهِ مُسَبَّحًا لَهُ وَتَعْلِيلُ فِعْلِكَ كَرْمٌ  
 مِنَ الْعَوَى أَنْ الدُّنْيَا مَرْعَى الْأَجْرَى  
 تَوَيْلٌ لَنْ لَمْ يَزِدْ فِيهَا وَعَطْلٌ أَرْضٌ  
 الْإِسْتِعْدَادُ وَاضَاعٌ يَذْرَأُ الْأَعْمَالُ  
 وَقَدْ يَبْغَى أَنْ يُعْلَمَ أَنَّ إِضَاعَةَ الْأَرْضِ  
 وَتَعْطِيلُهَا إِنَّمَا يَأْنُ لِأَيْذَرَجٍ فِيهَا  
 شَيْئًا أَوْ لَفِي فِيهَا يَدْرَأُ جَيْشًا  
 فَاسِدًا وَهَذَا الْقِسْمُ مِنَ الْإِضَاعَةِ  
 أَشَدُّ مَضَرَّةً وَالتَّرْفَادُ مِنَ الْقِسْمِ  
 الْأَوَّلِ كَمَا لَيْحُهُ وَتَحْتِ الْمَدْرُ وَمَلَأَهُ  
 بِأَنْ أَخَذَ الظُّرَيْقُ مِنَ السَّالِيبِ  
 النَّاقِصُ وَسَلَاكَ مَسَلَّةً لِأَنَّ النَّاقِصَ  
 مَا جَبَّ هُوَ مُتَّبِعٌ وَمَا يَتَّبَعُ  
 بِالْعَوَى لَا يُؤْتِرُونَ أَشْرَاعَانَ  
 عَلَى الْعَوَى فَيُكْصَلُ ظِلْمَةٌ عَلَى ظِلْمَةٍ  
 وَلِأَنَّ النَّاقِصَ لَا يَمَيِّزُ بَيْنَ الطَّرِيقِ  
 لِلْمُوصِلَةِ إِلَى اللَّهِ مُسَبَّحًا لَهُ وَبَيْنَ الطَّرِيقِ  
 الَّتِي لَا تُوصِلُ إِلَيْهِ مُسَبَّحًا لَهُ أَدْهُو

سے برادر قابل ظهور کمال حق سبحانہ  
 و تقالی فعلیت شمار از قوت بنقصہ ظهور  
 جلوہ وہم۔ چنان کہ دنیا مزرعت اجرت  
 است وائے است بر آن کس کہ در وچیز  
 نکارید و زمین استعداد خود را ملاحظہ و اشت  
 و پذیر اعمال را ضائع ساخت و باید دانست  
 کہ اضعایت زمین تو طویل آن بدو طریق است  
 یکی آنکہ اندر هیچ حکم و دیگر آنکہ تخم ناپاک  
 و بدبیز و و این قسم از اضعایت بد نسبت اول  
 مضر است او اشد است و فساد او اکثر چنانکہ مخفی  
 نیست و جاشت بدو فساد آن بدین نوع  
 است کہ طریق را از سالک ناقص اخذ  
 نمود و بسلسلش رفتن گرفت زیرا کہ ناقص را  
 ہوائے است متبوع و متشوب بہ ہوا  
 تاثیر کند و بر تقدیر تاثیر اعانت است  
 مرہ را پس ثمرہ آن ظلمت است ظلمت  
 و نیز ناقص را بدین سبب کہ او اصلاً  
 و اصل نیست میان طرق موصولہ حق سبحانہ  
 و میان طرق غیر موصولہ با و سبحانہ اقیانے

علم افعال الآخ القابل لظهور الكمال  
 حَمْدُ اللَّهِ مُسَبَّحًا لَهُ وَتَعْلِيلُ فِعْلِكَ كَرْمٌ  
 مِنَ الْعَوَى أَنْ الدُّنْيَا مَرْعَى الْأَجْرَى  
 تَوَيْلٌ لَنْ لَمْ يَزِدْ فِيهَا وَعَطْلٌ أَرْضٌ  
 الْإِسْتِعْدَادُ وَاضَاعٌ يَذْرَأُ الْأَعْمَالُ  
 وَقَدْ يَبْغَى أَنْ يُعْلَمَ أَنَّ إِضَاعَةَ الْأَرْضِ  
 وَتَعْطِيلُهَا إِنَّمَا يَأْنُ لِأَيْذَرَجٍ فِيهَا  
 شَيْئًا أَوْ لَفِي فِيهَا يَدْرَأُ جَيْشًا  
 فَاسِدًا وَهَذَا الْقِسْمُ مِنَ الْإِضَاعَةِ  
 أَشَدُّ مَضَرَّةً وَالتَّرْفَادُ مِنَ الْقِسْمِ  
 الْأَوَّلِ كَمَا لَيْحُهُ وَتَحْتِ الْمَدْرُ وَمَلَأَهُ  
 بِأَنْ أَخَذَ الظُّرَيْقُ مِنَ السَّالِيبِ  
 النَّاقِصُ وَسَلَاكَ مَسَلَّةً لِأَنَّ النَّاقِصَ  
 مَا جَبَّ هُوَ مُتَّبِعٌ وَمَا يَتَّبَعُ  
 بِالْعَوَى لَا يُؤْتِرُونَ أَشْرَاعَانَ  
 عَلَى الْعَوَى فَيُكْصَلُ ظِلْمَةٌ عَلَى ظِلْمَةٍ  
 وَلِأَنَّ النَّاقِصَ لَا يَمَيِّزُ بَيْنَ الطَّرِيقِ  
 لِلْمُوصِلَةِ إِلَى اللَّهِ مُسَبَّحًا لَهُ وَبَيْنَ الطَّرِيقِ  
 الَّتِي لَا تُوصِلُ إِلَيْهِ مُسَبَّحًا لَهُ أَدْهُو

علم افعال الآخ القابل لظهور الكمال  
 حَمْدُ اللَّهِ مُسَبَّحًا لَهُ وَتَعْلِيلُ فِعْلِكَ كَرْمٌ  
 مِنَ الْعَوَى أَنْ الدُّنْيَا مَرْعَى الْأَجْرَى  
 تَوَيْلٌ لَنْ لَمْ يَزِدْ فِيهَا وَعَطْلٌ أَرْضٌ  
 الْإِسْتِعْدَادُ وَاضَاعٌ يَذْرَأُ الْأَعْمَالُ  
 وَقَدْ يَبْغَى أَنْ يُعْلَمَ أَنَّ إِضَاعَةَ الْأَرْضِ  
 وَتَعْطِيلُهَا إِنَّمَا يَأْنُ لِأَيْذَرَجٍ فِيهَا  
 شَيْئًا أَوْ لَفِي فِيهَا يَدْرَأُ جَيْشًا  
 فَاسِدًا وَهَذَا الْقِسْمُ مِنَ الْإِضَاعَةِ  
 أَشَدُّ مَضَرَّةً وَالتَّرْفَادُ مِنَ الْقِسْمِ  
 الْأَوَّلِ كَمَا لَيْحُهُ وَتَحْتِ الْمَدْرُ وَمَلَأَهُ  
 بِأَنْ أَخَذَ الظُّرَيْقُ مِنَ السَّالِيبِ  
 النَّاقِصُ وَسَلَاكَ مَسَلَّةً لِأَنَّ النَّاقِصَ  
 مَا جَبَّ هُوَ مُتَّبِعٌ وَمَا يَتَّبَعُ  
 بِالْعَوَى لَا يُؤْتِرُونَ أَشْرَاعَانَ  
 عَلَى الْعَوَى فَيُكْصَلُ ظِلْمَةٌ عَلَى ظِلْمَةٍ  
 وَلِأَنَّ النَّاقِصَ لَا يَمَيِّزُ بَيْنَ الطَّرِيقِ  
 لِلْمُوصِلَةِ إِلَى اللَّهِ مُسَبَّحًا لَهُ وَبَيْنَ الطَّرِيقِ  
 الَّتِي لَا تُوصِلُ إِلَيْهِ مُسَبَّحًا لَهُ أَدْهُو

علم افعال الآخ القابل لظهور الكمال  
 حَمْدُ اللَّهِ مُسَبَّحًا لَهُ وَتَعْلِيلُ فِعْلِكَ كَرْمٌ  
 مِنَ الْعَوَى أَنْ الدُّنْيَا مَرْعَى الْأَجْرَى  
 تَوَيْلٌ لَنْ لَمْ يَزِدْ فِيهَا وَعَطْلٌ أَرْضٌ  
 الْإِسْتِعْدَادُ وَاضَاعٌ يَذْرَأُ الْأَعْمَالُ  
 وَقَدْ يَبْغَى أَنْ يُعْلَمَ أَنَّ إِضَاعَةَ الْأَرْضِ  
 وَتَعْطِيلُهَا إِنَّمَا يَأْنُ لِأَيْذَرَجٍ فِيهَا  
 شَيْئًا أَوْ لَفِي فِيهَا يَدْرَأُ جَيْشًا  
 فَاسِدًا وَهَذَا الْقِسْمُ مِنَ الْإِضَاعَةِ  
 أَشَدُّ مَضَرَّةً وَالتَّرْفَادُ مِنَ الْقِسْمِ  
 الْأَوَّلِ كَمَا لَيْحُهُ وَتَحْتِ الْمَدْرُ وَمَلَأَهُ  
 بِأَنْ أَخَذَ الظُّرَيْقُ مِنَ السَّالِيبِ  
 النَّاقِصُ وَسَلَاكَ مَسَلَّةً لِأَنَّ النَّاقِصَ  
 مَا جَبَّ هُوَ مُتَّبِعٌ وَمَا يَتَّبَعُ  
 بِالْعَوَى لَا يُؤْتِرُونَ أَشْرَاعَانَ  
 عَلَى الْعَوَى فَيُكْصَلُ ظِلْمَةٌ عَلَى ظِلْمَةٍ  
 وَلِأَنَّ النَّاقِصَ لَا يَمَيِّزُ بَيْنَ الطَّرِيقِ  
 لِلْمُوصِلَةِ إِلَى اللَّهِ مُسَبَّحًا لَهُ وَبَيْنَ الطَّرِيقِ  
 الَّتِي لَا تُوصِلُ إِلَيْهِ مُسَبَّحًا لَهُ أَدْهُو

استعداد او را در این جهت که در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است

نیست. و همچنین او را مابین استعدادات مختلفه طالبان تمیز کند. و چون آن ناقص طرق جذب را از طرق سلوک فرق نمود پس بسا اوقات استعداد طالب ابتدا بطریق جذب مناسب بود و بطریق سلوک غیر مناسب و ناقص به اعنت عدم تمیز میان طرق و استعدادات مختلفه او را بر راه سلوک برد پس گمراه کرد و هر چه را از راه حق چنانکه خود گمراه بود پس هیچ کمال مکمل چون تربیت و تسلیک این طالب را از راه نماید لامحالہ محتاج باشد اول بازاله چیزه که از راه پاک ناقص بآن طالب رسیده و باصلاح آنچه بسبب فساد گشتت بعد از آن تخم نیک و مناسب استعداد طالب در زمین قابلیت او بریزد پس بر وی درویندی زیبا و حال خرم ناپاک مانند درخت ناپاک است که بر کند شد از بالای زمین نیست او را هیچ استوار است و حال خرم پاک مانند درخت پاک است بخش استوار باشد و شاخ در همان پر سمیت شیخ

غير واصل قطه و كذا لا يميز غير الاستعدادات المختلفة للطلبية واذلة يميز طرق المجدبة عن طرق السلوك فربما كان استعداد الطالب مناسبا بطريق المجدبة غير مناسب بطريق السلوك ابتداء و التاقيص بعد من المميز بين الطرق و بين الاستعدادات المختلفة سلكه طريق السلوك ابتداء فاضل عن الطريق كما حصل فالشيخ الكامل المتكامل اذا اراد تربية هذا الطالب و تسليكه احتاج اول الامر ان يماص ما صاب من السالك التاقيص و اصلاح ما فسد بسببه ثم القى البذر الصالح للناسي لا استعداده في ارض الاستعداد و فينت نباتا حسنا و مثل كلمة خيشية كخيشية خيشية اجنتت من فوق الارض ما لها من بذر و مثل كلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت و فرعها في السماء فصعبة الشويخ

استعداد او را در این جهت که در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است

استعداد او را در این جهت که در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است

در معرفت

کامل تکمیل کبریت است احمر نظر او دوست  
دوا و حکمتش شفاء وید و نفاخر و الفنا  
تبتنا الله سبحانه و ایا کفر علی جاذبه  
الشربعة المصطفویة علی صاحبها  
الصلوة والسلام و النجیة اذ هو ملائک  
الامر و مدار النجاة و مناط السعادة و یعلم  
ما قبل بالفارسیة

کامل تکمیل کبریت است احمر نظر او دوست  
دوا و حکمتش شفاء وید و نفاخر و الفنا  
تبتنا الله سبحانه و ایا کفر علی جاذبه  
الشربعة المصطفویة علی صاحبها  
الصلوة والسلام و النجیة اذ هو ملائک  
الامر و مدار النجاة و مناط السعادة و یعلم  
ما قبل بالفارسیة  
محمد عربی کابرونه هر دو سر است  
کسیکه خاک درش نیت خاک بریلو  
و لغنم المقالة علی صلوات سید المرسلین  
و تبتنا به و نجیاته و بركاته النقیمة  
العجب کل العجب ان الرفع الصادق  
قد نقل ان من جلسا یمرون الشعراء  
الفضلاء من یلقب فی الشعر بالکرمی  
و الحال انه من السادات العظام و النبیا  
الکرام فیما لیت شعر فی ما حمله علی هذا  
الاسم الشنبیع البین شنا عته و المسلم  
ینبغی له ان یقر من هذا الاسم زیادة و یتبرک  
من الاسد المہلک و یتکره کل الکرم

کامل تکمیل کبریت است احمر نظر او دوست  
دوا و حکمتش شفاء وید و نفاخر و الفنا  
تبتنا الله سبحانه و ایا کفر علی جاذبه  
الشربعة المصطفویة علی صاحبها  
الصلوة والسلام و النجیة اذ هو ملائک  
الامر و مدار النجاة و مناط السعادة و یعلم  
ما قبل بالفارسیة  
محمد عربی کابرونه هر دو سر است  
کسیکه خاک درش نیت خاک بریلو  
باید که ختم نمائیم این بحث را بصلوات سید  
المرسلین و تسلیات و تحیات و بركات و تهنئة  
کمال تعجب است که برادر با سعادت نقل نمود  
که از شعراء فضلاء هم نشینان شاکس  
است که لقب است بلقب کفری با وجودیکه  
آنکس از سادات عظام و نقیاس کرام است  
لے کاش دانستی که برین اسم شیخ عین الشنا  
چه چیز را میخندت کرد او را و حالاً که مسلمان را  
واجب است در این اسم زیاده تراز فرار او  
از سادات مکروه دانستن او را بحال که است  
محمد عربی کابرونه هر دو سر است

کامل تکمیل کبریت است احمر نظر او دوست  
دوا و حکمتش شفاء وید و نفاخر و الفنا  
تبتنا الله سبحانه و ایا کفر علی جاذبه  
الشربعة المصطفویة علی صاحبها  
الصلوة والسلام و النجیة اذ هو ملائک  
الامر و مدار النجاة و مناط السعادة و یعلم  
ما قبل بالفارسیة  
محمد عربی کابرونه هر دو سر است  
کسیکه خاک درش نیت خاک بریلو  
باید که ختم نمائیم این بحث را بصلوات سید  
المرسلین و تسلیات و تحیات و بركات و تهنئة  
کمال تعجب است که برادر با سعادت نقل نمود  
که از شعراء فضلاء هم نشینان شاکس  
است که لقب است بلقب کفری با وجودیکه  
آنکس از سادات عظام و نقیاس کرام است  
لے کاش دانستی که برین اسم شیخ عین الشنا  
چه چیز را میخندت کرد او را و حالاً که مسلمان را  
واجب است در این اسم زیاده تراز فرار او  
از سادات مکروه دانستن او را بحال که است  
محمد عربی کابرونه هر دو سر است

عاشق سلیمان  
کرمی  
محمد عربی کابرونه هر دو سر است  
کسیکه خاک درش نیت خاک بریلو  
باید که ختم نمائیم این بحث را بصلوات سید  
المرسلین و تسلیات و تحیات و بركات و تهنئة  
کمال تعجب است که برادر با سعادت نقل نمود  
که از شعراء فضلاء هم نشینان شاکس  
است که لقب است بلقب کفری با وجودیکه  
آنکس از سادات عظام و نقیاس کرام است  
لے کاش دانستی که برین اسم شیخ عین الشنا  
چه چیز را میخندت کرد او را و حالاً که مسلمان را  
واجب است در این اسم زیاده تراز فرار او  
از سادات مکروه دانستن او را بحال که است  
محمد عربی کابرونه هر دو سر است

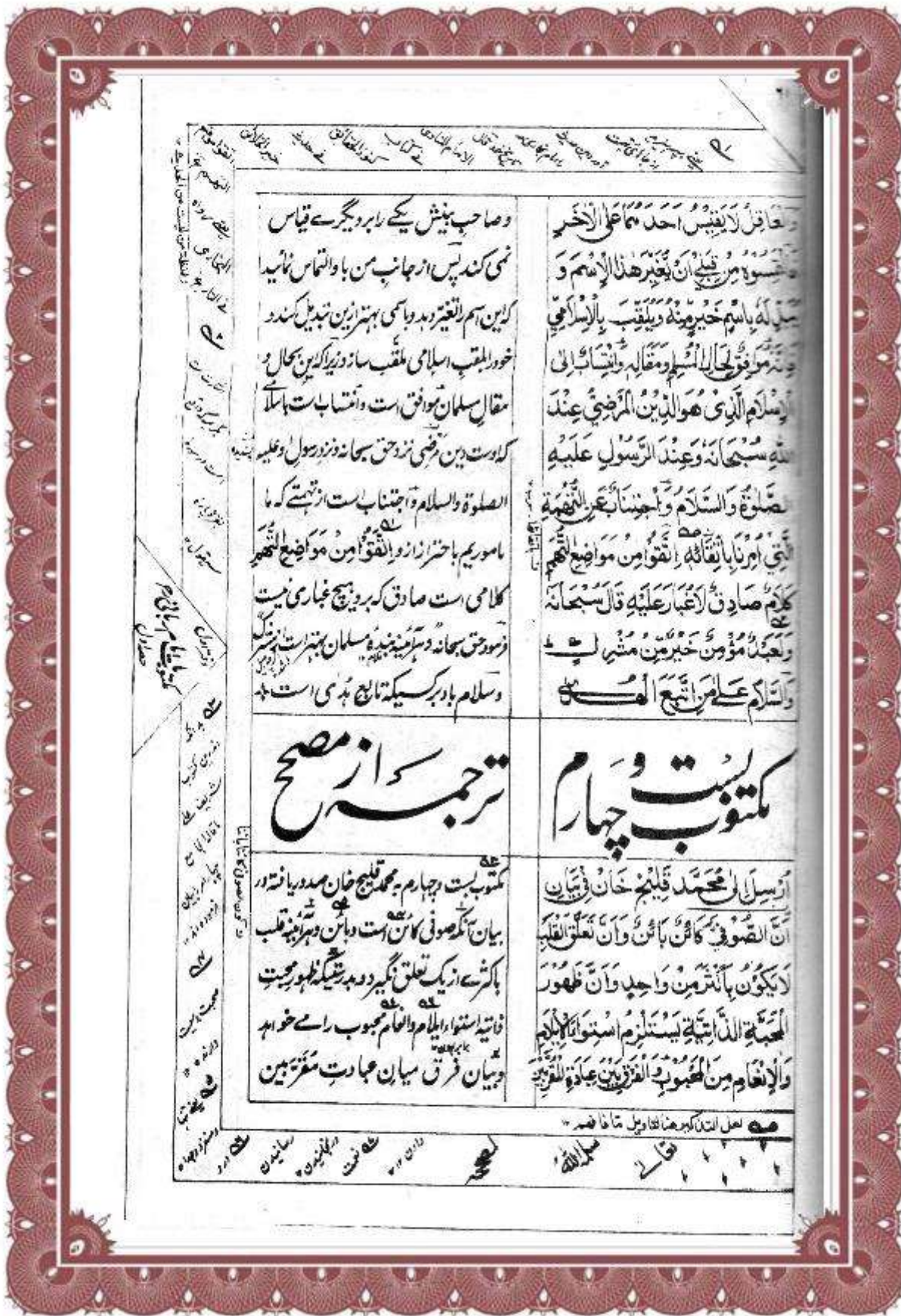
**مشمول** کلمه مشموله در لغت است و در لغت آمده که مشمول به کسی است که در حق او تصرف شده است و در لغت آمده که مشمول به کسی است که در حق او تصرف شده است و در لغت آمده که مشمول به کسی است که در حق او تصرف شده است

زیرا که این اسم و مستطیلش مبغوض است  
 نزد حق سبحانه و رسول او علیه الصلوة  
 والسلام و اهل اسلام مأمور اند بجدات  
 اهل کفر و تشنه و نمودن بر ایشان پس ازین  
 اسم قبیح احتراز واجب است و آنچه در  
 عبارات بعضی مشایخ قدس الله تعالی اسرارهم  
 در غلطات سکر از مدح کفر و ترغیب بر تشنه  
 زنیار و امثال آن واقع شده است پس از  
 ظاهر خود مصروف است و بزنا و بی ایزه تا اول  
 محمول زیرا که کلام سکاری بر مفهوم محمول  
 حمل کرده میشود و از ظاهر متناهی و غیر  
 مصروف چه ایشان با عیث غلبه سکر  
 در ارتکاب این محظورات معذور اند  
 با وجودیکه کفر حقیقه تنقص است نسبت  
 اسلام حقیقه نزد این بزرگواران و غیر  
 سکاری در تعلید ایشان معذور نیستند  
 نزد ایشان و نه نزد اهل شریعت چه هر چه را موسی  
 است خاص و وقت که آن چیز در آن  
 موزون و زیریا میباشد و بوسه دیگر قبیح

لَا يَنْ هَذَا الْأَسْمَاءُ وَمَسْتَمَاءٌ مَبْغُوضَاتَانِ  
 لِلَّهِ سُبْحَانَهُ وَرَسُولِهِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ  
 وَالسَّلَامَاتُ وَالْمُسْلِمُونَ مَأْمُورُونَ بِجِدَاتِ  
 أَهْلِ الْكُفْرِ وَالْعِظَّةِ عَلَيْهِمْ وَاللَّعْنَةُ  
 عَنْ مِثْلِ هَذَا الْأَسْمَاءِ الْقَبِيحِ وَاجِبٌ  
 وَمَا وَقَعَ فِي عِبَارَاتِ بَعْضِ الْمَشَائِخِ  
 قَدْ سَأَلَ اللَّهُ تَعَالَى أَسْمَاءَهُمْ فِي غَلَبَاتِ  
 السُّكْرِ مِنْ مَدْحِ الْكُفْرِ وَالترغيبِ  
 عَلَى سَنَدِ الزُّنَّارِ وَامثالِ ذَلِكَ فَصُرِّفَ  
 عَنِ الظَّاهِرِ وَمَحْمُولٌ عَلَى التَّأْوِيلِ فَإِنَّ  
 كَلَامَ السُّكَارِيِّ يَجْمَلُ وَيَصْرَفُ عَنِ  
 الظَّاهِرِ الْمَتَّبَعِ إِلَى الْغَايَةِ مَعْدُودٌ  
 بِغَلَبَةِ السُّكْرِ فِي الرِّجَالِ هَذَا الْمَحْمُولُ  
 مَعَ أَنَّ كَلِمَةَ الْحَقِيقَةِ تَنْقُصُ بِالنِّسْبَةِ  
 إِلَى اسْمِ الْحَقِيقَةِ عِنْدَ كَابِرِ هُوَ كَاهِنٌ  
 وَعَبْدُ السُّكَارِيِّ غَيْرُ مَعْدُودٍ فِي تَقْيِيدِهِمْ  
 لَا عِنْدَ هُمْ وَلَا عِنْدَ أَهْلِ الشَّرْعِ لِأَنَّ  
 لِكُلِّ شَيْءٍ مَوْجِبًا وَمَقَابِلًا خَاصًّا صَحِيحًا  
 ذَلِكَ الشَّيْءُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ وَفِي ذَلِكَ الْيَوْمِ

این کلمات در لغت آمده است و در لغت آمده که مشمول به کسی است که در حق او تصرف شده است و در لغت آمده که مشمول به کسی است که در حق او تصرف شده است و در لغت آمده که مشمول به کسی است که در حق او تصرف شده است

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 اللهم صل على محمد وآل محمد  
 وسلم



عنه  
بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وعلى  
آله وصحبه  
الطيبين الطاهرين  
السلام  
في كتاب  
كفر الطائف  
لصاحب  
خير الكلام  
القصم  
عنه

عاقِلٌ لَا يَفِيْسُ أَحَدٌ مَّا عَلَى الْآخِرِ  
عَسَوْهُ مِنْ قَبْلِهِ أَنْ يُعْبِرَ هَذَا الْأَسْمَ وَ  
سَدِّ لَهُ بِاسْمِ خَيْرِ مَنَّةٍ وَيَلْقَبُ بِالْإِسْلَامِي  
وَنَهْ مَوْفُوعًا لِلْإِسْلَامِ وَقَالَهُ وَنَسَبًا إِلَى  
أَسْلَمَ الَّذِي هُوَ الَّذِي الْمَرْخِي عِنْدَ  
لَهُ سُبْحَانَهُ وَعِنْدَ الرَّسُولِ عَلَيْهِ  
صَلَوَةٌ وَالسَّلَامُ وَاجْتِنَابِ عَنِ الْفِتْنَةِ  
الَّتِي أَمْرًا بِأَقَالَهُ الْقَوَامِ مِنْ مَوَاضِعِ التَّحَرُّمِ  
كَلَامٌ صَادِقٌ لِأَعْبَارِ عَلَيْهِ قَالَ سُبْحَانَهُ  
وَالْعَبْدُ مَوْفُوعٌ خَيْرٌ مِنْ مَشْرِ لِي  
وَالسَّلَامُ عَلَى مَرَاتِعِ الْوَسْطِ

و صاحب پیش کیے رابر دیگر سے قیاس  
نہی کند پس از جانب من باو التماس نماید  
کہ این اسم را تغییر دہد و یا کسی بہتر ازین تبدیل کند و  
خود لقب اسلامی لقب سازد زیرا کہ این بحال و  
مقال مسلمان توافق است و انتساب است باسلام  
کہ است دین رضی نزد حق سبحانہ و زور رسول و علیہ  
الصلوة والسلام و اجتناب است از فتنے کہ ما  
ما سوریم با خیر از زوار و القوام من مَوَاضِعِ التَّحَرُّمِ  
کلامی است صادق کہ در بیچ بخاری نیست  
و مورد حق سبحانہ و بر زمینیدہ مسلمان بہتر است از  
و سلام باد بر سیکہ تابع ہدی است کہ

القصم  
عنه  
بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وعلى  
آله وصحبه  
الطيبين الطاهرين  
السلام  
في كتاب  
كفر الطائف  
لصاحب  
خير الكلام  
القصم  
عنه

### مکتوب چہارم

### ترجمہ کا از صبح

أَرْسَلْتُ إِلَى مُحَمَّدٍ قَلْبِي خَانَ فِي بَيَانِ  
أَنَّ الصَّوْفِيَّ كَأَنَّ بَأْسًا وَأَنَّ تَعْلُقَ الْقَلْبِ  
لَا يَكُونُ بِأَثَرِ مَنٍ وَاحِدٍ وَأَنَّ ظُهُورَ  
الْحَبِيَّةِ الَّذِي تَبِيَّةٌ لِيَسْتَلْزِمَ اسْتِنَاؤَنَا بِاللَّحْمِ  
وَالْإِنْعَامِ مِنَ الْحَبُوبِ الْفَرْزِيِّ عِبَادَةَ الْقَوَائِدِ

مکتوب بہت چہارم بہ محمد علیج خان مددیرانہ در  
بیان آنکہ صوفی کا کہن است و باطن و ہر ذریعہ قلب  
با کہ سے از یک تعلق نگیرد و ہر شیکہ ظہور محبت  
فاتیہ استنوا و الیام و الیام محبوب رائے خواہم  
و بیان فرق میان عبادت معرفت بین

القصم  
عنه  
بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وعلى  
آله وصحبه  
الطيبين الطاهرين  
السلام  
في كتاب  
كفر الطائف  
لصاحب  
خير الكلام  
القصم  
عنه

صہ  
لعل التذکیر صفا و ایل ما فا صہ  
مولا اللہ  
قالہ

صہ  
لعل التذکیر صفا و ایل ما فا صہ  
مولا اللہ  
قالہ

القصم  
عنه  
بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وعلى  
آله وصحبه  
الطيبين الطاهرين  
السلام  
في كتاب  
كفر الطائف  
لصاحب  
خير الكلام  
القصم  
عنه

عبارت از یادداشت است که نهایت مرتبه کمال است حضرت خواجه علی بن ابراهیم نقی بن محمد ان  
 فرموده اند قل من الله تعالی سیرك که راستی یادداشت پذیرا شد است یعنی مرتبه کبریاست  
 مقصود از اظهار این قسم احوال ترغیب طالبان این طریق علیّه است هر چند که منکران را  
 غیر از انکار نخواهد افزود و قبضل به گفته اوست که یقیناً به گفته اوست که یقیناً به گفته اوست  
 و آنکه ویدش نقد خود مردانه است به آبی است بلقبلی چون نموده قوم موسی را نه خون بود  
 آب بود و کا لست کلام را الا کلام

مکتوبات و حکم

نیز بیایم بآبی سید محمود صدر یافته در ترغیب بر صحبت شیخ کامل ممکن اجتناب از صحبت  
 ناقص و بیابا است ذلالت حق سبحانه و تعالی از یاد می و طلب خود که است فرموده از هر چه  
 منافی وصول بطلب است اجتناب تمام میسر گرداند و مجرب است سید البشیر الخضر عن ذیغیر الصبیح  
 علیه و تحلی الیه الصلوات و التتبیحات التقات نامه گرامی مشرف ساخت چون  
 از طلب و شوق و عشق از ورده و تعظیش بود در نظر بسیار زیاده و آمد چه طلب ممتد حصول  
 است و در مقدمه وصول مقصود و عزیز میباید اگر خواهستی و او را آدمی خواهی حصول است  
 طلب را نعمت عظمی است از هر چه مخالف است احتراز باید نمود و بسیار احتیاطی و روی راه باید  
 ورودت در آن حرارت تاثیر نماید و معظم ترین اسباب محافظت آن قیام بشکرت حصول  
 آن دولت است لکن شکر نعمت که از دیگر نعمت و دوام انجا و تضرع است بجناب تقدس خداوندی  
 سلطانه تا وجه طلب او را از کعبه جمال لا ینزال خود مصرف نگرداند اگر حقیقت التجا و تضرع  
 صورت تضرع و نیاز شدی را از دست نمی باید داد و آن گفته بتکیه گفتب که ابیان این است

صحة امرنا من انما نحن من اولاد  
 الخ

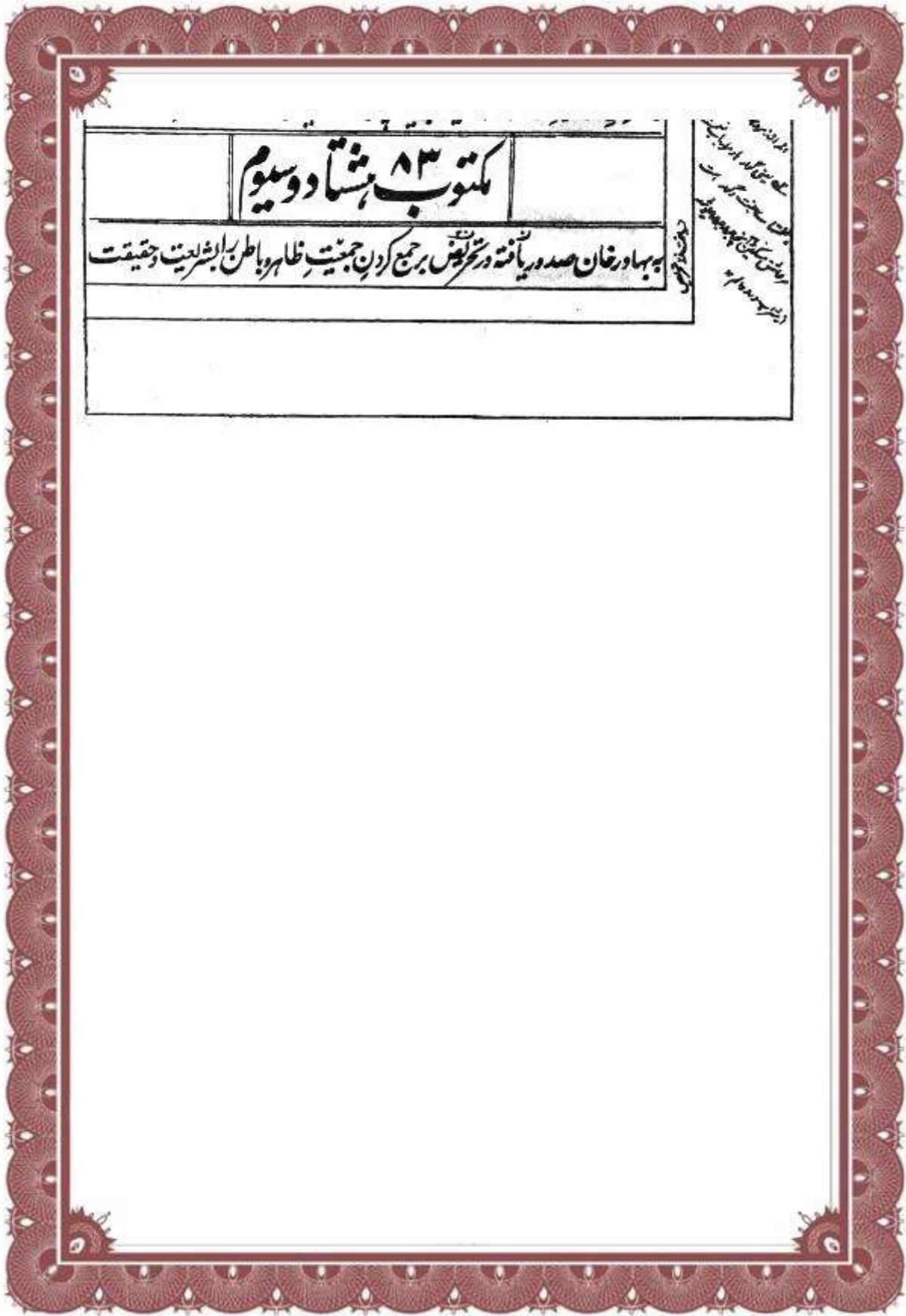
نقل از کتاب...  
 مستخرج من...  
 و...  
 ...

نقل از کتاب...  
 مستخرج من...  
 و...  
 ...

این محافظت تا زمان وصول شیخ کامل محفل است بعد از آن تفویض مرادات خود است بان  
 بزرگ و در رنگ سیت شدنت و دوست غشال فتائی اول فتائی فی شیخ است و آن فنا  
 ثانیاً وسیله فتائی آمدی گردد و در آن روزی که چشم تست احوال به معبود تو برت اول  
 نیز اگر طریق افاده دستفاده منبئی برنا سبت طرقتین است ابتدا طالب را بواسطه کمال  
 و نامت و خاست مناسبتی بجانب اقدس عو سلطانه نیت برزخی ذی جہتین در کار است  
 و آن شیخ کامل محفل است قوی ترین اسباب فتور و طلب انابت است شیخ ناقص که بسبب  
 و جذب کار را تمام نکرده باشد شیخی خود را کشیده است طالب اصحبت او هم قائل است انابت  
 او مرض مملک استعدا و بلند طالب را این چنین صحبت پرستی می آرد و از زوره جسیض می اندازد  
 ششامریضیکه از طبیب ناقص دار و خورد دراز و یا مرض خودی گوشه و قابلیت از اهل مرض و ضلال  
 می سازد و هر چیت آن دار و در است و انخوی از تخیف بخشه انانی الحقیقت لغیر ضررت این  
 مریض اگر فضا طبیب حافظ برسد آن طبیب اول فکر از ال تاثیر آن دارومی نماید و سهلات مناسبت  
 میفرماید بعد از زوال آن تاثیر فکر از امرض میکند و بطریق این بزرگواران قدس الله تعالی  
 آنکه از هم بر صحبت است و بگفت و شنود کاری نمی کشاید بلکه سستی و طلب پیدای آرد احتمال  
 دار و که بعد از چند گاه بجانب دلی و اگر میری واقع شود اگر جزیده خود را رسانند و مشافقت چیزی اخذ  
 نموده بیعت باز گردند گنجایش آرد و زیاده برین تصدیع است بقية الاحوية للسؤل عنهما  
 آنکه جناب شیخیت پناهی معارف دست آگاهی میان شیخ تاج در آن صوبه مستقیم اند و بزرگ آنا  
 استعدا و شمارا بطریق ایشان مناسبت کم است بل رابطه مناسبت حصول مطلوب معسر است  
 و اگر کمتر بود که اگر گاه که چیزه از احوال خودی نوشته باشد تا بان تقریب ازین جانب چه چیز  
 نوشته شود مناسبت چه سبب اخلاص ازین راه همواره در حرکت می باشد و انستلام

این شیخ کامل محفل است قوی ترین اسباب فتور و طلب انابت است شیخ ناقص که بسبب جذب کار را تمام نکرده باشد شیخی خود را کشیده است طالب اصحبت او هم قائل است انابت او مرض مملک استعدا و بلند طالب را این چنین صحبت پرستی می آرد و از زوره جسیض می اندازد ششامریضیکه از طبیب ناقص دار و خورد دراز و یا مرض خودی گوشه و قابلیت از اهل مرض و ضلال می سازد و هر چیت آن دار و در است و انخوی از تخیف بخشه انانی الحقیقت لغیر ضررت این مریض اگر فضا طبیب حافظ برسد آن طبیب اول فکر از ال تاثیر آن دارومی نماید و سهلات مناسبت میفرماید بعد از زوال آن تاثیر فکر از امرض میکند و بطریق این بزرگواران قدس الله تعالی آنکه از هم بر صحبت است و بگفت و شنود کاری نمی کشاید بلکه سستی و طلب پیدای آرد احتمال دار و که بعد از چند گاه بجانب دلی و اگر میری واقع شود اگر جزیده خود را رسانند و مشافقت چیزی اخذ نموده بیعت باز گردند گنجایش آرد و زیاده برین تصدیع است بقية الاحوية للسؤل عنهما آنکه جناب شیخیت پناهی معارف دست آگاهی میان شیخ تاج در آن صوبه مستقیم اند و بزرگ آنا استعدا و شمارا بطریق ایشان مناسبت کم است بل رابطه مناسبت حصول مطلوب معسر است و اگر کمتر بود که اگر گاه که چیزه از احوال خودی نوشته باشد تا بان تقریب ازین جانب چه چیز نوشته شود مناسبت چه سبب اخلاص ازین راه همواره در حرکت می باشد و انستلام





مکتوب ہشتاد و سوم

بہ ماورغان صدور یافتہ در شرح بعض بر جمع کردن جمعیت ظاہر و باطن با اشاعت حقیقت

مکتوب ہشتاد و سوم  
بہ ماورغان صدور یافتہ در شرح بعض بر جمع کردن جمعیت ظاہر و باطن با اشاعت حقیقت

حق سبحانه و تعالی از تعلقات شئی بجائی ارزانی فرموده بکلیت گرفتار جناب قدس خود گردانم  
حضرت سید البشر علیه السلام و علی الله و علیکم من الصلوات افضلها من الشیطان و انگلتها  
بیعت هر چه جز عشق خدائی احسن است به که شکر خورون بود جان کندن است به  
ظاهر را بظاهر شریعت غیر آراستن و باطن را همواره با حق جل و علا داشتن کار عظیم است تا کلام  
صاحب است را باین نوعی عظمی شرف سازند از مجموع این دو نسبت بلکه استقامت بز ظاهر  
شریعت تمخیز بسیار عزیز الوجود است اعز من الیک بیعت الکفر حق سبحان و تعالی  
از کمال کرم خود استقامت بر متابعت سید الابدان و الاصلین ظاهر را باطنی است فرمود

علیه و علی الله  
**مکتوبه بیست و چهارم**  
الصلوات و افضلها

پس تداوم قادی صدور یافته در بیان آنکه شریعت و حقیقت عین یکدیگر اند و علامت  
وصول بحق الیقین مطابقه علوم و معارف آن مقام است بعلوم و معارف شریعت و حقیقت  
ذات حق سبحانه و تعالی بر جاوه شریعت استقامت ارزانی داشته به یکی همت متوجه جناب  
قدس خود گردانیده ما را بتمام از ناب شناند و بکلیت اعراض از ما و در خود میگرداند خود را  
سید البشر القدس عن رفیع البصر علیه من الصلوات افضلها من الشیطان و انگلتها  
و علی الله و اصحابه اجمعین آمین منصرعه از هر چه میرو و سخن دوست خوش تر است  
هر چند هر چه گفته می شود از دوست نه سخن او است لیکن چون آن سخن را سخوی از مناسبت با  
جناب او تعالی و تقدس ثاب است آن منی مناسب را منضم شمرده در آن باب جرأت در  
زبان درازی می نماید المقصود شریعت و حقیقت عین یکدیگر اند و در حقیقت از یک دیگر جدا  
نیستند فرق اجمال و تفصیل است استدلال کشف است تعلبیت و شهادت است تعلل و عدم

این مکتوبه را در هر چه عجز عشق خدائی احسن است به که شکر خورون بود جان کنندن است به  
ظاهر را بظاهر شریعت غیر آراستن و باطن را همواره با حق جل و علا داشتن کار عظیم است تا کلام  
صاحب است را باین نوعی عظمی شرف سازند از مجموع این دو نسبت بلکه استقامت بز ظاهر  
شریعت تمخیز بسیار عزیز الوجود است اعز من الیک بیعت الکفر حق سبحان و تعالی  
از کمال کرم خود استقامت بر متابعت سید الابدان و الاصلین ظاهر را باطنی است فرمود  
پس تداوم قادی صدور یافته در بیان آنکه شریعت و حقیقت عین یکدیگر اند و علامت  
وصول بحق الیقین مطابقه علوم و معارف آن مقام است بعلوم و معارف شریعت و حقیقت  
ذات حق سبحانه و تعالی بر جاوه شریعت استقامت ارزانی داشته به یکی همت متوجه جناب  
قدس خود گردانیده ما را بتمام از ناب شناند و بکلیت اعراض از ما و در خود میگرداند خود را  
سید البشر القدس عن رفیع البصر علیه من الصلوات افضلها من الشیطان و انگلتها  
و علی الله و اصحابه اجمعین آمین منصرعه از هر چه میرو و سخن دوست خوش تر است  
هر چند هر چه گفته می شود از دوست نه سخن او است لیکن چون آن سخن را سخوی از مناسبت با  
جناب او تعالی و تقدس ثاب است آن منی مناسب را منضم شمرده در آن باب جرأت در  
زبان درازی می نماید المقصود شریعت و حقیقت عین یکدیگر اند و در حقیقت از یک دیگر جدا  
نیستند فرق اجمال و تفصیل است استدلال کشف است تعلبیت و شهادت است تعلل و عدم  
این مکتوبه را در هر چه عجز عشق خدائی احسن است به که شکر خورون بود جان کنندن است به  
ظاهر را بظاهر شریعت غیر آراستن و باطن را همواره با حق جل و علا داشتن کار عظیم است تا کلام  
صاحب است را باین نوعی عظمی شرف سازند از مجموع این دو نسبت بلکه استقامت بز ظاهر  
شریعت تمخیز بسیار عزیز الوجود است اعز من الیک بیعت الکفر حق سبحان و تعالی  
از کمال کرم خود استقامت بر متابعت سید الابدان و الاصلین ظاهر را باطنی است فرمود





که اکل آن از صورت گزشت به بحقیقت پوشیده باشد و از ظاهر بر باطن آرمیده ظاهر غذا  
 نمود ظاهر او باشد و باطن غذا شکل باطن او و الا برای ظاهر و باطنی مقصود و اکل آن درین  
 تصویرت سعی کن تا القمه را سازی که بعد از آن چند آله نخا می بخور و درین ترکیب غذا  
 است مرصاحب غذا و درین انظار تا خیر تحریر اسلام

### مکتوب صد و شصت و نهم

بسیاوت و تقابیت پناهی شیخ فرید صدر و یا قومه در بیان آله اسلام و کفر ضد یکدیگر اندر حمال  
 جمع شدن این دو ضد مخالف است و عزت دادن یکی را استلزام خواری دیگر است و این  
 انحراف قال سئل الله تعالی فی تذلیل الکفار و عدم الاختلاف معهم و معنی بیان سئل هذا  
 الاختلاف و در بیان آله دنیا و آخرت نیز ضد یکدیگر اندر انحراف لله الذی انعم علینا  
 و هذا ان الی الاسلام و جعلنا من امة محمد علیه الصلوة و التحیة و انما کفره معاد  
 و این و بسته با تابعین کونست و بس علیه و علی اله من الصلوات انقضها و این  
 الشیطان آله که متابعت او علیه الصلوة و التحیة و بیان احکام اسلام است و رفع  
 رسوم کفریه چه اسلام و کفر ضد یکدیگر اندر اثبات یکی موجب نفع دیگر است احتمال جمع شدن  
 این دو ضد مخالف است و عزت دادن یکی را استلزام خواری دیگر است حق سبحانہ و تعالی  
 صیب خور و اقلی علیین و التحیة میفرماید یا ایها الشیخ جاهد الکفار و المنافقین کلفظ  
 علیکم پس غیر خور را که مرصوف مجنون عظیم است جهاد و کفار و غلطت بر ایشان امر فرمود  
 معلوم شد که غلطت بر ایشان داخل خلق عظیم است پس عزت اسلام و خواری کفر باطل کفر  
 است کسیکه اهل کفر اغزیرو است اهل اسلام را خواری ساخت عزیز و دشمن عبدت از ان است

این مکتوب صد و شصت و نهم است  
 در بیان تقابیت و تقابیت پناهی شیخ فرید صدر و یا قومه  
 در بیان آله دنیا و آخرت نیز ضد یکدیگر اندر انحراف لله الذی انعم علینا  
 و هذا ان الی الاسلام و جعلنا من امة محمد علیه الصلوة و التحیة  
 و این و بسته با تابعین کونست و بس علیه و علی اله من الصلوات انقضها  
 الشیطان آله که متابعت او علیه الصلوة و التحیة و بیان احکام اسلام است  
 و رفع رسوم کفریه چه اسلام و کفر ضد یکدیگر اندر اثبات یکی موجب نفع دیگر است  
 احتمال جمع شدن این دو ضد مخالف است و عزت دادن یکی را استلزام خواری دیگر است  
 حق سبحانہ و تعالی صیب خور و اقلی علیین و التحیة میفرماید یا ایها الشیخ جاهد الکفار  
 و المنافقین کلفظ علیکم پس غیر خور را که مرصوف مجنون عظیم است جهاد و کفار  
 و غلطت بر ایشان امر فرمود معلوم شد که غلطت بر ایشان داخل خلق عظیم است  
 پس عزت اسلام و خواری کفر باطل کفر است کسیکه اهل کفر اغزیرو است اهل اسلام  
 را خواری ساخت عزیز و دشمن عبدت از ان است

صلوات الله على من صلوات الله عليه  
 صلوات الله على من صلوات الله عليه  
 صلوات الله على من صلوات الله عليه  
 صلوات الله على من صلوات الله عليه  
 صلوات الله على من صلوات الله عليه

که البته ایشان را تعظیم کنند و با ایشانند در مجالس خود جا و ادن و با ایشان مصاحبت نمودن  
 و همزبانی کردن با ایشان و نهل اغراض است در رنگ سگان ایشان را دور بیاورد و پشت  
 و اگر غرضی از اغراض دنیاوی با ایشان مربوط باشد و نه ایشان بیست نشو و نشود بی اعتبار  
 را مرغی داشته بقدر ضرورت با ایشان باید پرداخت و کمال اسلام آنست که ازان عرض  
 دنیاوی نیز باید گشت و با ایشان نباید پرداخت حق بجهت آنکه در کلام محمدی خود اهل کفر و شمرن  
 و دشمنی غیر خود نموده است پس احتیاط و مؤمنان شمنان خدا و رسول او از اظلم  
 جنات باشد اقل ضرر و مصاحبت و مخالفت این دشمنان آنست که قدرت اجراء حکما  
 شرعی در حق موم کفری چون بگرد و در جای مؤمنان منع آن سے آید و این ضرر بسیار عظیم است  
 و وقتی و الفت با دشمنان خدا دشمنی خداست که در جمل و دشمنی میمیرد او علی الصلوات و السلام  
 میشود و شخصی گمان میکند که او ایزال اسلام است و تصدیق و ایمان باند و رسول او را نمیداند  
 که این قسم اعمال شنیعه دولت اسلام او را یک و صاف می برود و خودی بالذکر من شرق و انفسنا  
 بین سنتنات انکار است خواب و پیما در که مرد و اهل است به حال غماج و جز پندار نیست  
 کار این نار کاران است و حریت است با سلام و اهل آن و منتظرند اگر قابو بیابند و ازل  
 اسلام بدارند یا همه را قتل برسانند یا بکفر بازگردانند پس اهل اسلام را هم شمری و کار است که  
 نکند هم چون اینچنین و نسبت مسلمانان ضرور نیست همواره در مقام خواری اینها باید بود چیزی  
 ازل کفر که در هندوستان بر طرف شده است بواسطه شومی مصاحبت اهل کفر است با  
 سلاطین این دیار و مقصود اهل از جزیره کفرن از ایشان خواری ایشان است و این خواری  
 حکایت که از ترس جزیره چاه خوب نمیتواند پوشید و بپوشد نمیتواند بود همیشه در صانع ازلان  
 میباشد از آنقدر اموال با دشمنان را چه میرسد که منع جزیره کفرن کنند حق سبحانه و تعالی جزیره

**در معرفت**  
 که معرفت با ایشانست که در معرفت  
 که معرفت با ایشانست که در معرفت  
 که معرفت با ایشانست که در معرفت  
 که معرفت با ایشانست که در معرفت  
 که معرفت با ایشانست که در معرفت  
 که معرفت با ایشانست که در معرفت  
 که معرفت با ایشانست که در معرفت  
 که معرفت با ایشانست که در معرفت  
 که معرفت با ایشانست که در معرفت  
 که معرفت با ایشانست که در معرفت

که معرفت با ایشانست که در معرفت  
 که معرفت با ایشانست که در معرفت  
 که معرفت با ایشانست که در معرفت  
 که معرفت با ایشانست که در معرفت  
 که معرفت با ایشانست که در معرفت

والمعروف

لعل قال هذا قال الله  
لا يظنون بالله ولا باليوم الآخر  
وإن من لدن الله عذرا كبيرا  
وإن من لدن الله عذرا كبيرا  
وإن من لدن الله عذرا كبيرا

از بر آنست خواری ایشان وضع کرده است مقصود رسولی ایشان است و عزت و غلبه  
اهل اسلام نسخ جو و هر که شوکت میجو و اسلام است به علامت حصول دولت اسلام  
بفرض است با اهل کفر و عناد است با ایشان حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود ایشان را  
بخش فرموده و در جاهست بر سر فرموده پس در نظر اهل اسلام میباید که اهل کفر چنین پندارند  
و چون چنین پندارند و مانند لاجرم از صحبت ایشان پرهیز نمایند و در مجالست ایشان مشغول  
چیزها از ایشان پرسیدن و بمقتضای علم انجیال کردن از کمال اغراض این دشمنان است  
همچنانکه گفته است از ایشان طلب دروغ و عدا که بتوسط ایشان خواهد بود و حق سبحانه و تعالی در  
کلام مجید خود میفرماید **وَمَا آتَاكُم مِّن شَيْءٍ فَذَكَرْهُ إِذْ ذُكِرْتُمْ بِهِ وَلَئِن كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُوا أَوْامِرَ اللَّهِ وَارْتَضُوا عِقَابَ اللَّهِ إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُ مَنِ اسْتَأْذَنَ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيَتُوبُوا وَأَن يَذُنُوا لَكُم مِّنَ اللَّهِ وَالرَّسُولِ حَتَّىٰ تَخْرُجُوا مِنَ الدِّينِ وَإِن تَع�ُوا إِلَىٰ اللَّهِ فَإِنَّ إِلَهَكُمْ وَاحِدٌ لَّئِن كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُوا أَوْامِرَ اللَّهِ وَارْتَضُوا عِقَابَ اللَّهِ إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُ مَنِ اسْتَأْذَنَ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيَتُوبُوا وَأَن يَذُنُوا لَكُم مِّنَ اللَّهِ وَالرَّسُولِ حَتَّىٰ تَخْرُجُوا مِنَ الدِّينِ وَإِن تَع�ُوا إِلَىٰ اللَّهِ فَإِنَّ إِلَهَكُمْ وَاحِدٌ**  
است اجابت را در آنجا چه احتمال آنقدر فساد لازم می آید که اغراض این سگان می افزاید ایشان  
اگر عاقلان خواهند که در میان خود را وسیله خواهند آورد و خیال باید کرد که کار با کجا میکشد و از مسلمانی بوسه  
نیمانند عزیز فرموده است تا یکی از شما دیوانه نشود و مسلمانی نرسد و یوانگی عبارت او در گذشتن است  
از نفع و ضرر خود بوسط اعلائے کلمه اسلام با مسلمانی هر چه شود گوشت شود و اگر نشود گوشت شود و چون  
مسلمانی است رضای خدای عزوجل است و رضای پیغمبر حبیب او علیه الصلوٰة و السلام  
**وَالْحَقِّيَّةُ وَوَلِّعَظِيمَةٌ مِّنْ رِّضَاكَ مَعْلَانِيَةٌ مِّنْ رِّضَاكَ بِاللَّهِ مَسْجِدًا كَرِيمًا وَبِالْإِسْلَامِ كَرِيمًا**  
**وَتَحَمُّلٌ عَلَيْهِ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ نَبِيًّا وَرَسُولًا مَّصْرَعٌ هَمٌّ بِرَيْحٍ مَّيَامِيٍّ بَارِبٌ بِحُكْمٍ مِّنْ سَيِّدٍ**  
**أَمْرٌ سَلَامٌ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ آلِهِمِنَ الصَّلَاةِ أَفْضَلُهَا مِنَ النَّسْلِ لِمَا سَأَلَكُمُهَا وَالسَّلَامُ**  
اگر توفیق فریق گشت مفصل تر ازین نوشته ارسال خواهد گشت همچنانکه اسلام ضد کفر است آخرت  
نیز ضد دنیا است و دنیا و آخرت جمع نشود ترک دنیا برود و نوع است نوعیست که از با حاکمان

و اینست که گفته است از ایشان طلب دروغ و عدا که بتوسط ایشان خواهد بود و حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود میفرماید  
وَمَا آتَاكُم مِّن شَيْءٍ فَذَكَرْهُ إِذْ ذُكِرْتُمْ بِهِ وَلَئِن كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُوا أَوْامِرَ اللَّهِ وَارْتَضُوا عِقَابَ اللَّهِ إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُ مَنِ اسْتَأْذَنَ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيَتُوبُوا وَأَن يَذُنُوا لَكُم مِّنَ اللَّهِ وَالرَّسُولِ حَتَّىٰ تَخْرُجُوا مِنَ الدِّينِ وَإِن تَع�ُوا إِلَىٰ اللَّهِ فَإِنَّ إِلَهَكُمْ وَاحِدٌ لَّئِن كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُوا أَوْامِرَ اللَّهِ وَارْتَضُوا عِقَابَ اللَّهِ إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُ مَنِ اسْتَأْذَنَ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيَتُوبُوا وَأَن يَذُنُوا لَكُم مِّنَ اللَّهِ وَالرَّسُولِ حَتَّىٰ تَخْرُجُوا مِنَ الدِّينِ وَإِن تَع�ُوا إِلَىٰ اللَّهِ فَإِنَّ إِلَهَكُمْ وَاحِدٌ

تعالی  
بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

صلوات الله على من سئل عن قول  
 رسول الله صلى الله عليه وآله  
 من سئل عن قول رسول الله  
 صلوات الله على من سئل عن قول  
 رسول الله صلى الله عليه وآله  
 من سئل عن قول رسول الله  
 صلوات الله على من سئل عن قول  
 رسول الله صلى الله عليه وآله  
 من سئل عن قول رسول الله  
 صلوات الله على من سئل عن قول  
 رسول الله صلى الله عليه وآله

بجهت ترک کرده شود مگر بقدر ضرورت این تمام اعلای ترک و نیاست نوعی میگردانت که از محرمات و شکیبانه  
 آن اجتناب کرده شود و با موریها جلین متعزم نموده آید این هم نیز خصم صادرین اولان بسیار عزیز الوجود است  
 آسمان نسبت بعرش آمد زود و در نه بس عالیت پیش خاک تو بدین پاراز استعال در جنب قضه  
 و نپس حریر و امثال آن خاک نشسته است مصطفویه علی مصدکها الصلوة والسلام و القیمة انرا  
 محرم ساخته است اجتناب باید نمود و آونی در جنب و قضه را اگر برای مجمل کنند فی الجملة نجاست  
 دار و اما استعمال اینها حرام است از آب و طعام خوردن درینها و خوشبوئی انداختن در آن  
 ساختن و جزآن القصیه حق سبحانہ و تعالی و ائمه امور بمباحه بسیار وسیع ساخته است  
 شغلات و مشغلات با آنها در عیش و لذت زیاده ازان است که در امور محرمه است در بیامات غیر  
 حق است سبحانہ و در محرمات عدم رضائ او تعالی عقل سلیم هرگز نتواند بیند کند که کسی  
 برای لذت که بقائے هم ندارد و عدم رضائے مولائے خود اختیار کند و حال آنکه در عوض آن لذت  
 محرمه لذت مباحه هم نتواند فرموده است **رَدَقْنَا اللّٰهَ سُبْحَانَہُ وَاٰیَاتِہٖ الْاِسْتِغْنَامَ عَلٰی**  
**مُنَابَعَتِ صَلَاحِ اللّٰہِ رِغْبَتِ عَلَیْکَ وَاَعْلٰی اِلَہِ الصَّلٰوۃِ وَالْحَبَابِ وَاَعْلٰی مَحْرَمَاتِ ہِمَارِہِ عَیْبَا**  
**وین دار جو عاید نمود و ازینها استفسار باید کرد و بتقصائی فتوی ایشان عمل باید نمود که راه نجاست**  
**شریعت است و بعد شریعت هر چه است باطل است پس بگذارید الحمد للہ الحمد للہ الحمد للہ الحمد للہ الحمد للہ**

**کتابت و تحقیق و جہاد**

بحافظ بہاؤ الدین سرہندی صدویانہ در بیان آنکہ فیض حق سبحانہ علی الدوام بر خود می آید  
 واروست تفاوت قبول عدم قبول آن ازین طرف ناشی است یعنی سبحانہ و تعالی  
 بر جاوہ شریعت استقامت بخشد بخندہ و کسی کہ فیض حق سبحانہ و تعالی علی الدوام بر خود

کتابت و تحقیق و جہاد  
 بحافظ بہاؤ الدین سرہندی  
 صدویانہ در بیان آنکہ  
 فیض حق سبحانہ علی  
 الدوام بر خود می آید  
 واروست تفاوت قبول  
 عدم قبول آن ازین  
 طرف ناشی است یعنی  
 سبحانہ و تعالی  
 بر جاوہ شریعت  
 استقامت بخشد  
 بخندہ و کسی کہ  
 فیض حق سبحانہ  
 و تعالی علی  
 الدوام بر خود





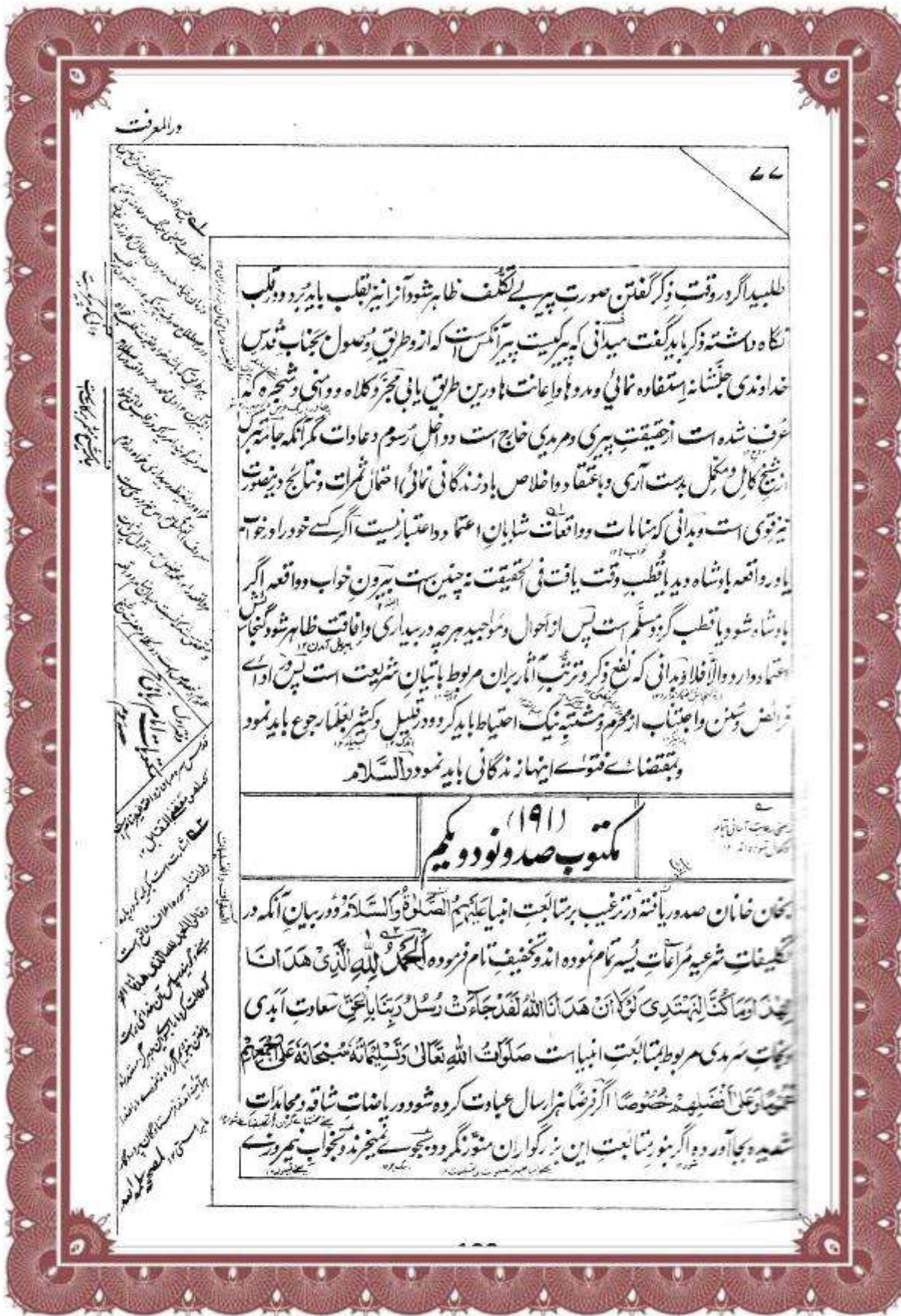
در معرفت

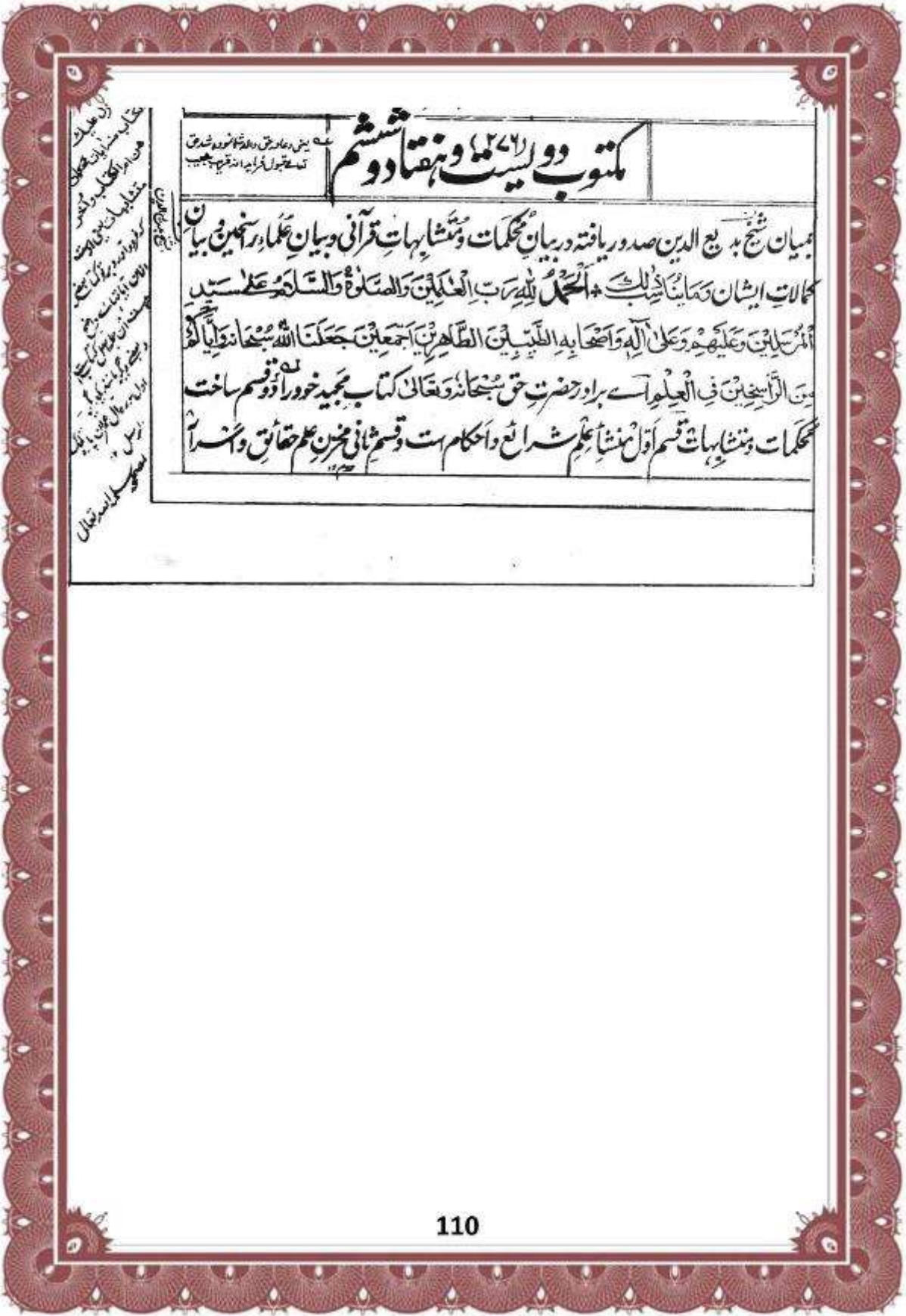
طریق معرفت حق تعالی است که از راه مشاهده اشیاء و تدبر آنها حاصل می‌گردد و این طریق را عرفان می‌گویند. عرفان از راه مشاهده اشیاء و تدبر آنها حاصل می‌گردد و این طریق را عرفان می‌گویند. عرفان از راه مشاهده اشیاء و تدبر آنها حاصل می‌گردد و این طریق را عرفان می‌گویند. عرفان از راه مشاهده اشیاء و تدبر آنها حاصل می‌گردد و این طریق را عرفان می‌گویند.

طلبید اگر در وقت ذکر گفتن صورت پیر به لکنت ظاهر شود از آن پیر قلب باید برد و قلب نگاه داشته ذکر باید گفت میدانی که پیر کس است که از طریق حصول بحجاب شمس خداوندی جانشانه استفاه نمایی و در او امانت ماورین طریق یابی مجر و کلاه و واهی و شجره که عرفت شده است از حقیقت پیری و مهدی خاج است و در اصل رسوم و عادات مگر آنکه با تمبرک از شیخ کمال و منکل پست آری و به عقدا و اخلاص باورندگان نمایی احوال ثمرات و تلج و در صورت نیز قوی است و بدانی که نشانات و واقعات شبلیان اعظام و اعتبار نیست اگر کسی خود را و خواب باور واقعه باو شاه وید یافت وقت یافت فی حقیقت بیچنین است بیرون خواب و واقعه اگر باو شاه شود یا قطب گردوستم است پس از احوال و موایب هر چه در بسیاری واقعات ظاهر شود و گنج اعتماد و او را و آقا و بدانی که نفع و ذکر و ترش آثار بران مربوط با تیان شریعت است پس او کسی تراض و سنن و واجبات از مجموع و مشتبه نیک احتیاط باید کرد و در تفسیر و کثیر بغلا رجوع باید نمود و به تصانای قوی که اینها زنده گانی باید نمود و والسلام

کتاب (۱۹۱) مکتوب صد و نود و یکم

بخان خانان صد و بیست و نوزده برتالبعث انبیا علیهم السلام و السلام و در بیان آنکه در تحقیقات شرعی مراتب کسیر نام نموده اند و تخفیف تام نموده الحکم لله الذی هدانا لهذا انما کننا علی شاکر ان الله قد جاءت رسول ربنا باحی سعادت ابدی سعادت مهدی مربوط بتابعیت انبیا است صلوات الله تعالی و تسلیته و تسبیحاته علی جمیعهم و تحسینات کل انصافه مخصوصا اگر در زمان ارسال عبادت کرده شو و در باضات شاقه و محامدات شعیبه بجا آورده اگر بنو بتابعیت این بزرگواران متورنگر و و سبجوسه نیز خیزند و خواب نیمه در



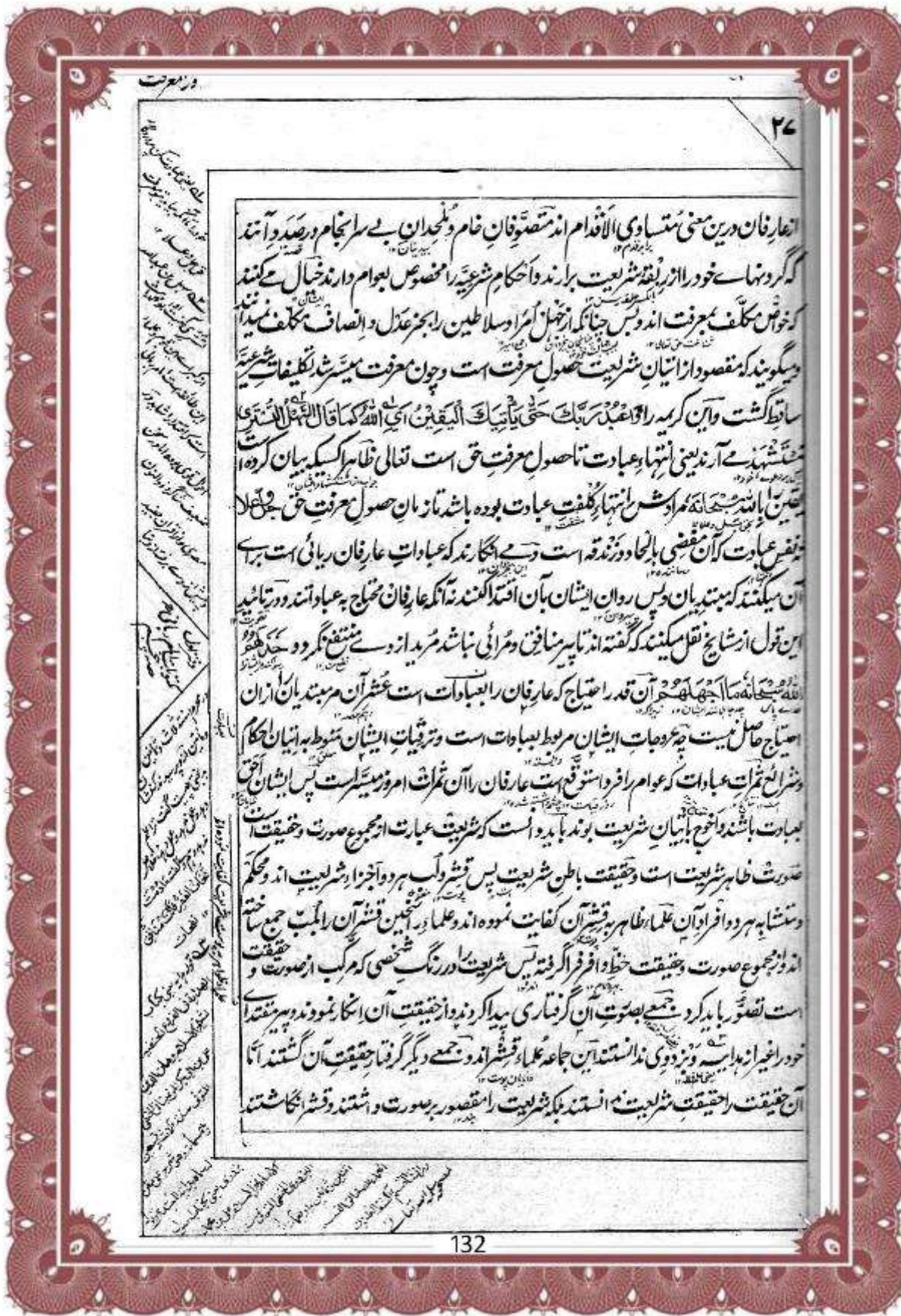


# کتاب و نویسندگان و همکاران

بیان شیخ برج الدین صدوریافته در بیان حکمت و منشاهاست قرآنی و بیان علماء در سخنان بیان  
 کلمات ایشان و کتابها و الکتب الحمد لله رب العالمین و المسلمون و المسلمات علی سید  
 المرسلین و علیهم و علی آله و صحبه الطاهرین اجمعین جعلنا الله سبحانه و اولیائه  
 بن الراسخین فی العیون و اسرار حضرت حق سبحانه و تعالی کتاب مجید خوراد و توهم ساخت  
 حکمت و منشاهاست قسم اول منشا علم شرایع و احکام است و قسم ثانی منین علم حقائق و اسرار

این کتاب  
 کتاب مشتمل بر بیان  
 من در احکام و حکمت  
 مشتمل بر بیان حکمت  
 که در کتب قدماست  
 احکام و حکمت  
 و منشاهاست  
 و علم حقائق  
 و اسرار  
 و اسرار





از عارفان درین معنی متساوی الاقدام اند متصوفان خام و ملحدان بی سرانجام و صید و آینه  
 که گردنهای خود را از زلفه شریعت براند و احکام شریعت را مخصوص بعباده و انصاف و انصاف می کنند  
 که خوش بکلف معرفت اند و بس چنانکه از خلیل امر و سلاطین را بجز عدل و انصاف تکلف نیاید  
 و میگویند که مقصود از آیتان شریعت حصول معرفت است و چون معرفت میسر شد تکلیفات شریعت  
 ساقط گشت و این کریمه را واقعه سرباگ <sup>حسین</sup> یا کاتبیک <sup>ای</sup> الیقین <sup>ای</sup> الله <sup>که</sup> اما قال <sup>الله</sup> التشریح  
 می کنند ازین معنی انتهای عبادت تا حصول معرفت حق است تعالی ظاهر که کسیک بیان کرده است  
 و این <sup>از حدیث</sup> اند و در کتب مشهوره انتهای تکلیفات عبادت بوده باشد تا زمان حصول معرفت حق و جلا  
 فی نفس عبادت که آن مفروضی با نجا و روزنامه است <sup>دسته</sup> و می بکارند که عبادت عارفان ربانی است بر  
 آن میکنند که مبتدیان پس روان ایشان بآن اکتفا کنند که عارفان مخلص به عبادتند و در نهایت  
 این قول از شاخ نقل میکنند که گفته اند نایب مباحث و مرائی نباشند مرید از دست ممتنع نگردد و حد  
<sup>و در حد</sup> <sup>از حد</sup>  
 احتیاج حاصل نیست چه عبادت ایشان مربوط بعبادات است و تزیینات ایشان متناسبه اینان حکما  
 و مشرک تشریح عبادت که عوام را فرود استوقع است عارفان را آن ثمرات امر و مدیسه است پس ایشان  
 عبادت باشند و خروج با بیان شریعت بوند باید و است که شریعت عبارت از مجموع صورت و حقیقت است  
 صورت ظاهر شریعت است و حقیقت باطن شریعت پس قشر و لب هر دو اجزای شریعت اند و حکم  
 و مشابیه هر دو افراد آن علم ظاهر و قشر آن کفایت نموده اند و علم و در آئین قشر آن را لبت جمع خسته  
 اند و در مجموع صورت و حقیقت خط و افراط گرفته پس شریعت در رنگ شخصی که مرکب از صورت و حقیقت  
 است تصور باید کرد و جمیع بصوت آن گرفتاری پیدا کردند از حقیقت آن انکار نمودند و پیر منتهی  
 خود را غیر از حقیقت و بزرگوئی ندانستند این جماعه علماء و قشر اند و جمعی دیگر گرفتار حقیقت آن گشتند اما  
 آن حقیقت را حقیقت شریعت ندانستند بلکه شریعت را مقصود به صورت و استند و قشر نگاه داشتند

در معرفت  
 این عارفان درین معنی متساوی الاقدام اند متصوفان خام و ملحدان بی سرانجام و صید و آینه  
 که گردنهای خود را از زلفه شریعت براند و احکام شریعت را مخصوص بعباده و انصاف و انصاف می کنند  
 که خوش بکلف معرفت اند و بس چنانکه از خلیل امر و سلاطین را بجز عدل و انصاف تکلف نیاید  
 و میگویند که مقصود از آیتان شریعت حصول معرفت است و چون معرفت میسر شد تکلیفات شریعت  
 ساقط گشت و این کریمه را واقعه سرباگ یا کاتبیک یا کاتبیک ای الیقین ای الله که اما قال الله التشریح  
 می کنند ازین معنی انتهای عبادت تا حصول معرفت حق است تعالی ظاهر که کسیک بیان کرده است  
 و این اند و در کتب مشهوره انتهای تکلیفات عبادت بوده باشد تا زمان حصول معرفت حق و جلا  
 فی نفس عبادت که آن مفروضی با نجا و روزنامه است و می بکارند که عبادت عارفان ربانی است بر  
 آن میکنند که مبتدیان پس روان ایشان بآن اکتفا کنند که عارفان مخلص به عبادتند و در نهایت  
 این قول از شاخ نقل میکنند که گفته اند نایب مباحث و مرائی نباشند مرید از دست ممتنع نگردد و حد  
 احتیاج حاصل نیست چه عبادت ایشان مربوط بعبادات است و تزیینات ایشان متناسبه اینان حکما  
 و مشرک تشریح عبادت که عوام را فرود استوقع است عارفان را آن ثمرات امر و مدیسه است پس ایشان  
 عبادت باشند و خروج با بیان شریعت بوند باید و است که شریعت عبارت از مجموع صورت و حقیقت است  
 صورت ظاهر شریعت است و حقیقت باطن شریعت پس قشر و لب هر دو اجزای شریعت اند و حکم  
 و مشابیه هر دو افراد آن علم ظاهر و قشر آن کفایت نموده اند و علم و در آئین قشر آن را لبت جمع خسته  
 اند و در مجموع صورت و حقیقت خط و افراط گرفته پس شریعت در رنگ شخصی که مرکب از صورت و حقیقت  
 است تصور باید کرد و جمیع بصوت آن گرفتاری پیدا کردند از حقیقت آن انکار نمودند و پیر منتهی  
 خود را غیر از حقیقت و بزرگوئی ندانستند این جماعه علماء و قشر اند و جمعی دیگر گرفتار حقیقت آن گشتند اما  
 آن حقیقت را حقیقت شریعت ندانستند بلکه شریعت را مقصود به صورت و استند و قشر نگاه داشتند



والمعرفت

کتاب فیض الحقیقی  
تالیف مولانا محمد رفیع  
مدرسہ اسلامیہ دارالعلوم دیوبند  
جلد اول صفحہ ۲۹

امقوض علم حضرت حق سبحانہ یسائت وکلماء وراسخان را غیر از ایمان بمتشابهات نصیب  
یافت و تاویلایکے کہ علماء صوفیہ بیان کرده اند اخبار الاتی شان آن متشابهات نیا است و از  
آنہر لعلکہ قابل استیسا باشد آن تاویلات را تصویبیکر و چنانچہ عین القضاة و تاویل بعضی از تشابهات  
گفته مثلاً از الف لام میم الخ خواستہ کہ یعنی در و است کہ لازم عشق و محبت است و امثال آن  
آخر کار چون حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ بمحض فضل خود تمہ از تاویلات متشابهات را برین تقریظ  
ساخت و حد و کس از ان در یاشے محیط زمین است و این کہین کشاوه گردانیدہ است کہ علماء و را سخا  
تمیز از تاویلات متشابهات نصیب و از بہت آنکہ للہ الذی ہکذا انا لہذا انا کذا لکن اللہ  
لکن لان ہکذا انا للہ لکن لہذا ہکذا رسول ربنا یا لحنی تعبیرت و قلع مسطورہ را کہ طلب نمودہ بودند  
حوالہ حضور و آشتہ از ان مقولہ بیچ نمونشت چہ کند ظلم بعبارف دیگر جاری گشت و معالہ دیگریش  
بمعد و روحاوت داشت و السلاہ علیکم و علی سائرین اتبع الہدی و آل تومر متابعۃ  
تلصطف علیہ و علی آلہ و علی اہل بطنہ الصلوات التسلیمات الخلا

ملاحظہ فرمائید کہ  
تالیف مولانا محمد رفیع  
مدرسہ اسلامیہ دارالعلوم دیوبند  
جلد اول صفحہ ۲۹

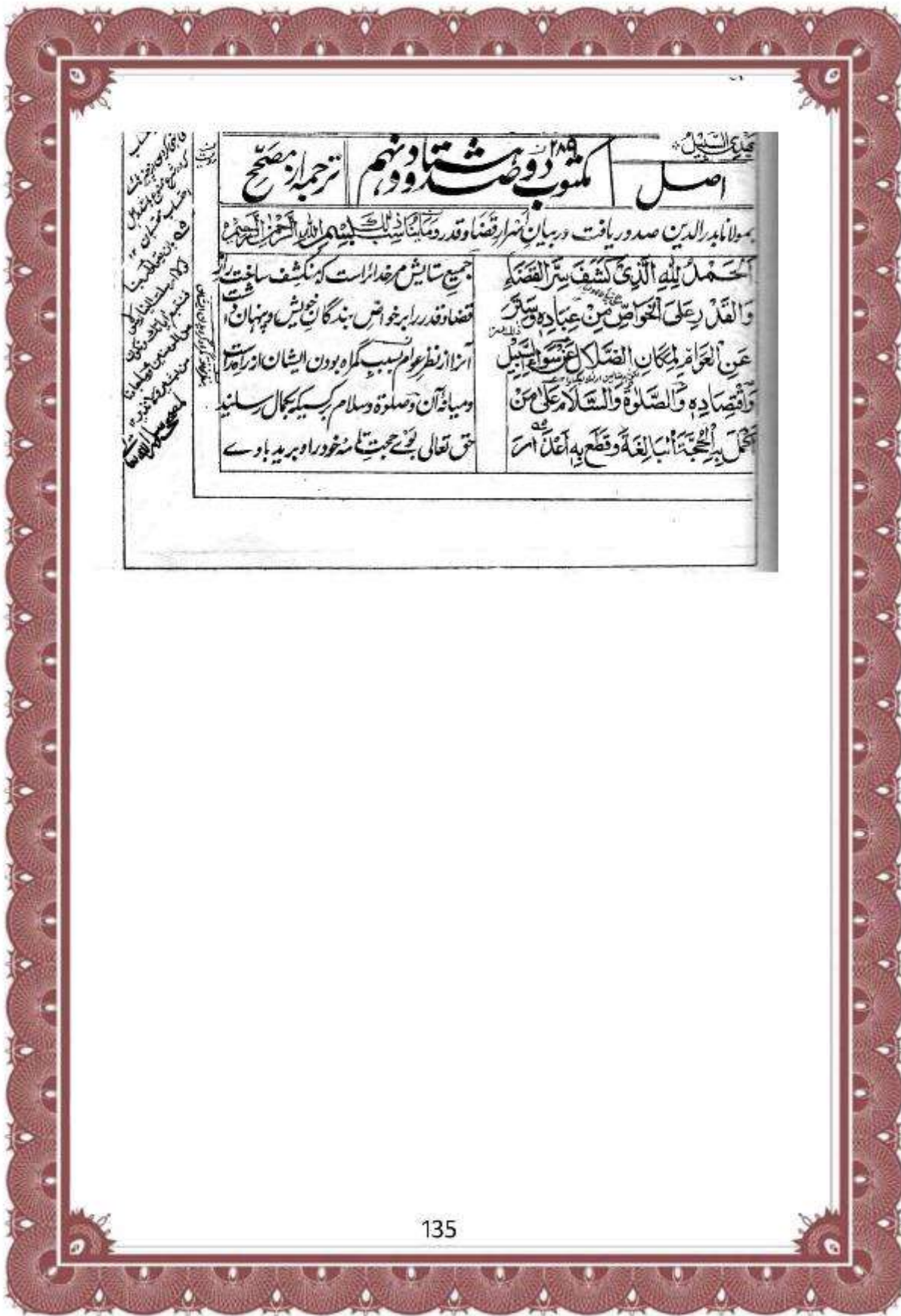
مکتوب دوست و ہمتا دو ہمت (۲۴۴)

حکمہ درانت کو داو اور انگریزوں  
کی علم و عقل ہست نہ ہستی  
یافت

بماعت الحقی صدور یافت و در بیان علم یقین و عین یقین و حق یقین این علوم از علوم سابقہ  
است کہ در توسط حال تحریر یافتہ بود و درین معرفت نہایت شہود و شہود نفی است و معارفہ کہ اخیر  
نوشتہ اند شہود و نفی را در رنگ شہود و انانی بے حاصل نیستہ و راہ انفس و آفاق شہود و اثبات نمودہ  
بلکہ نفی شہود را در واژہ وصول دانستہ از ما و را این آن علوم و معارف نوشتہ اند چنانکہ این  
سنی از کتب و رسائل ایشان لایح است بہ بلان آشد کہ اللہ تعالیٰ کہ عظم یقین و در ذات حق  
سبحانہ و تعالیٰ عبارت از شہود آیتے است کہ وال اندر قدرت او تعالیٰ و تقدس و شہود آن آیت  
و شہود انانی کہ آیت شہود و محققہ رفانی جز و در شہود نفی متصور نیست و آن جز و نفس را کہ نے شہود

ملاحظہ فرمائید کہ  
تالیف مولانا محمد رفیع  
مدرسہ اسلامیہ دارالعلوم دیوبند  
جلد اول صفحہ ۲۹

بماعت الحقی صدور یافت و در بیان علم یقین و عین یقین و حق یقین این علوم از علوم سابقہ



مجلد السبعين  
اصل

کتاب دوشمتم و دهم ترجمه از مصحح

مولانا امیر الدین صدور یافت در بیان احوال قضا و قدر و مائیکه فی سبب بیخه الله العزیز العظیم  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَشَفَ سِرَّ الْقَضَاءِ  
 وَالْقَدَرِ عَلَى الْخَوَاصِّ مِنْ عِبَادِهِ بِسَائِرِ  
 عَنِ الْعَرَفَةِ لِيَكُنَ الْفَضْلُ لِلرَّسُولِ الْبَشِيرِ  
 وَأَقْصَادِهِ وَالصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ عَلَى مَنْ  
 أَكْمَلَ بِهِ الْحَبِيبَةَ ابْنَةَ الْغَاةِ وَقَطَعَ بِهِ أَعْيُنَ امْرَأَةٍ

جميع ستایش من خدا را است که تکشفت سائت  
 قضا و قدر را بر خواص بندگان خویش و پنهان  
 آنرا از نظر عموم سبب گمراه بودن ایشان از راه راست  
 و میانه آن و صلوة و سلام هر سببیکه کمال رسانید  
 حق تعالی بجهت محبت من خود را و برید بادوسه

بنا بر این  
 که در این کتاب  
 از حدیث  
 و روایت  
 و کلام  
 و تفاسیر  
 و اشعار  
 و غیره  
 در بیان  
 احوال  
 قضا و قدر  
 و مائیکه  
 فی سبب  
 بیخه  
 الله  
 العزیز  
 العظیم  
 آمده  
 است  
 و در  
 بیان  
 احوال  
 قضا و قدر  
 و مائیکه  
 فی سبب  
 بیخه  
 الله  
 العزیز  
 العظیم  
 آمده  
 است







أَبُو سَمِيحٍ الْأَشْعَرِيُّ بِتَأْثِيرِ الْقُدْرَةِ  
 الْحَادِثَةِ فِي أَصْلِ الْفِعْلِ وَحُضُورِ الْفِعْلِ  
 بِمَجْمُوعِ الْقُدْرَتَيْنِ وَقَدْ جُوزَ اجْتِمَاعُ  
 الْمُرْتَبَتَيْنِ عَلَى أَنْوَاعٍ جَدِيدَةٍ  
 فَتَحَلَّفَتَا بَيْنَ وَقَالَ الْقَاضِي أَبُو بَكْرٍ الْفَلَّاحُ  
 بِتَأْثِيرِ الْقُدْرَةِ الْحَادِثَةِ فِي وَصْفِ  
 الْفِعْلِ بِأَنْ يَجْعَلَ الْفِعْلَ مَوْصُوفًا  
 بِشَيْءٍ كَوْنَهُ طَاعَةً وَمَعْصِيَةً وَالْحَقْدَ  
 عِنْدَ الْعَبْدِ الضَّعِيفِ تَأْثِيرَ الْقُدْرَةِ  
 الْحَادِثَةِ فِي أَصْلِ الْفِعْلِ وَفِي وَصْفِ  
 مَعَادٍ إِذْ لَا مَعْنَى لِتَأْثِيرِ فِي الْوَصْفِ  
 بِدُونِ التَّأْثِيرِ فِي الْأَصْلِ إِذْ الْوَصْفُ  
 أَنْ يَكُونَ الْمَتَّعِضُ عَلَيْهِ لِكُنْهٍ مُخْتَلِجٍ إِلَى  
 تَأْثِيرِهِ بِأَنْ يَكُونَ تَأْثِيرُ أَصْلِ الْفِعْلِ  
 إِذْ وَجُودُ الْوَصْفِ زَائِدٌ عَلَى وَجُودِ  
 الْأَصْلِ وَلَا يَحْتَدُ وَفِي الْقَوْلِ  
 بِالتَّأْثِيرِ أَنْ يَكُونَ كَمَا ذَكَرْنَا عَلَى  
 الْأَشْعَرِيِّ إِذْ التَّأْثِيرُ فِي الْقُدْرَةِ  
 أَيْضًا بِالْجَادِ اللَّهُ سُبْحَانَهُ كَمَا أَنَّ  
 نَفْسَ الْقُدْرَةِ بِالْجَادِ تَعَالَى أَيْضًا

ابو سحاق اشعری بتاثير قدرت حادثه در  
 نفس فعل و حصول فعل مجموع قدرتين  
 است اجتماع دو صورت را اثر واحد اما از دو جهت  
 مختلف و قال گفته است قاضی ابوبکر الفلانی  
 بتاثير قدرت حادثه در وصف فعل بدین پنج  
 که تصیف گردانیده شود فعل مثلاً بوصف طاعت  
 یا معصیه و نخست از نزد این بند و ضعیف تاثير  
 قدرت حادثه است در هر یک از نفس فعل و  
 فعل چه تاثير قدرت حادثه در وصف بدون  
 تاثير و در اصل پنج معنی ندارد زیرا که وصف  
 اثر همان اصل است و متفرع است بر آن اما  
 محتاج است بتاثير زائد بتاثير اصل فعل  
 بدین سبب که وجود وصف زائد است بر  
 وجود اصل و پنج اشکال نیست در قول  
 بتاثير قدرت عبد هر چند این قول بر  
 اشعری گران خواهد آمد زیرا که وصف  
 تاثير در قدرت عبد نیز بايجاد حق است  
 سبحانه چنانکه نفس قدرت نیز بايجاد  
 اوست تقالی

تفسیر  
 فی  
 التاثير  
 فی  
 الفعل

وَالْقَوْلُ بِتَأْيِيرِ الْقَدَرِ هُوَ الْأَقْرَبُ إِلَى  
 الصَّوَابِ وَمَذْهَبُ الْأَشْعَرِيِّ فِي الْخَلْقِ  
 فِي كَاتِرَةِ الْبُكَرِ فِي الْحَقِيقَةِ إِذْ لَا اخْتِيَارَ  
 عِنْدَهُ حَقِيقَةً وَلَا تَأْيِيرَ لِقَدَرٍ سَرَفًا  
 كَمَا دُنِيَ أَصْلًا عِنْدَهُ لِأَنَّ الْفِعْلَ  
 الْأَخْتِيَارِيَّ عِنْدَ الْبُكَرِيِّ لَا يُسَبَّبُ  
 إِلَى الْفَاعِلِ حَقِيقَةً بَلْ جَزَاءً وَعِنْدَ  
 الْأَشْعَرِيِّ يُسَبَّبُ إِلَى الْفَاعِلِ حَقِيقَةً  
 وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْأَخْتِيَارُ تَأْيِيرًا لِحَقِيقَةٍ  
 لِأَنَّ الْفِعْلَ يُسَبَّبُ إِلَى قَدَرٍ الْعَبْدِ  
 حَقِيقَةً سَوَاءً كَانَتْ الْقَدَرُ مَوْجُودًا  
 وَكَوْنِي الْجُمْلَةِ كَمَا هُوَ مَذْهَبُ غَيْرِ  
 الْأَشْعَرِيِّ مِنْ أَهْلِ السُّنَّةِ أَوْ مَذْهَبًا  
 مَعْضًا كَمَا هُوَ مَذْهَبُ وَبِهَذَا الْفَرْقِ  
 يَمَيِّزُ مَذْهَبَ أَهْلِ الْحَقِّ عَنِ مَذْهَبِ  
 أَهْلِ الْبَاطِلِ وَتَمَيُّزُ الْفِعْلِ عَنِ الْفَاعِلِ  
 حَقِيقَةً وَإِتْبَانُهُ لَهُ جَزَاءً كَمَا هُوَ  
 مَذْهَبُ الْجَبَرِيَّةِ كَمَا مَحْضُ وَبِكَارِ  
 عَنِ الصُّرُوفِ قَالَ صَلَاحُ بْنُ الْمُهَيْبِ  
 وَمِنْ الْجَبَرِيَّةِ مَنْ قَالَ بَانَ الْفِعْلُ

وَقَوْلُ بِنَاءِ تَأْيِيرِ قَدَرٍ مَا دُنِيَ هَذَا  
 أَنْ تَزِيدَ كَيْفَ اسْتِصْوَابِ وَأَمَّا مَذْهَبُ  
 الْأَشْعَرِيِّ فِي الْحَقِيقَةِ وَخَلْقِ دَائِرَتِهِ  
 جَبَرِيَّةٌ هِيَ تَزِيدُ الْأَشْعَرِيَّ عَبْدَ الرَّحْمَنِ  
 فِي اخْتِيَارِ نَيْتِ وَقَدَرِ مَا دُنِيَ  
 فِي تَأْيِيرِهِ نَهْ مَكَرًا نَهْ تَزِيدُ جَبَرِيَّةً فِعْلًا اخْتِيَارِيًّا  
 بِفَاعِلٍ حَقِيقَةً نَسَبَتْ كَرَاهِيَّةً وَبَلَدًا جَزَاءً  
 وَتَزِيدُ الْأَشْعَرِيَّ بِفَاعِلٍ حَقِيقَةً نَسَبَتْ كَرَاهِيَّةً  
 هَرَجًا مَرَاوِرًا حَقِيقَةً اخْتِيَارًا مَعْلُومًا  
 زَيْدًا كَمَا فِعْلًا تَزِيدُ الْبَلَدَ نَسَبَتْ حَقِيقَةً  
 نَسَبَتْ اسْتِصْوَابِ قَدَرٍ فِي الْجُمْلَةِ مَوْجُودًا  
 چنانکه مذهب غیر اشعری است از اهل سنت  
 یا مدار صرف چنانکه مذهب ویست و به  
 همین فرق ممتاز گردند مذهب اهل حق  
 از مذهب اهل باطل - و اما این که فعل  
 را از فاعل باعث حقیقت یعنی کردن  
 و باعتبار مجاز اثبات نمودن چنانکه قول  
 جبریه است پس کفر است صریح و انکار  
 است از بداینه صاحب تصحیف فرموده که  
 بعضی از جبریه قائل اند باینکه صدر فعل از

له صاحبان  
 من مذهب  
 اشعری است  
 فان و حمله  
 گفت

و قول  
 باینکه مذهب  
 اشعری است

له صاحبان  
 من مذهب  
 اشعری است  
 فان و حمله  
 گفت





چه ای بجعل الفعل واجباً ومتعاً ووجوب الفعل امتناعاً عنها في اختيار ارتكاد الفعل الامتناع فان الوجوب بالاختيار هو كمال امتناعها وانما وجوبها بافعال الغير

مَا فِي الْبَابِ أَنَّهُ يُوجِبُ الْاِخْتِيَارَ  
 وَهُوَ مُحْتَقِقٌ لِاِخْتِيَارِ مَنْفَعَةٍ لَهُ وَالصَّاحِبُ  
 مُتَقَوِّضٌ بِأَفْعَالِ الْبَارِئِ تَعَالَى لِأَنَّ فِعْلَهُ  
 مُسْتَعَانَةٌ بِالنَّظَرِ إِلَى الْفَعْلَاءِ أَمَا وَاجِبٌ  
 أَوْ مُتَمَعٌّ إِذْ لَوْ تَعَلَّقَ الْقَضَاءُ بِأَنْ جُرِدَ  
 أَوْ بِالْعَدَمِ فَيَمْتَنِعُ فَلَوْ كَانَ وَجُوبُ  
 الْفِعْلِ بِالِاخْتِيَارِ مَنْفَعِيًّا لَهُ لَمْ يَكُنْ  
 الْبَارِئُ تَعَالَى مُخْتَارًا أَوْ هَذَا الْفِعْلُ  
 وَلَا يَحْتَقِقُ عَلَى أَحَدٍ أَنَّ الْقَوْلَ شَبَّاهُ  
 قَدْ رَوَى الْعَبْدُ فِي إِيجَادِ أَفْعَالٍ مَعَ كَمَالِ  
 ضَعْفِهِ فَوَعْنَايَةِ السَّخَاةِ وَمَنْشَأُ  
 نَهْيًا بِنَاءِ السَّفَاهَةِ وَيَهْدَى أ بِالْعَمَلِ  
 مَا وَرَاءَ النَّهْرِ شَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُمْ فِي  
 تَسْلِيلِهِمْ فِي هَذِهِ الْمَسْئَلَةِ حَتَّى قَالَ  
 إِنَّ الْعَبْرَةَ لَعَدَلٌ حَاكِمَةٌ لَهُمْ حَيْثُ لَمْ  
 يَسْتَبْرَأُوا لِأَنْبَرِيكًا وَاحِدًا وَمَنْعَ نَزْلِهِ  
 أَنْبَسُوا شَرَكَاءَ لَا يَخْضَعُونَ لِعِبْرَتِهِ  
 أَنَّهُ لَا فِعْلَ لِلْعَبْدِ لَصَلَاةٍ وَأَنْ حَرَكَاتِهِ  
 بِمَنْزِلَةِ حَرَكَاتِ الْجَمَادِ لَا فَرْقَ لَهُمْ  
 أَصْلًا وَلَا قَصْدًا وَلَا اِخْتِيَارًا وَرَعَوْا

که عیب با اختیار خود کار خواهد کرد و یا نخواهد کرد و عاقبت  
 مافی البایان چنین قضا اختیار عید را واجب  
 و لازم میگردد و این مثبت است اختیار است مافی  
 آن و غیر متقوض است بافعال بارئ تعالی زیرا که  
 فعل او بجهاد بنظر قضا واجب است یا متمنع  
 چه قضا اگر بوجود متعلق است واجب است یا بعد  
 پس متمنع پس اگر وجوب فعل اختیاری مافی اختیار  
 بود بائ تعالی در افعال خود مختار نبود که  
 و این کفر است و برعکس مخفی نیست که تحقیق  
 قول با استقلال قدرت عید در ایجاد افعال  
 خویش با وجود کمال ضعف و درغایه سبکی است  
 و نشأ نهایت بخردی و از اینجا است که مشایخ  
 ما و را و الله شکر الله تعالی سبحانهم مبالغه نموده  
 اند و تسلیل ایشان اندرین مسئله بحدی که گفته اند  
 که حال مجوس نیکوتر است از حال ایشان چه مجوس  
 غیر از یک شرک است اثبات نکرده اند و معتزله  
 شرک را بے نهایت اثبات نموده اند و جبریه  
 زعم نموده که فعل است هرگز مرعوب را و نه قدرت  
 و نه اراده و نه اختیار و حرکاتش در رنگ جمادات  
 و گفته که عید نه فعل خیر ثواب داده شود و نه

له من غیر  
 متعلق است  
 عطف بر  
 انضمام  
 متعلق  
 مع الضمان  
 ایضا

کبریا  
 و  
 و  
 و  
 و

طین کما ان یخبر فی ذی القعدة سنات له

بأنه لا یفعل





بند شش عربی بلکه مذہب جبری پس  
 ومیزند باینکه عبد را حقیقتاً اختیار  
 حاصل نیست و نسبت فعل بوجہ است  
 و گاهی بعضی اختیار عیب قائل میشوند  
 که مستلزم جبر است و معتدل آن کلام است  
 از صوفیاندین مقام استماع بینامیت  
 یا عمل افعال یکجاست پس و هرگز تا  
 نیست مرقدت عبد را در افعال حرکات  
 بمنزله حرکات جمادات است بلکه وجود  
 عبد از روی ذات و صفت مثل سراسر است  
 بزین هموار که پندار آن را نشنیده اند  
 بیاید نزدیک آن نیاید آن را چسبند  
 و یافت خدا را نزدیک آن - و این چنین  
 کلامها دلیر ساخته است مرآت را بر آفتاب  
 و مسألهات و اقوال افعال پس گوئیم در تحقیق  
 این مقام و الله سبحانه اعلم بحقیقت المراد  
 بدینستیکه اگر اختیار ثابت نبوده مر عبد را  
 حقیقتاً چنانکه مذہب شری است البتہ نسبت  
 به نمودن حق تعالی ظلم را بعباد چه را  
 نه اختیاریه حاصل است نه قدرت ایشان

مذہب اشعری بیل الی مذہب  
 الجبری فتارة یقولون بان لا اختیار  
 للعبد حقیقۃ ونسباً الفعل لیس  
 مجاز وتارة یقولون بصحة الاختیار  
 المستلزم للجبار ومع ذلك کسبحی  
 اکلہ بعض الصوفیة فی هذا المقام  
 من ان العاقل واحد لیس الا هو  
 وان لا تاثیر لقدرة العبد فی الافعال  
 اصلاً وان حرکاته بمنزله حرکات  
 الجمادات بل وجود العبد ذاتاً و  
 صفة کسراب یقیناً بحسبه الظاهر  
 ملة احکة اذ لجله لا کم یجد کثیفاً  
 ووجد الله عندنا وامثال هذا الکلام  
 از کاد هم جزاً عنک المداهنات والکلام  
 فی الاقوال والافعال فنقول فی تحقیق  
 هذا المقام والله سبحانه اعلم بحقیقة  
 المراد ان الاختیار لو لم یکن ثابتاً  
 للعبد حقیقۃ کما هو مذہب اشعری  
 لما نسب الله تعالی الظلم الی العبد  
 اذ لا اختیار له و لا تاثیر لقدرتهم

بانه اشاره الی ذوات  
 مثل الفاعل کلمه العالم  
 کسراب صفة العبد  
 بانه یعنی کسراب  
 هو الفاعل و قد مر  
 و صفة العبد است  
 المستلزم لاجتماع  
 صفت الی امر بانی  
 انشراح

وَأَمَّا هِيَ مَدَّ الرَّحْمَضُ عِنْدَهُ وَقَدْ نَسَبَ  
 سُبْحَانَهُ الظُّلْمَ الْبِهْمُ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ مِنْ  
 كِتَابِهِ الْمَجِيدِ وَفَعَّلَ الْمَدَّ رِيَّةً بِدُونِ  
 الشَّائِئِ وَكَوْنِي الْجَمَلَةَ لَا يُجِيبُ الظُّلْمَ مِنْهُمْ  
 لَعَنَهُمُ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْمَعْتَدِينَ لِلْعَذَابِ  
 مِنْهُ تَعَالَى مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ الرَّحْمَضُ  
 قَائِمًا اللَّهُ لَيْسَ بِظُلْمٍ أَصْلًا إِذْ هُوَ مَجْمُوعٌ  
 مَا لَكَ عَلْمُ الْأَطْلَاقِ يَتَصَرَّفُ فِي ظُلْمِ  
 الْمَطْلُوقِ كَيْفَ يَشَاءُ أَمَا نَسَبَةُ الظُّلْمِ  
 إِلَيْهِمْ تَمَسُّ تَنْزِيمُ الشُّبُوتِ الْأَخْتِيَارِ لَهُمْ  
 وَأَخْتِيَارُ الْجَارِ فِي هَذَا هَلْ لَيْتَ يَخْلُقُ  
 الْمَسْبُوبَ قَلْبًا مِمَّنْ تَكَبَّرَ مِنْ غَيْرِ ضَرْفٍ  
 وَأَمَّا الْقَوْلُ بِضَعْفِ الْأَخْتِيَارِ فَلَا يَخْلُقُ  
 إِذَا كَانَ يُرَادُ بِهِ الضَّعْفُ بِالنَّسَبِ إِلَى  
 لِحْتِيَارِهِ تَعَالَى فَهَسَلَمُ وَلَا فَرَقَ فِيهِ  
 لِأَحَدٍ وَكَذَا الضَّعْفُ بِمَعْنَى عَدَمِ الْأَسْتِقْلَالِ  
 فِي صُدُوقِ الْأَعْمَالِ الْبِئْسَ مَسَلَمٌ وَأَمَّا  
 الضَّعْفُ بِمَعْنَى عَدَمِ الْمَدِّ خَلِيَّةٍ لِلْحَقِيَّةِ  
 فِي الْأَفْعَالِ فَمُتَنَوِّعٌ وَهُوَ أَوَّلُ الْمَسْتَكَلِّ  
 وَنَسَبُ الْمَنْعِ قَدْ مَرَّ مَقْصُودًا بِبَعْضِ أَنْ

تأثیر سے قدرت ایشان مرا محض است  
 نزد اشعری پس وحال آنکه نسبت نموده است  
 حق سبحانه و تعالی ظلم را ایشان در موضع متعده  
 از کتاب مجید خود و مدار تیره صرف بدون تأثیر  
 و لوقی جمله تصحیح نمی نماید صدور ظلم را از ایشان  
 آرے الامام و تعذیب حق صل علام عباد را  
 بدون آنکه ایشان را اختیار سے حاصل برود صلا  
 ظلم نیست چه او سبحانه مایکست علی الاطلاق  
 تصرف نماید در ملک مطلق خود و بهر نهجیکه خواهد اما  
 نسبت ظلم را ایشان پس تکریم شہوت اختیار را  
 مر ایشان را و احتمال تجب از اندرین مسئلہ  
 خلاف متبادر است بدون متر و ن از کتاب  
 آن کرده نشود و اما قول بضعفا اختیار پس  
 خالی نیست کہ مراد بان اگر ضعف نسبت باختیار  
 حق است تعالی پس مسلم است و کسے اوران  
 نزاع نیست و همچنین ضعف بمعنی عدم استقلال  
 در صدور افعال نیز مسلم است و اما ضعف بمعنی  
 عدم فعلیت اختیار و افعال پس مسلم نیست  
 و ان اول مسئلہ است و سند منع مفسلا  
 پیش ازین گذشتہ

در اسم  
 من لانه ان کل  
 انهم علیما ذیل  
 فیکون الذلین حادین  
 ذلین ذلیل الذلین حادین  
 انهم انفسکم انفسکم  
 انفسکم انفسکم انفسکم  
 انفسکم انفسکم انفسکم

در اسم  
 انهم انفسکم انفسکم  
 انفسکم انفسکم انفسکم

يَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى كَلَّفَ عِبَادَهُ  
 بِقَدْرٍ طَائِفَتِهِمْ وَاسْتَطَاعَتِهِمْ وَخَفَّفَ  
 فِي التَّكْلِيفِ لضعف خلقهم قال  
 اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَرِيدُ اللَّهُ أَنْ يَخَفِّفَ  
 عَنْكُمْ وَخَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا كَيْفَ  
 وَهُوَ سَجَّادٌ حَكِيمٌ رُفُوفٌ رَحِيمٌ  
 لَا يَلِيْقُ بِالْحِكْمَةِ وَالرَّأْفَةِ وَالرَّحْمَةِ  
 تَكْلِيفٌ مَا لَا يَسْتَطِيعُ لَهُ الْعَبْدُ فَلَمْ  
 يَكْلِفْ رَفْعَ الصَّخْرَةِ الْعَظِيمَةِ الَّتِي كَانَتْ  
 عَلَى رِجْلِ الْعَبْدِ بَلْ كَلَّفَهَا هُوَ الْيَسِيرَ  
 عَلَى الْعَبْدِ مِنَ الصَّلَاةِ الْمَشْتَمَلَةِ عَلَى  
 الْقِيَامِ وَالسُّجُودِ وَالْقِرَاءَةِ الْيَسِيرِ  
 وَكُلِّ ذَلِكَ يَسِيرٌ غَايَةُ الْيُسْرِ وَكَذَا  
 الصَّوْمُ مَثَلًا فِي هَيَاةِ الشَّهِوَةِ وَالْقِيَامُ  
 أَيْضًا كَذَلِكَ إِذْ قَدَّرَ مِنْ نَجْرِ الْعَشْرِ  
 وَلَمْ يَقْدِرْ رِبَا الْكُلِّ وَالِتَّصْفِ مَثَلًا  
 يَسْرًا يَتَقَلُّ عَلَى الْعِبَادِ وَمِنْ كَمَالِ  
 الرَّأْفَةِ حَبْلُ الْيَمَامَةِ خَلْفًا أَنْ تَعْتَمِرَ  
 الْأَصْلُ فَيَجْعَلُ الْوُضُوءَ خَلْفًا هُوَ الْيُسْرَى  
 وَكَذَا أَحْكَمُ بَأَنَّ مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى

و استنیت که بختش حق تعالی تکلیف او را  
 مرند بگان خود را با اندازه طاقت و استطاعت  
 شان و اندرین تکلیف تخفیف را رعایت فرموده  
 است بضعیف فلقت ایشان چنانکه فرموده  
 است حق تبارک و تعالی میخواهد خدا که بسبب  
 کند از شما و انسان ضعیف آفریده شده است  
 چگونه و حال آنکه او بجا با حکمت است و بار آفت  
 و رحمت نسوزد حکمت است رحمت او که تکلیف  
 را بر او بسیار آسان کند که او نتواند تحمل کند که کرده است  
 بنده را بر او شستن سنگ عظیم که آن را نتواند بردارد  
 بلکه تکلیف داده است با آنچه آسان تر است  
 بر عباد از نماز سه سجده که مشغول اند بر قیام کعبه  
 و سجود و قرائت میسر و این همه که آسان اند و نعمت  
 آسانی و همچنین روزه مثلاً در نهایت سهولت  
 و زکوة نیز این چنین است زیرا که واجب گردانیده  
 شده است به علم حسد و واجب گردانیده شده است  
 تمام روز نصف مثلاً تا که دشوار نبود بر بندگان  
 و از کمال رحمت است که مقرر فرموده است  
 مرا سوخته را ببدن عوض بر تقدیر بعد از اصل ضایع  
 بر عوض ضعیف را مشرعه ساخته و همچنین حکم فرموده که

در این است که در این است که در این است

در این است که در این است که در این است

در این است که در این است که در این است

تَعْبَادِ صَلَاتِكَ قَاعِدًا وَمَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى الْقَعْدِ  
 عَلَى مَضْطَجِعًا وَكَذَا مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى  
 السُّجُودِ وَالسُّجُودِ صَلَاتِكَ مُؤَمِّبًا إِلَى غَيْرِكَ  
 سَمَا لَا يَخْفَى عَلَى النَّاطِقِ فِي الْأَحْكَامِ  
 الشَّرْعِيَّةِ بِنَظَرٍ لِإِعْتِبَارِ رُؤْيَا الْأَنْصَافِ فَيَعْدُ  
 سَامًا التَّكْلِيفَاتِ الشَّرْعِيَّةِ فِي عَنَائَةِ  
 تَيْسُرٍ وَنَهَائَةِ الشَّهْوَةِ وَيَطَالِعُ كَمَالَ  
 تَرْفَعَةٍ مِنْهُ سُبْحَانَهُ عَلَى الْعِبَادِ فِي  
 حَفَّتَاتِ تِلْكَ التَّكْلِيفَاتِ وَمُضَلَّاتِ  
 حَيْفِ التَّكْلِيفَاتِ مَتَى الْعَوَامُّ فِي بَادِيَةِ  
 تَكْلِيفَاتِ رَأْيَاتِ مَوَالِدٍ فَإِنَّ لِبَعْضِهِمْ  
 زِيَادَةً فِي الصَّوْمِ الْمَفْرُوضِ وَبَعْضُهُمْ  
 فِي الصَّلَاةِ الْمَفْرُوضَاتِ وَعَلَى  
 هَذَا الْقِيَاسِ وَمَا هَذَا الْقَمْنِ إِلَّا  
 كَمَالَ التَّخْفِيفِ وَعَدَمُ وَجَدَانِ  
 يَسْرِفِي آدَاءِ الْأَحْكَامِ لِلبَعْضِ مَنِي  
 عَلَى رُجْحٍ وَظُلْمَاتِ نَفْسَانِيَّةٍ وَكَذَلِكَ  
 حَاطِعِيَّةٍ نَاشِئَةٍ عَنِ هَوَى النَّفْسِ  
 كَمَا سَأَلَ الْمُتَّصِبَةَ بِعِبَادَاتِ اللَّهِ  
 سُبْحَانَهُ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ كَبْرًا عَلَى

هر که بر قیام قدرت ندارد و نشسته نماز گذارد هر که  
 بر قعود قادر نبود بر سینه نشسته نماز داد انما یدومین  
 کسیکه بر رکوع و سجود قدرت نیابد با اشاره نماز  
 او کند و سوائے اینها از آنچه مضمی نیست بر  
 کسی که ناظر است در احکام شرعی بی نظر اعتبار  
 و انصاف پس بیاید تمام احکام شرعی را در  
 غایت یسر و نهایت سهولت و مطلق نماید  
 کمال آفت او را سبحانه بر عباد و صعقات آفر  
 آن تکلیفات شاید تخفیف این تکلیفات  
 تمام عوام است و از رویا و تکلیفات از  
 مامورات شرعی چه بعضی از ایشان ثمنای  
 زیاده روزة فرض مینمایند و بعضی در نماز فرض  
 و علی هذا القیاس و تیسرت این مضمی  
 اگر از جهت کمال رعایت تخفیف و عدم  
 وجدان یسر در آداء احکام مر بعضی را  
 بینی است بر وجود طلبات نفسانیه  
 و کمورات طبعیه که ناشی است از هوا  
 نفس آماره که ایستاده است بعد از  
 حق سبحانه و تعالی فرمود  
 حق سبحانه و تعالی و تعالی و شورا آمد

در بیان این احکام در کتاب التعمیر

در بیان این احکام در کتاب التعمیر

غالی

الشِّرْكَيْنِ مَا دَعَوْهُمُ إِلَيْهِ وَقَالَ اللَّهُ  
 تَعَالَى وَإِنَّمَا الْكُفْرُ الْاِعْتَاكُ الْعَاشِعِينَ  
 فَكَمَا أَنَّ مَرَضَ الظَّاهِرِ مُوجِبٌ لِعُسْرِ  
 آدَاءِ الْأَحْكَامِ كَمَا كَذَلِكَ مَرَضُ الْإِطْلَاقِ  
 أَيْضًا مُوجِبٌ لِذَلِكَ الْعُسْرِ وَقَدْ وَرَدَ  
 الشَّرْحُ الشَّرِيْفُ بِإِطْلَاقِ رُسُومِ النَّفْسِ  
 الْأَمَارَةِ وَتَرْفَعُ هَوَاجِجَهَا هَوَى النَّفْسِ  
 وَمَتَابَعَةُ الشَّرِّ يُعَدُّ عَلَى طَرَفٍ فِي الْقَبِيضِ  
 فَذَلِكَ وَهِيَ كَيْفُوتٌ وَجُودٌ ذَلِكَ الْعُسْرِ  
 كَيْفُوتٌ وَجُودٌ هُوَ النَّفْسُ فَيَقْدَرُ وَجُودُ  
 الْهَوَى يَقْدِرُ الْعُسْرُ فَإِذَا انْتَهَى الْهَوَى  
 كَلِمَتُهُ انْتَهَى الْعُسْرُ رَأْسًا وَأَمَّا كَلِمَةُ  
 بَعْضِ الصُّوْفِيَّةِ الْمَذْكُورِ سَائِقًا فِي نَفْسِ  
 الْأَخْتِيَارِ أَوْ ضَعْفِهِ فَاصْلُهُ أَنَّ كَلِمَتَهُمْ  
 إِن لَمْ يَكُنْ مَطَابِقًا بِحُكْمِ الشَّرِّ يُعَدُّ  
 قَلْبًا اِعْتِبَارًا لَمْ يَصْلُحْ فَكَيْفُوتٌ يَصْلُحُ لِلْحَيَاةِ  
 وَالنَّقْلِيَّةِ فَإِنَّمَا الصَّالِحُ لِلْمُحَبَّةِ وَالنَّقْلِيَّةِ  
 أَقْوَالُ الْعُلَمَاءِ مِنْ أَهْلِ الشُّدَّةِ كَمَا وَافَقَ  
 أَقْوَالَ الْهَمِّ مِنْ كَلِمَةِ الصُّوْفِيَّةِ اِقْبَلُ وَمَا  
 نَحَا لِقَوْمٍ لَا يَقْبَلُ عَلَى أَنَا لِقَوْلِ اِرْتِجَاعِ الصُّوْفِيَّةِ

برشته كان آنچه بخوانی ایشان را بان  
 وزیر فرموده و هر آینه نماز و شواست مگر  
 فروتنی کنندگان به پس چنانکه مرض ظاهر  
 موجب عسرها و احکام است همین مرض  
 باطن نیز موجب آن عسرت و حال آنکه  
 شریعت عزرا برای ابطال آن من رسوم نفس  
 آماره و از اله هواس آن وارد شده است  
 پس هر نفس و متابعت شریعت بر طرف  
 نقیض اندازد جرم وجود آن عسر میل باشد بر جرم  
 هواس نفس پس با ندادن عسر هر نفس موجود  
 و آسوده شود و چون هواس نفس با تکمیل نفس  
 گردد و عسر در احکام اصلا نماند و آن کلام بعضی  
 از صوفیه در نفس اختیار یا ضعف آن که سابقا  
 مذکور شد پس بدانکه کلام صوفیه اگر مطابق با حکم  
 شرعی نبوده و او را اصلا اعتباری نیست پس  
 حجیت و تقلید را چگونه منزه و شایان حجیت  
 و تقلید اقوال علماء اهل سنت است و پس  
 پس آنچه از اقوال صوفیه موافق اقوال  
 ایشان باشد مقبول است و آنچه مخالفشان است  
 غیر مقبول صحیح لهذا گوئیم که صوفیه

شرح الشریف فی تفسیر کلام صوفیه

شرح الشریف فی تفسیر کلام صوفیه

مستقيمة الأحوال لم يعجزوا ولا تقربوا  
 عسكرا لا في الأحوال ولا في الأعمال ولا  
 لا في الأقوال ولا في العزم والمعارف  
 وإنما كون أن بغيته الخلاف مع الشريعة  
 كاشية عن شتم في الحال وخلل فيه  
 ولو صدق الحال ما خالف الشريعة  
 كحاشية وبالجمل خلاص الشريعة دليل  
 لنزاهة وعلمه الإلهاد غاية ما في  
 الباب أن الصوفي لو تكلم بكلام  
 مخالف للشريعة نأش عن الكشف  
 في غلبته الحال وسكر الوقت فهو  
 معذور وكشفه غير صحيح وغير صالح  
 للتقليد بل ينبغي أن يتجمل كالكلمة  
 ويصرف عن ظاهره فإن كلفه الشك في  
 يتجمل ويصرف عن الظاهر

مستقيمة الأحوال از شریعت تجاوز نمیکند  
 نه در احوال و نه در اعمال و نه در  
 اقوال و نه در علوم و معارف و میدانند  
 که بقیه خلاف با شریعت ناشی است  
 از مستقیم حال و احتمال بال ورنه مخالف  
 شریعت حقه اصلا نمی بود بالجمله  
 خلاف شریعت دلیل رتبه است  
 و علامت احوال و غایه مافی الباب  
 اگر از بعض صوفیه کلامی مخالف  
 شریعت ناشی ادکشف در علیه حال  
 و سکر وقت صادر شد معذور است  
 و کشف او غیر صحیح که شایان تعلیمیت  
 بلکه لازم است که کلام او بر محل  
 حل کرده شود و از ظاهر خود مضمون  
 ازیرا که کلام سکاری حل کرده میشود و از ظاهر خود

تعلیل  
 کلامی مخالف  
 شریعت

هذا أما يتبين في هذا المقام بعون الله سبحانه أنه وحسن توفيقه تعالى  
 والحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى

مکتوب (۲۹۰) ووصد ونووم

بلا محمد باشم صدور یافت در بیان طریق که حضرت حق سبحانه و تعالی حضرت

الْمَشْرُوكِينَ مَا دَعَوْهُمْ إِلَيْهِ وَقَالَ اللَّهُ  
 نَعَالِي وَإِنَّمَا الْكَيْفِيَّةُ الْأَهْلُ الْفَاشِعِينَ  
 فَكَمَا أَنَّ مَرَضَ الظَّاهِرِ مُوجِبٌ لِعُسْرِ  
 آدَاءِ الْأَحْكَامِ كَذَلِكَ مَرَضُ الظَّاهِرِ  
 أَيْضًا مُوجِبٌ لِذَلِكَ الْعُسْرِ وَقَدْ وَرَدَ  
 الشَّرْحُ الشَّرِيْفُ الْإِطَالُ رُغْمَ النَّفْسِ  
 الْأَمَانَةِ وَرَفَعَهَا جِيسَهَا مَوْجِي النَّفْسِ  
 وَمَتَابَعَةُ الشَّرِيْعَةِ عَلَى طَرَفِ الْقَبِيضِ  
 فَلَا جَرَمَ بِكَوْنِ وَجُودِ ذَلِكَ الْعُسْرِ  
 دَلِيلًا وَجُودِهَا نَفْسٍ فَيَقْدَرُ وَجُودُ  
 الْهَوَايَةِ يَقْدِرُ الْعُسْرُ فَإِذَا انْتَفَى الْهَوَايَةُ  
 كَلَيْتَةُ انْتَفَى الْعُسْرُ رَأْسًا وَإِنَّمَا كَلَامُهُ  
 بَعْضُ الصُّوْفِيَّةِ الْمَذْكُورِ سَابِقًا فِي نَعْيِ  
 الْأَخْتِيَارِ أَوْ ضَعْفِهِ فَاخْتَلَفَ أَنْ كَلَامُهُمْ  
 إِنْ لَمْ يَكُنْ مُطَابِقًا بِالْحُكْمِ الشَّرِيْفِ بَعْدَهُ  
 فَلَا اعْتِبَارَ كَذَا أَصْلًا فَكَيْفَ يُعْتَمَدُ لِلْحُجَّةِ  
 وَالْتَقْلِيدِ وَإِنَّمَا الصَّالِحُ لِلْحُجَّةِ وَالْتَقْلِيدِ  
 أَقْوَالُ الْعُلَمَاءِ مِنْ أَهْلِ الشَّدِيدِ فَهَذَا رَافِقُ  
 أَقْوَالِهِمْ مِنْ كَلَامِ الصُّوْفِيَّةِ يُقْبَلُ وَمَا  
 حَاكَمَهُمْ لَا يُقْبَلُ عَلَى أَنَا نَقُولُ أَنَّ الصُّوْفِيَّةَ

برش مکان آنچه بخوانی ایشان را بان  
 وزیر فرموده و هر آینه نماز و شواست مگر  
 فروتنی کنندگان به پس چنانکه مرض ظاهر  
 موجب عسر و آزار احکام است همچنین مرض  
 باطن نیز موجب آن عسر است و حال آنکه  
 شریعت غیر از برائت ابطال این رسوم نفس  
 آماره و ازاله هوائی آن وارد شده است  
 پس هوائی نفس و متابعت شریعت بر طرف  
 تقیض اندل اجرم وجود آن عسر دلیل باشد بر  
 هوائی نفس پس باندازه عسر هوائی نفس موجود  
 دانسته شود و چون هوائی نفس با کفایت  
 گردد و عسر در احکام اصلا نماند و اما کلام بعضی  
 از صوفیه در نفی اختیار یا ضعف آن که سابقا  
 مذکور شد پس بدانکه کلام صوفیه اگر مطابق حکم  
 شرعی نبوده و او را اصلا اعتباری نیست پس  
 حجیت و تقلید را چگونه منزه نمایان حجیت  
 و تقلید اقوال علماء و اهل سنت است و پس  
 پس آنچه از اقوال صوفیه موافق اقوال  
 ایشان باشد مقبول است و آنچه مخالف ایشان است  
 غیر مقبول می‌گردد اینگونه که صوفیه

در بیان این که عسر و آزار احکام است

در بیان این که عسر و آزار احکام است

المستقيمة الأحوال لم يعبادوا والفقير  
 أصلاً لا في الأحوال ولا في الأعمال ولا  
 لا في الأقوال ولا في العلوم والمعارف  
 ويعلمون أن بقية الخلاق مع الشريعة  
 ناشية عن سقيم في الحال مفضل فيه  
 ولو صدق الحال ما خالف الشريعة  
 الحقة وبإجماله خلاف الشريعة دليل  
 الزنادقة وعلامة الإمام غايه في  
 الباب أن الصوفي لو تكلم بكلام  
 مخالف للشريعة نأش عن الكشف  
 في غلبته الحال وسكر الوقت فهو  
 معذور وكشفه غير صحيح وغير صالح  
 للتقليد بل ينبغي أن يجعل كالم  
 ويصرف عن ظاهره فإن كاهن الشكاري  
 يجعل ويعصرف عن الظاهر

مستقيم الأحوال از شریعت تجاوز میکنند  
 نه در احوال و نه در اعمال و نه در  
 اقوال و نه در علوم و معارف و میدانند  
 که بقیه خلاف با شریعت ناشی است  
 از سقیم حال و اختلال بال و نه مخالف  
 شریعت حقه اصلاً نه بر و با جمله  
 خلاف شریعت دلیل زندقه است  
 و علامت ایما و غایه منافق الباب  
 اگر از بعض صدوقیه کلامی مخالف  
 شریعت ناشی ادکشف در غلبه حال  
 و سکر وقت صادر شد معذور است  
 و کشف او غیر صحیح که شایان تقلید است  
 بلکه لازم است که کلام او بر محل  
 حل کرده شود و از ظاهر خود منصرف  
 زیرا که کلام سکاری حل کرده میشود و از ظاهر خود

کتابت المراسم

هذا ما كتبه في هذا المقام بعين الله سبحانه وحسن توفيقه تعالى  
 والحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى

مکتوب (۲۹۰) ووصد و نووم

بلا حسد باشم صد و ریانت در بیان طریق که حضرت حق سبحانه و تعالی حضرت







کتاب تہذیب

جماعه زانفع است که بتقلب احوال متصرف اند و به تبدل اوقات مشغول و متفرغ و متصرف  
 غائب گاہے و واجہ ہوگا ہے نافذ ایشانند اگر باب قلب کہ در مقام تجلیات صفاتیہ  
 از صفتہ بہ صفتہ و از اسمے باسمے منتقل و متحول اند کمون احوال نقد وقت ایشان است  
 و تشتت امان حاصل مقام ایشان در احوال در حق ایشان محالست و استمرار وقت  
 در شان شان متمتع زمانے در قبض اند و زمانے در قبض ہند انشاء اللہ تعالیٰ  
 بجز وقت کبری و کبری ہبوط از باب تجلیات و اینست کہ تمام از مقام قلب برآمدہ بطلب قلب  
 پیوستہ اند و بطلبت از رقیبت احوال متحول احوال متحول گشتہ اند محتاج بسماع و وجہ بہ تنہ  
 جد وقت ایشان دائمی است و حال شان سمدی لابل لا وقت لہم و حال ہمہ امانہ  
 الوقت و کبریات المتکلمین و هم الواصلون الذین لا یخرجون لہم اصلاد و لا یفقد لہم صلوات  
 لا یفقد لہ لا یجد لہ از سہ قسم است و متصیان اند کہ سماع با وجود استمرار وقت ایشان از نافع است  
 بیان آن بتفصیل در آخرین بحث شرح خواہد یافت انشاء اللہ تعالیٰ الرسول استند کہ  
 حضرت رسالہ خاتمیت علیک و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام فرمودہ است فی مع اللہ وقت لا یسئل  
 فیہ سئل و مقربان کفایت ہر سئل ازین حدیث مفہوم میشود کہ وقت دائمی ہمیشہ بہ جواب  
 گویم کہ بقدر قدرت این حدیث بعضی از شاخہ ازین وقت و وقت مستمر خواستہ اند اما  
 فی مع اللہ وقت مستمر فلا اشکال بہ جواب دیگر گوئیم کہ در وقت مستمر کیفیت خاصہ فیما نود  
 میدہد تواند بود کہ از وقت نادر و در دارند و این کیفیت نادرہ خواہند ان زمان  
 نیز اشکال مرتفع میشود و الرسول کند کہ سماع نعمتہ تواند بود کہ در تحصیل آن کیفیت نادرہ ہر  
 داشتہ باشند پس منتہی نیز بر آن تحصیل آن کیفیت محتاج بسماع گشت بہ جواب گوئیم کہ تحقق آن  
 کیفیت غالباً در عین ادوار نماز است و اگر در بیرون نماز انجامی نادر است و ہر نیز از سماع و محنت  
 است تواند بود کہ در حدیث فرمودہ فی الصلوٰۃ اشارہ باین کیفیت نادرہ باشد

لہذا اشارت اول  
 است نہ س ۱۰  
 ہزار وقت ۱۲  
 کا لالی تہذیب نظر  
 من لخصت کہ فی الخیر  
 یکنونون رسول اللہ  
 ہفتہ ہر یکی رسالہ  
 لہذا اشارت اول  
 تہذیب نظر  
 من لخصت کہ فی الخیر  
 یکنونون رسول اللہ  
 ہفتہ ہر یکی رسالہ  
 لہذا اشارت اول  
 تہذیب نظر  
 من لخصت کہ فی الخیر  
 یکنونون رسول اللہ  
 ہفتہ ہر یکی رسالہ





ظنی و معارف کما راجح صلی او را بیشتر است بلکه آنجا که اوست نه نخل است و نه اصل از نخل و فصل  
 او را گذرانیده اند این نوع کامل مکل بسیار عزیز الوجود است اگر بعد از قرون متطاوله و آزرینه  
 متباعده بظهور آید هم معتقدیم است عاملی از او منور گردد قطرا و شانی امراض قلبی است  
 و توضیح او در اقیانوس اخلاق رومیه نامضینه اوست که در راجح خروج را تمام کرده و مقام بندگی فرود آمده است  
 و اراحم و انس بجادات گرفته بقام عیب دیکه فوق آن مقام نیست و در مقامات ولایت ازین  
 طائفه بعضی را انتخاب نموده مشرف بیسانند و قابلیت منصب محبوبیت نیز ایشان را مسلم است  
 جامع جمیع کمالات مرتبه ولایت است و عاوی تمام تمامات و رجحان دعوت از ولایت خاصه نبوت  
 بهم رسانده است با جمله در شان او این مصراع صادق است آنچه خوبان همه دارند تو نهاداری  
 به هین اجهت بی رسام و وجهه مضاعف است و منانی خروج هر چیت بشر الطواقق شود ششمه از نظر  
 سماع و از این مکتوب تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی و جدا و معلول است حال او و وبال است  
 حرکت اوستی است شکرک او مشوب هوای نفسانی و انسخی بایست تدبیر من لا یکن مع الذلیل  
 القلوب و ان باب القلوب متوسط بین اللبتین و اللمتهین و اللمته من هو اللمة فی قوله  
 کالباقی بالله و هو الذلیل و لا یفید درجتها بعضها فوق بعض و الموصول کانت  
 لا یتیکن قطعها ابد الایدین باجمه سماع متوسطان را نافع است و قسمی از منتحیان را نیز چنانکه  
 بالا گذشت لیکن باید دانست که از باب قلوب را نیز سماع مطلقا محتاج الیه نیست بلکه جماعه است  
 که بدولت جذب مشرف نشده اند و بریاضات و مجاہرات شاقه میخوانند که قطع مسافت نماید سماع  
 و وجه درین صورت این جماعه را معذور معاون است و اگر از باب قلوب از مجذوبان باشند  
 قطع مساک بسیار ایشانرا باید و جذب است محتاج بسماع نیستند و نیز باید دانست که سماع از باب  
 قلوب غیر مجرب را مطلقا نافع است بلکه انقطاع از این مشروط بشرط است و بدوینها  
 تحصر القلتاد و اوله آن شرط عدم اعتقاد است بحال خویش و اگر تمامی خود معتقد است

کتاب التوفیق  
 در بیان معارف کما راجح صلی او را بیشتر است بلکه آنجا که اوست نه نخل است و نه اصل از نخل و فصل او را گذرانیده اند این نوع کامل مکل بسیار عزیز الوجود است اگر بعد از قرون متطاوله و آزرینه متباعده بظهور آید هم معتقدیم است عاملی از او منور گردد قطرا و شانی امراض قلبی است و توضیح او در اقیانوس اخلاق رومیه نامضینه اوست که در راجح خروج را تمام کرده و مقام بندگی فرود آمده است و اراحم و انس بجادات گرفته بقام عیب دیکه فوق آن مقام نیست و در مقامات ولایت ازین طائفه بعضی را انتخاب نموده مشرف بیسانند و قابلیت منصب محبوبیت نیز ایشان را مسلم است جامع جمیع کمالات مرتبه ولایت است و عاوی تمام تمامات و رجحان دعوت از ولایت خاصه نبوت بهم رسانده است با جمله در شان او این مصراع صادق است آنچه خوبان همه دارند تو نهاداری به هین اجهت بی رسام و وجهه مضاعف است و منانی خروج هر چیت بشر الطواقق شود ششمه از نظر سماع و از این مکتوب تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی و جدا و معلول است حال او و وبال است حرکت اوستی است شکرک او مشوب هوای نفسانی و انسخی بایست تدبیر من لا یکن مع الذلیل القلوب و ان باب القلوب متوسط بین اللبتین و اللمتهین و اللمته من هو اللمة فی قوله کالباقی بالله و هو الذلیل و لا یفید درجتها بعضها فوق بعض و الموصول کانت لا یتیکن قطعها ابد الایدین باجمه سماع متوسطان را نافع است و قسمی از منتحیان را نیز چنانکه بالا گذشت لیکن باید دانست که از باب قلوب را نیز سماع مطلقا محتاج الیه نیست بلکه جماعه است که بدولت جذب مشرف نشده اند و بریاضات و مجاہرات شاقه میخوانند که قطع مسافت نماید سماع و وجه درین صورت این جماعه را معذور معاون است و اگر از باب قلوب از مجذوبان باشند قطع مساک بسیار ایشانرا باید و جذب است محتاج بسماع نیستند و نیز باید دانست که سماع از باب قلوب غیر مجرب را مطلقا نافع است بلکه انقطاع از این مشروط بشرط است و بدوینها تحصر القلتاد و اوله آن شرط عدم اعتقاد است بحال خویش و اگر تمامی خود معتقد است

عه و اول احوال سابقه و بعد  
 در بیان معارف کما راجح صلی او را بیشتر است بلکه آنجا که اوست نه نخل است و نه اصل از نخل و فصل او را گذرانیده اند این نوع کامل مکل بسیار عزیز الوجود است اگر بعد از قرون متطاوله و آزرینه متباعده بظهور آید هم معتقدیم است عاملی از او منور گردد قطرا و شانی امراض قلبی است و توضیح او در اقیانوس اخلاق رومیه نامضینه اوست که در راجح خروج را تمام کرده و مقام بندگی فرود آمده است و اراحم و انس بجادات گرفته بقام عیب دیکه فوق آن مقام نیست و در مقامات ولایت ازین طائفه بعضی را انتخاب نموده مشرف بیسانند و قابلیت منصب محبوبیت نیز ایشان را مسلم است جامع جمیع کمالات مرتبه ولایت است و عاوی تمام تمامات و رجحان دعوت از ولایت خاصه نبوت بهم رسانده است با جمله در شان او این مصراع صادق است آنچه خوبان همه دارند تو نهاداری به هین اجهت بی رسام و وجهه مضاعف است و منانی خروج هر چیت بشر الطواقق شود ششمه از نظر سماع و از این مکتوب تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی و جدا و معلول است حال او و وبال است حرکت اوستی است شکرک او مشوب هوای نفسانی و انسخی بایست تدبیر من لا یکن مع الذلیل القلوب و ان باب القلوب متوسط بین اللبتین و اللمتهین و اللمته من هو اللمة فی قوله کالباقی بالله و هو الذلیل و لا یفید درجتها بعضها فوق بعض و الموصول کانت لا یتیکن قطعها ابد الایدین باجمه سماع متوسطان را نافع است و قسمی از منتحیان را نیز چنانکه بالا گذشت لیکن باید دانست که از باب قلوب را نیز سماع مطلقا محتاج الیه نیست بلکه جماعه است که بدولت جذب مشرف نشده اند و بریاضات و مجاہرات شاقه میخوانند که قطع مسافت نماید سماع و وجه درین صورت این جماعه را معذور معاون است و اگر از باب قلوب از مجذوبان باشند قطع مساک بسیار ایشانرا باید و جذب است محتاج بسماع نیستند و نیز باید دانست که سماع از باب قلوب غیر مجرب را مطلقا نافع است بلکه انقطاع از این مشروط بشرط است و بدوینها تحصر القلتاد و اوله آن شرط عدم اعتقاد است بحال خویش و اگر تمامی خود معتقد است

مجبوری است آرزو سماع او را نیز بخوبی از عروج می بخشد اما بعد از سکین ازان مقام فرود می آید  
و مثل نظریه گران است که در کتب اکابر تصحیح الاحوال گفتارین المعارف بنحویه رسیدن شده اند که اکثر  
آنها را بنا بر این وقت مفقود است بلکه این قسم سماع درین وقت شامل شده است  
و این نوع اجتماع که درین احوال متعارف گشته است شک نیست که مقصود محض است و منافعی صرف  
عروج در اینجا معنی ندارد و مفقود در آن صورت تصور نیست اندا و اعانت از سماع درین محل  
مفقود است حضرت و منافات موجوده و تنبیه به سماع و نقص هر چند نسبت به بعضی منتصیان  
نیز کار است لیکن ایشان چون هنوز مراتب عروج در پیش دارند انا و ساط اند و مراتب عروج  
ممکن الحصول تمام نمیکنند حقیقت انتها از اینها مفقود است نهایت گفتن باعتبار نهایت سیر  
الی الله است و نهایت این سیر تاسمی است که سالیات منظر است بعد از ان سیر در ان اسم  
و مایععلق به است و چون از اسم و جمیع مایععلق به مایععلق علی اذ باید گذشته باشد بی  
برسد و در اینجا بقا و بقا پس پیدا کند منتی حقیقی است و فی الحقیقت نهایت سیر الی الله درین صورت  
است نهایت اول را که نهایت تاسم است نیز نهایت سیر الی الله اعتبار کرده اند و باعتبار فنا  
و بقا که در آن مرتبه حاصل میشود اطلاق اسم ولایت نموده اند و آنکه گفته اند که سیر فی الله نهایت  
یست این سیر در وقت بقا است و بعد از سطح منازل عروج معنی نه نهایتی آن نیست که  
اگر سیر در ان اسم واقع شود و تفصیل شیونات مندرجه در ان متحقق گردد و برکنر نهایت آن رسد چه هر اسم  
مشتمل بر شیونات مندرجه نه نهایت است اما در وقت عروج اگر نخواهند که اول از ان اسم گذرانند  
تواند بود که بیک قدم آن اسم را طے نماید و بجهتیه نهایت برسد و اگر بجا استملک گشت ز به  
شرافت و اگر بکرت برت خلیق بارش آوردند ز به فضیلت گمان کنی که وصول بان اسم  
امر آسان است چنانچه می باید کند تا این دولت مشرف سازند و تا اگر ازین میان باین نعمت  
قصود سفر گذرانند و آنکه توان رهنمویه و تقدیرس خیال سبکی بساست که عین تشبیه و تقصیر است

حقیقت اینست که سماع درین وقت مفقود است  
و این نوع اجتماع که درین احوال متعارف گشته است شک نیست که مقصود محض است  
عروج در اینجا معنی ندارد و مفقود در آن صورت تصور نیست  
مفقود است حضرت و منافات موجوده و تنبیه به سماع و نقص هر چند نسبت به بعضی منتصیان  
نیز کار است لیکن ایشان چون هنوز مراتب عروج در پیش دارند انا و ساط اند و مراتب عروج  
ممکن الحصول تمام نمیکنند حقیقت انتها از اینها مفقود است نهایت گفتن باعتبار نهایت سیر  
الی الله است و نهایت این سیر تاسمی است که سالیات منظر است بعد از ان سیر در ان اسم  
و مایععلق به است و چون از اسم و جمیع مایععلق به مایععلق علی اذ باید گذشته باشد بی  
برسد و در اینجا بقا و بقا پس پیدا کند منتی حقیقی است و فی الحقیقت نهایت سیر الی الله درین صورت  
است نهایت اول را که نهایت تاسم است نیز نهایت سیر الی الله اعتبار کرده اند و باعتبار فنا  
و بقا که در آن مرتبه حاصل میشود اطلاق اسم ولایت نموده اند و آنکه گفته اند که سیر فی الله نهایت  
یست این سیر در وقت بقا است و بعد از سطح منازل عروج معنی نه نهایتی آن نیست که  
اگر سیر در ان اسم واقع شود و تفصیل شیونات مندرجه در ان متحقق گردد و برکنر نهایت آن رسد چه هر اسم  
مشتمل بر شیونات مندرجه نه نهایت است اما در وقت عروج اگر نخواهند که اول از ان اسم گذرانند  
تواند بود که بیک قدم آن اسم را طے نماید و بجهتیه نهایت برسد و اگر بجا استملک گشت ز به  
شرافت و اگر بکرت برت خلیق بارش آوردند ز به فضیلت گمان کنی که وصول بان اسم  
امر آسان است چنانچه می باید کند تا این دولت مشرف سازند و تا اگر ازین میان باین نعمت  
قصود سفر گذرانند و آنکه توان رهنمویه و تقدیرس خیال سبکی بساست که عین تشبیه و تقصیر است

در وقت عروج که در آن وقت اول نهایت است

بلکه بسیار است از مراتب که تو آنرا تمیز نیتالی میکنی از مقام روح نیز باین تر است تمیزی که فوق العرش  
 نیز احتمال میشود نیز داخل اثره تشبیه است و آن مکتوب منزه از عالم افراس است چه عرش محمد و حجاب  
 و متفک است العباد است عالم ارواح ماورائے عالم حیات و انبعاث است چه روح لامکانی است در  
 مکان نمیکند در روح را در ماوراء عرش اثبات نمودن ترا در وهم فیندازد که روح از تو بعید است مست  
 و در و دراز در بیان تو در روح است نه چنین است روح را نسبت با جمیع اکتبه با وجود لامکانیت  
 برابر است ماورائے عرش گفتن معنی دیگر دارد و تا با خجاستی میتوانی دریافت طائفه از صوفیه که نیز  
 روحی رسیده اند و فوق العرش از در یافته اند تمیز الهی بکاشانه تصور نموده اند و علوم بسیار  
 آن مقام را از علوم علم گفته و نیز استوار درین مقام عمل کرده و حق است که آن نور نور روح  
 است این فقیر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباه پیدا شده بود اما چون عنایت  
 خداوندی جل شطآنه از ان و بر طه گذراننده و است که آن نور نور روح بودند نور الهی جل شطآنه  
 اعلم الله الذی هدانا لهذا انما كنا لله لکن لولا ان هدانا الله و چون روح لامکانی است  
 و بصورت بیجونی و حسب گونگی مخلوق است لاجرم مثل اشتباه می گردد و الله یحیی الموتی و هو  
 یهدی السبیل و جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرود می آیند و بان بقا  
 پیدا میکنند خود را جامع بین تشبیه و التمزیه میدانند و اگر آن نور را از خود جدای یا بند مقام  
 فرق بعد جمع تصور میکنند اثنال این مغالطات صوفیه را بسیار است و حق سبحانه العالیم  
 عن مَقَاتِ الْأَعْلَاطِ وَ حَالِ الْخَبَابِ ایدو است که روح هر چند نسبت با عالم بیجونی است  
 اما نظریه بیجونی حقیقی داخل دائره چونت گویا بر رخ است در میان عالم چون و در میان جناه  
 قدس نه چون حقیقی پس رنگ هر دو طرف دار و هر دو اعتبار در و صبح است بخلات  
 چون حقیقی که چون را بوسه میدهد راه نیست پس تا از جمیع مقالات روح غرض ننماید بان اهم رسد  
 پس اول از جمیع طبقات سلوات حتی العرش می باید گذشت و تمام از تو از مکان می باید بر که بعد از آن

این مقام را از علوم علم گفته و نیز استوار درین مقام عمل کرده و حق است که آن نور نور روح است این فقیر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباه پیدا شده بود اما چون عنایت خداوندی جل شطآنه از ان و بر طه گذراننده و است که آن نور نور روح بودند نور الهی جل شطآنه اعلم الله الذی هدانا لهذا انما كنا لله لکن لولا ان هدانا الله و چون روح لامکانی است و بصورت بیجونی و حسب گونگی مخلوق است لاجرم مثل اشتباه می گردد و الله یحیی الموتی و هو یهدی السبیل و جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرود می آیند و بان بقا پیدا میکنند خود را جامع بین تشبیه و التمزیه میدانند و اگر آن نور را از خود جدای یا بند مقام فرق بعد جمع تصور میکنند اثنال این مغالطات صوفیه را بسیار است و حق سبحانه العالیم عن مَقَاتِ الْأَعْلَاطِ وَ حَالِ الْخَبَابِ ایدو است که روح هر چند نسبت با عالم بیجونی است اما نظریه بیجونی حقیقی داخل دائره چونت گویا بر رخ است در میان عالم چون و در میان جناه قدس نه چون حقیقی پس رنگ هر دو طرف دار و هر دو اعتبار در و صبح است بخلات چون حقیقی که چون را بوسه میدهد راه نیست پس تا از جمیع مقالات روح غرض ننماید بان اهم رسد پس اول از جمیع طبقات سلوات حتی العرش می باید گذشت و تمام از تو از مکان می باید بر که بعد از آن



در مرتبه اول که در عالم اول است  
در مرتبه دوم که در عالم دوم است  
در مرتبه سوم که در عالم سوم است  
در مرتبه چهارم که در عالم چهارم است  
در مرتبه پنجم که در عالم پنجم است  
در مرتبه ششم که در عالم ششم است  
در مرتبه هفتم که در عالم هفتم است  
در مرتبه هشتم که در عالم هشتم است  
در مرتبه نهم که در عالم نهم است  
در مرتبه دهم که در عالم دهم است

مراتب الامکانیت عالم از قوا را نیز سه باید نمود آن زمان تا آن اسم رسد که خواجہ پندار که در  
وصول است به حاصل خواجہ بچونند از نیست به حق سبحانہ و تعالیٰ کہ در این عالم خلق عالم  
انفست و در این عالم از مراتب انما و شایستگی است ظلاً و اصلاً انما و تفصیلاً و در این عالم  
مراتب ظنی و صلی و کونی و آبی و اجالی و بیلی مطلوب حقیقی را می باجیست تا اگر این بحث بچونند  
و که ام صاحب دولت را این سعادت شرف سازند ذلک فضل اللہ یمن یشاء و اللہ  
ذو الفضل العظیم است بلند باید داشت و هر چه در راه برست افتد نجات نیاید که در راه و راه  
و را می باجیست که کف الوصول الی سعاده و در دنیا قلل الجبال و در دهن مویز  
تبدیل خیزد و او حاصل و استمرار وقت کے اسم علم است که بعد از تحقق فنا مطلق بقاء باقیست  
شرف شده باشد و علم حصولی او بعد از حضوری تبدیل یافته است این بحث به بیان شرح از کلام  
بر آنکه هر یک عالم را از او ذات خود حاصل میگردد و طریق حصول آن حصول صورت معلوم  
است و در این عالم علم حصولی است و هر یک که محتاج بحصول صورت نباشد آن علم ذات خود  
علم حصولیست چه ذات بنفسه حاضر عالم است و در علم حصولی تا صورت معلوم حاصل است و در وقت  
شروع حصول است و چون آن صورت از دهن زایل گشت آن توجیه و دهن نیز زایل گشت  
پس دوام توجیه در علم حصولی محال عادی است بخلاف در علم حصولی که تعلقات از معلوم در اینجا  
غیر تصور است چنانچه تحقق آن علم حصولی است و چون این حضور دائمی است علم نیز دنیا  
دائم باشد پس زوال توجیه از ذات خود ممکن نباشد و در بقا با علم است حضوری که زوال آن متصور است  
کمان کنی که بقا با علم است از آنکه خود را همین حق یابی چنانکه بعضی ازین طائفه حق یقین را  
این عبارت تعبیر نموده اند که چنین است بقا با علم که بعد از فنا مطلق میسر شود این قسم معلوم و ثابت  
نار و این حق یقین که بعضی گفته اند مناسبت بقا با علم است که در حقیقت دست میدهد بقا با علم که  
مقصود است و دیگر است مع ذوق این معنای بجز انجمنی چه پس تکرار توجیه و دوام حضور

در مرتبه اول که در عالم اول است  
در مرتبه دوم که در عالم دوم است  
در مرتبه سوم که در عالم سوم است  
در مرتبه چهارم که در عالم چهارم است  
در مرتبه پنجم که در عالم پنجم است  
در مرتبه ششم که در عالم ششم است  
در مرتبه هفتم که در عالم هفتم است  
در مرتبه هشتم که در عالم هشتم است  
در مرتبه نهم که در عالم نهم است  
در مرتبه دهم که در عالم دهم است

المرتب - فایده لایزاله فی العلم الالهی - ولا یفترق عن حق و کسرا

در مرتبه اول که در عالم اول است  
در مرتبه دوم که در عالم دوم است  
در مرتبه سوم که در عالم سوم است  
در مرتبه چهارم که در عالم چهارم است  
در مرتبه پنجم که در عالم پنجم است  
در مرتبه ششم که در عالم ششم است  
در مرتبه هفتم که در عالم هفتم است  
در مرتبه هشتم که در عالم هشتم است  
در مرتبه نهم که در عالم نهم است  
در مرتبه دهم که در عالم دهم است



اختیار یک طریق برائے مصلحتی انصافیت این طریق بر طریق دیگر لازم نمی آید و بعضی آن  
 طریق دیگر نیک شدت دروازه شهر را توان بست بر نتوان دهن مخالفان بست بر نیک  
 نفع ذریکے نعام و لیلۃ اولاً و آخراً و الصلوة والسلام و العقیقۃ علی رسولہ صلی اللہ علیہ  
 و آله اکابر

کتاب دوم صد نو و دویم

شیخ عبد الحمید بکلی صد و ریانت در بیان آداب ضروریہ فرمیدان و رفع بعضی شبه ایشان  
 و بیان ایشان بگوید: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَدْبَنَّا بِالْاَدْبَابِ النَّبَوِیَّةِ وَهَدٰنَا  
 بِالْاِخْلَاقِ الْمُنْطَقِیَّةِ عَلَیْهِ وَعَلَى اِلٰهِ الصَّكَاوَاتِ وَاللَّسْلِیَّاتِ اَمَّنَّا وَ اَمَلْنَا بِمَا دَاكِرًا لِّکَا  
 این راه از دو حال عالی نیستند فرمیدان یا مراد اگر مراد اندک طوبی لهم برآه انجذاب و محبت ایشان  
 را کشان کشان خواهند بود و بطلب اعلی خواهند رسانید و هر آوی که در کار شود متوسط یا بیستوی  
 تعلیم شان خواهد شد و اگر زنی واقع شود و متنبی خود فرمود بان مواخذہ خواهند کرد و اگر بهر  
 ظاهر احتیاجی داشته باشد بے سعی ایشان بان دولت و ولایت خواهند فرمود با جمله عنایت  
 از لی جل سخط الله متکفل حال این بزرگواران است بسبب و بے سبب کایشان را کفایت  
 خواهند کرد و الله یحب الی من یتقاه و اگر مریدان کایشان بے توسط پر کمال مکمل شود  
 است پیرے باید که بدولت جذبہ و سلوک مشرف شده باشد و سعادت فنا و بقا سعادت  
 گشته و سیر الی الله و سیر عن الله بالهد و سیر فی الاشیاء بالهد و بالهد بالهد و سیر  
 و اگر جذبہ او پر سلوک او مقدم است و تبریت مراد ان مرئی شده که تبریت احم است کلام او  
 دو است و نظر او شفا حیای و لها سه مرده بتوجه شریف او منوط است و نازکی جانها سه  
 قسره بالنیفات لطیف او مر بوط و اگر این طور صاحب دولت پیدا نشود ساکب مجذوب  
 بچشم منتقم است و تبریت ناقصان از دنیاست آید و متوسط او بدولت فنا و بقا میرسد آسمان

موتی اللہ امرانی  
 در بیان آداب ضروریہ  
 فرمیدان و رفع بعضی شبه ایشان  
 و بیان ایشان بگوید

نسبت بعش آدم فروید ورنه بس عالیت پیش خاک تودہ و اگر عنایت خداوندی محل  
 سلطانہ طالبے را بن طور پیر کامل مکمل دلالت فرمودند باید کہ وجود شریف اور انتم دانند خود  
 را تمام با وسایر و سعادت خود را در مرتبتات او دانند و تفاوت خود را در خلاف مرتبتات او  
 شناسد با جمله ہوائے خود را تابع رضاے او سازد و زخم نبویست علیک و علی الصلوٰۃ کونک  
 و انک لکلمات آتہا و آنکے کہا لکن یومین احدکم یحکم ۱۰ ہوا کہ بعد از صلوات  
 و بدانکہ رعایت آداب صحبت و معاملات شرائط از ضروریات این راہ است تا راہ این راہ  
 و امتدادہ مفتوح گردد و بند و بنیاد نتیجۃ اللصحبۃ و لا تشر فی المجلس بعضی از آداب  
 و شرائط ضروریہ در بعض بیان آورده می شود بگوش ہوش باید شنیدہ بدانکہ طالب باید  
 کہ روے دل خود را از جمیع جہات گردانیدہ متوجہ پیر خود سازد و با وجود پیر بے اذن او بنواہل  
 و اذکار نیرد از دور حضور او بغیر الوتفات ننماید و بکلیت خود متوجہ او نشیند حتی کہ نذر  
 ہم مشغول نشود مگر آنکہ او امر کند و غیر از نماز فرض و سنت در حضور او ادا نکنند نقل کردہ اند از  
 سلطان این وقت کہ وزیر شمس پیش او ایستادہ بود اتفاقاً درین اثنا آن وزیر اللغائے نجار  
 جامہ خود کردہ بند آن را بدست خود راست می ساخت درین حال نظر سلطان بر آن وزیر افتاد  
 دید کہ بغیر او متوجہ است بزبان عتاب گفت کہ این را منضم نیستی تو کہ تو وزیر من باشی و در حضور  
 من بہ بند جامہ التفات نمائی باید اندیشید کہ ہر گاہ وسایل و بنا و منہ را آداب و قفقہ در کار  
 و مسائل وصول الی اللہ برابر وجہ اتم و اکمل رعایت این آداب لازم خواهد بود و ہمہ آنگن در جائے  
 نہ ایستد کہ سایہ او بر جامہ او بار سایہ او افتد و بر صلاے او پائندہ و در مشورتکے او طہارت  
 کند و بظروف خاصہ او استعمال نکند و در حضور او آب نخورد و طعام تناول ننماید و کسے  
 سخن نکند بکہ متوجہ احدے سے نگردد و در غیبت پیر در جانب کہ اوست پاؤز کند و مذاق این  
 با نجائند از دوہر چہ از پیر صابر شود و از اصواب و انداگر چہ بظاہر صواب نماید او پیر چہ میکند

۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

از الهام میکند و باذن کار میکند برین تقدیر اعتراض نگذارند و اگر در بعضی موارد الهام  
خطا راه یابد خطای الهامی در رنگ خطای اجتهاد و استیلاست و اعتراض بر آن مجوز  
نیست و اینها چون این را میبینند بر پیر پیدا شده است و نظر محجب هر چه از محبوب صادر میشود  
محبوب نماید پس اعتراض آنجا نشاند و در کلی و جزئی اقتدا بر پیر کند چه در خوردن و پوشیدن و چه  
در نطق و طاعت کردن نماز را بطرز او باید کرد و وقت را از عمل او باید اقتضا نمود <sup>آنرا که در سیر</sup>  
نکار نیست فایده است به از باغ و بوستان و تماشای لاله زار به وسیله اعتراض و در حرکت  
و سکونت او مجال نمید اگر چه آن اعتراض مقدار جنبه خود را باشد زیرا که اعتراض را غیر از خیران نتیجه  
نیست و بے سعادت ترین جمیع خلایق عیب بین این طائفه علیهم السلام است سبحان الله و سبحان  
عن هذا الالب کما العینیم و طلب خوارق و کرامات از پیر خود کنند اگر چه آن طلب بطریق خطا  
و وسوس باشد هیچ شنبده که مومن از غیر پیر محجزه طلب کرده باشد محجزه طلبیان گرفتارند  
و اهل انکارند معجزات از پیر تقرب دشمن است به بوسه جنسیت بی دل برداست  
موجب ایمان نباشد معجزات به بوسه جنسیت کند جذب صفات به اگر شنبه پیدا شود در خاطر  
آنرا بے توقف عرض نماید اگر اصل نشود تقصیر بر خود نمهند و هیچ منقبت بر جناب پیر عاید نشازد  
و واقع که زود و دیر پیر نهان نذار و تعبیر و قانع از و طلب کنند و تعبیر یک بر طالب منکشف شود  
نیز عرض نماید و صواب و خطا را از وجود برکشوف خود زینهار اعطاء نمهند که حق با باطل درین امر  
متنجم است و صواب با خطا مخلط و بے ضرورت و بے اذن از وجدانشود که غیر او ابرو کند  
گزیدن ثمنانی ارادتست و آواز خود را بر آواز او بلند نکند و سخن بلند با او نگوید که سوء است  
و هر فیضی و متوح که برسد آن را بتوسط پیر تصور نماید و اگر در واقع بیند که فیض از شاخ دیگر رسیده  
است آنرا نیز از پیر داند و بداند که چون پیر جامع کمالات و فیوض است فیض خاص از پیر تمام  
استعداد و خاص مریه بلام کمالات شیخ از شیوخ که صورت افاضه از و پے ظاهر شده است

بسیار از آن قبیل  
و طاعت است  
ان الذین یسألون الله  
استغفروا الله  
آن پیران را که در حق  
سوزناک است و در حق  
تکلف باید در حق  
همه را در حق  
ان معنی این است  
شده که در حق  
بسیار از آن قبیل  
متنجم است  
تاریخها و بیرون  
از ماضی است  
توزیر است  
عنه سخن خود را  
عسکرت هر دو  
تعداد است  
سعدی است

حقیقت آن است که این سخن از زبان پیران است

له از این جنبه است  
 که باطنی است و فیض  
 بر او بصورت آن شیخ ظاهر شده  
 است بواسطه ابتلا و مریضان لطیفه را شیخ دیگر خیال کرده است و فیض الزان دانستن  
 مغلفه عظیم است حق سبحانه که از ذات قدم نگاه دارد بر اعتقاد و محبت پیوسته و در نتیجه  
 سید البشر علیه و علی اله الصلوٰات و التسلیمات با جمله الظرفی که له آداب مثل  
 شه در است حج بے ادب بجز آن رسد و اگر مرید در رعایت بعضی از آداب خود را مقصر داند  
 و در آداب باطنی نرسد و اگر سعی هم نتواند از غمده برآمد مغفول است اما از اعتراف بتقصیر  
 ناچار است و اگر عبادت را بجا نماند و خود را مقصر هم نداند از بزرگاتین  
 بزرگواران محروم است نه هرگز از روع پیروی و دیده روع نبی سودمند بود  
 از سر مرید که برکت توجیه بر توبه و تقا برسد و راه الهام و طریق فرست بروی ظاهر  
 شود و پیر آن را مسلم دارد و بجمال او گواهی دهد آن مرید را میرسد که در بعضی امور الهامی به پیر  
 خلاف کند و مقتضای الهام خود عمل کند اگر چه نزد پیر خلاف آن متحقق بود چه آن مرد درین  
 وقت از رتبه تصدیق برآمده است و تقلید و حق و خطاست که نبی که اصحاب پیغمبر  
 صلی الله تعالی علیهم و علیهم الصلوٰات و التسلیمات در امور اجتهادیه و در احکام غیر منکره بان  
 سر و خلاف کرده اند و در بعضی اوقات صواب بجانب اصحاب ظاهر شده است گاهی ایضاً  
 علی آداب العلم پس معلوم شد که خلاف با پیر مرید را بعد از رسیدن بمرتبگی جمال مجوز است  
 و از سو ادب خبر است بلکه اینجا همین ادب است و اگر نه اصحاب پیغمبر علیهم الصلوٰات و التسلیمات  
 که بجمال آداب مؤدب بودند و غیر تقلید بود که بنمیدند ابو یوسف را بعد از رسیدن بمرتبه اجتهاد  
 تقلید را بنصرت خدا تعالی عذاباً خطا است صواب در متابعت راس خود است راس  
 ابی حنیفه قول مشهور است از امام ابو یوسف که نازعت ابی حنیفه فی مسئله خلق  
 القرائن بسنة آنهم شنیده باشی که کمال صناعت بلاغت افکار است اگر بیک فکر باشد

فاتن رقی و سر علی ان من مال خلق القرآن فهو کافر

ادب الهامی است



و در حق اصحاب انبیا علیهم الصلوٰت و السلام که بتبعیت و وراثت باین دولت مشرف گشته اند بتوسط انبیاست علیکم الصلوٰت و السلام بعد از انبیا و اصحاب ایشان علیکم الصلوٰت و السلام و التسلیمات کم کسے باین دولت مشرف گشته است هر چند جائز است که دیگران نیز بتبعیت مشرف باین دولت شوند مانند فیض روح القدس از باز مدو فرماید در دیگران هم بکنند آنچه سیما سیکر است و اگر کم که این دولت در کبار تابعین نیز بر تو انداخته است و در اکابر شیعیان تابعین نیز سایه آنگنده بعد از آن ترو با ستار آورده تا آنکه نوبت بآل فاطمه ثانی از بعثت آن سرور علیهم السلام و علیهم السلام و التسلیمات رسیده درین وقت نیز آن دولت بتبعیت و وراثت بمنصه ظهور آمده و آخر با بول مشابه ساخته است اگر پادشاه بر در پیرزن به بیاید تو اینخواه ببت گمن به و التسلیمات علی من اتبع الهدی و التزم من ابعته المصطفی علی علیه السلام و التسلیمات اهل کلمه

کتابت صلوات و ویرم

بخند و مزاولی که جامع علوم ظاهر و دنیای و معارف باطنه اند یعنی ائمه اربعین خواجه محمد مصوم علیه السلام صلوات و ویرم یافته در میان فرق میان ولایات سه گانه که ولایت اولیا و ولایت انبیا علیهم الصلوٰت و السلام و ولایت علیهم السلام است ملام علی است علی نبیت و علیهم الصلوٰت و السلام و ولایت اولیا و ولایت انبیا است از ولایت و بعضی از خصائص عرف که بنوبت تعلق دارند و حکایت است که بعد از آن استبداد که تالی که ولایت عبارت از قرب الهی است جسد سلطانه که به شایستگی صورت زنده و در سبب خلوده تحت حصول پذیرد و اگر ولایت اولیا است البته بر این طلیت منقسم است و ولایت انبیا علیهم الصلوٰت و السلام و التسلیمات که چند از طلیت برآمده است اما به خلوده تحت اسماء و صفات مستحق نیست و ولایت ملام علی علیه السلام و ولایت انبیا علیهم الصلوٰت و السلام و التسلیمات هر چند از تحت اسماء و صفات بلند زنده است لیکن از تحت شیون و اعتبارات ذاتیه چاره مدارد بقوت و رسالت است





آن مرامی حق باشد بجا آن حکم و همچنین در مقام ولایت در نفی جمیع صفات بشریت میگویند و در مرتبه  
 نبوت مطلوب نفی تعلقات سواد این صفات است و نفی اصل این صفات که فی حدیث کافیه کاملانند  
 صفت علم فنی که آن صفات کامل است اگر نفعی برسد راه یافته است از راه تعلیق سواد است  
 پس نفی تعلیق سواد آن ضروری آمد و نفی اصل آن صفت بطریق این است که شخصی که مقام نبوت از راه  
 ولایت آمده است او را در دنیا بر راه از نفی اصل صفات چاره نبود و آنکه بی توسط ولایت بان صفت  
 رسیده است او را نفی اصل صفات کار نیست نفی تعلقات سواد این صفات باید کرد باید دانست  
 که مراد از این ولایت که مذکور شد ولایت نقلی است که بولایت صغری مقبر است و ولایت اولیا است  
 اما ولایت انبیا که از نقل گذشته است دیگر است اینجا مطلوب نفی تعلقات سواد صفات بشریت است  
 و نفی اصل این صفات و چون نفی تعلقات سواد صفات حاصل گشت ولایت انبیا علیه الصلوات  
 والسلامه کمال جمیع نبوت بعد از آن خودی که واقع شود و تعلیق کمال است نبوت خواهد بود و آخرین بیان  
 این گشت که نبوت را از اصل ولایت چاره نبود و دیگر که ولایت از بنیادی و مقدمات است اما ولایت  
 نقلی در وصول کمال نبوت هیچ در کار نیست بعضی را اتفاق افتد و بعضی دیگر را اصل بان محسوس  
 واقع میشود و قاضی شک نیست که نفی اصل صفات شعیب است نسبت به نفی تعلقات سواد این صفات  
 پس حصول کمال نبوت انبیا و اقرب باشد نسبت به حصول کمال ولایت و همین نسبت بر وقت  
 در هر دو که در حصول باصل فاروق نسبت باصل اولی که جدا افتاده اند نمی بینیم که گویا اصل اولی  
 عمل میسر است و باقرب طریقی حاصل و آنکه از اصل آن جدا افتاده است و محنت است و عمره  
 و تحصیل آری فانی می سازد و در وقت آن تقدیر وقت است و آنچه بدست آورده است بعد  
 اللاتیمانی و الحقی شایسته بان اصل اردو است که آن شباهت عارضه از وسه نازل گردد و اصل  
 خود نمود نماید و بقالبی و در عملی گشت بخلاف اصل آن که با وجود سهولت عمل و مزویکی راه از خوف نقلی  
 و در نقلی آئین است و جمیع از سالکان این راه که بر این امتیاز شانه و مجاہدت شدید بظلمت از ظلال

والمعرفت  
 و در مقام ولایت در نفی جمیع صفات بشریت میگویند و در مرتبه  
 نبوت مطلوب نفی تعلقات سواد این صفات است و نفی اصل این صفات که فی حدیث کافیه کاملانند  
 صفت علم فنی که آن صفات کامل است اگر نفعی برسد راه یافته است از راه تعلیق سواد است  
 پس نفی تعلیق سواد آن ضروری آمد و نفی اصل آن صفت بطریق این است که شخصی که مقام نبوت از راه  
 ولایت آمده است او را در دنیا بر راه از نفی اصل صفات چاره نبود و آنکه بی توسط ولایت بان صفت  
 رسیده است او را نفی اصل صفات کار نیست نفی تعلقات سواد این صفات باید کرد باید دانست  
 که مراد از این ولایت که مذکور شد ولایت نقلی است که بولایت صغری مقبر است و ولایت اولیا است  
 اما ولایت انبیا که از نقل گذشته است دیگر است اینجا مطلوب نفی تعلقات سواد صفات بشریت است  
 و نفی اصل این صفات و چون نفی تعلقات سواد صفات حاصل گشت ولایت انبیا علیه الصلوات  
 والسلامه کمال جمیع نبوت بعد از آن خودی که واقع شود و تعلیق کمال است نبوت خواهد بود و آخرین بیان  
 این گشت که نبوت را از اصل ولایت چاره نبود و دیگر که ولایت از بنیادی و مقدمات است اما ولایت  
 نقلی در وصول کمال نبوت هیچ در کار نیست بعضی را اتفاق افتد و بعضی دیگر را اصل بان محسوس  
 واقع میشود و قاضی شک نیست که نفی اصل صفات شعیب است نسبت به نفی تعلقات سواد این صفات  
 پس حصول کمال نبوت انبیا و اقرب باشد نسبت به حصول کمال ولایت و همین نسبت بر وقت  
 در هر دو که در حصول باصل فاروق نسبت باصل اولی که جدا افتاده اند نمی بینیم که گویا اصل اولی  
 عمل میسر است و باقرب طریقی حاصل و آنکه از اصل آن جدا افتاده است و محنت است و عمره  
 و تحصیل آری فانی می سازد و در وقت آن تقدیر وقت است و آنچه بدست آورده است بعد  
 اللاتیمانی و الحقی شایسته بان اصل اردو است که آن شباهت عارضه از وسه نازل گردد و اصل  
 خود نمود نماید و بقالبی و در عملی گشت بخلاف اصل آن که با وجود سهولت عمل و مزویکی راه از خوف نقلی  
 و در نقلی آئین است و جمیع از سالکان این راه که بر این امتیاز شانه و مجاہدت شدید بظلمت از ظلال

سید اندکمان برده اند که وصول بطلب منوط بر ایضات شاقه است و مجاهدات شدید و تمهید اند که راه دیگر اقرب ازین راه است و متصل بنهایت و آن راه اجتهاد است که بجز فضل و کرم منوط است و راهی که ایشان اختیار کرده اند راه آسان است که مجاهدات منوط است و اصلان این را اقل قلیل اند و اصلان راه اجتهاد عرفیه انبیا علیهم السلام و التکلیفات همه بر او اجتهاد گرفته اند و احباب ایشان علیهم السلام و المتکلمون و الفقیهان نیز بتبعیت و وراثت بر او اجتهاد حاصل گشته اند ریاضات از باب اجتهاد از برای او اسه شکر نعمت و حصول تامل علی سبیل الصلوة و السکون فی بحراب السکون علی غیر ریاضات الشکر یکله مع کون ذوقیه المتقدمة و التکلیف و معصوم افکاره اگر کون جهاد است کون راه و مجاهدات اهل نابت از برای حصول حصول ششگان ممالکهم راه اجتهاد بدون است و راه آسان راه فتن از فتن فرق عظیم است زو می برند و دور میرسانند و دور میروند و دور راه پیمایند حضرت خوابی نقشبند قدس سره فرموده اند ما فضلیا نیم نه سببه افضل باشد نهایت دیگران در بدایت ایشان میگویند هیچ کردو ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم بر سه اصل سخن رویم و تویم که این تغییر در عهد است اما که بهر بزرگوار خود قدرتی نوشته است نوشته که جمیع مرادات مرتفع گشته اند اما نفس را در هنوز بر جاست بعد از مدتی نوشته که آن را در نیز رنگ مرادات مرتفع گشته

و چون حضرت حق سبحانه تعالی بوارثت انبیا علیهم السلام و التکلیفات شرف ساخت و انست که مقصود رفع متعلق سو آن اراده بوده است نه رفع نفس آن اراده لازم نیست که رفع متعلق سو بعد از رفع اصل بر وجه تمام و اکل حاصل شود بلکه باست که بجز فضل آن میرسد و کثرت و تکلیف عیش و عشرت آن حاصل گردد و اسه فرزند در مقام ولایت دست از دنیا و آخرت بایشیست و گرفتاری آخرت را در رنگ گرفتاری دنیا باید شمرد و در آخرت را در رنگ در دنیا محمود نباید دانست امام داود طائی فرماید ان کذب السلامة سبک علی الدنيا وان امرت الکرامة کذبک الاخرة و دیگر که ازین طائفه گوید که میگوید میگویند من یرید الدنيا و من کفر من یرید الاخرة

سید اندکمان برده اند که وصول بطلب منوط بر ایضات شاقه است و مجاهدات شدید و تمهید اند که راه دیگر اقرب ازین راه است و متصل بنهایت و آن راه اجتهاد است که بجز فضل و کرم منوط است و راهی که ایشان اختیار کرده اند راه آسان است که مجاهدات منوط است و اصلان این را اقل قلیل اند و اصلان راه اجتهاد عرفیه انبیا علیهم السلام و التکلیفات همه بر او اجتهاد گرفته اند و احباب ایشان علیهم السلام و المتکلمون و الفقیهان نیز بتبعیت و وراثت بر او اجتهاد حاصل گشته اند ریاضات از باب اجتهاد از برای او اسه شکر نعمت و حصول تامل علی سبیل الصلوة و السکون فی بحراب السکون علی غیر ریاضات الشکر یکله مع کون ذوقیه المتقدمة و التکلیف و معصوم افکاره اگر کون جهاد است کون راه و مجاهدات اهل نابت از برای حصول حصول ششگان ممالکهم راه اجتهاد بدون است و راه آسان راه فتن از فتن فرق عظیم است زو می برند و دور میرسانند و دور میروند و دور راه پیمایند حضرت خوابی نقشبند قدس سره فرموده اند ما فضلیا نیم نه سببه افضل باشد نهایت دیگران در بدایت ایشان میگویند هیچ کردو ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم بر سه اصل سخن رویم و تویم که این تغییر در عهد است اما که بهر بزرگوار خود قدرتی نوشته است نوشته که جمیع مرادات مرتفع گشته اند اما نفس را در هنوز بر جاست بعد از مدتی نوشته که آن را در نیز رنگ مرادات مرتفع گشته و چون حضرت حق سبحانه تعالی بوارثت انبیا علیهم السلام و التکلیفات شرف ساخت و انست که مقصود رفع متعلق سو آن اراده بوده است نه رفع نفس آن اراده لازم نیست که رفع متعلق سو بعد از رفع اصل بر وجه تمام و اکل حاصل شود بلکه باست که بجز فضل آن میرسد و کثرت و تکلیف عیش و عشرت آن حاصل گردد و اسه فرزند در مقام ولایت دست از دنیا و آخرت بایشیست و گرفتاری آخرت را در رنگ گرفتاری دنیا باید شمرد و در آخرت را در رنگ در دنیا محمود نباید دانست امام داود طائی فرماید ان کذب السلامة سبک علی الدنيا وان امرت الکرامة کذبک الاخرة و دیگر که ازین طائفه گوید که میگوید میگویند من یرید الدنيا و من کفر من یرید الاخرة

عنه و این صفت در آله ان تامل احسان خیران هرگاه که از آن جمله بود می از شکر که بود که نوبت دنیا را در شکر که بود که نوبت آخرت را در

و این صفت در آله ان تامل احسان خیران هرگاه که از آن جمله بود می از شکر که بود که نوبت دنیا را در شکر که بود که نوبت آخرت را در





خوبو واسطه بعضی نیات حقانیه امور مجیدیه پیدا کرده اند که نهایت تصحیح در آن حکم نخصت است بخلا  
 اکابر این سلسله علییه که سر موشی مخالفت شدت تجویزیه کرده اند و اندر این واقعیت رود انداخته پس  
 مخالفت نفس درین طریق آنها باشد پس اقرب طرق باشد پس طالب اختیار این طریق اولی  
 نسب باشد چه راه بغایت اقرب است و طلب در کمال نفع و جماعت از متاخرین خلفائے ایشان که  
 او ضایع این بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق اخذات نموده اند و جماع و قص و بهر اختیار کرده  
 نشان آن مردم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال کرده اند که این مختار  
 و متبذرات کبیر و تمیز این طریق مینمایند نداشتند اند که در تحریف و اصناعت ان می گویند و الله  
 یعلم الخ و هو یهدی السبیل

اینکه در این کتاب  
 از این جهت است  
 که در این کتاب  
 از این جهت است  
 که در این کتاب

### کتاب و دو صد و شصت و هفتاد و هجتم

بمخائن آگاه برادر حقیقی حضرت ایشان میان غلام محمد صد و ریخته در میان جبهه و سلوک عاری  
 که ناسب این دو مقام اند **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَا لَدَيْكَ أَنَا الْهَدَاءُ**  
**أَنَا الْهَدْيُ لَكَ لِي لَأَنَّ هَذَا مَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبَّنَا يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ يَا فَضْلِيه**  
**وَأَكْبَلُهُمْ مُحَمَّدٌ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا كَاتِبُ يَا كَاتِبَةَ عِلْمِي**  
**وَالْحَقِّ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ يَا فَضْلِيه يَا فَضْلِيه يَا فَضْلِيه يَا فَضْلِيه يَا فَضْلِيه**  
 نیات است بهمت پوستی فطرت و عدم دریافت صحبت شیخ کمال کل سنیک طیل او طلب فیجرا  
 بهر قصید و تفصیح فرود آورده اند و بهر چه ایشان را در راه میسر شده از حقیر و تقیر گفتا نموده و بهمان  
 مقصد پیدا شده و خود را بصورت آن کال و منتحی انگاشته است و ای که منتصیان را و و اصلان گاه  
 در انجام کار و نهایت روزگار خود بیان فرموده اند این جماعت است فطرت با سنیلا قوت ستیلا  
 خود آن احوال کامله را بر احوال ناقصه خود تطبیق داده اند بهمان قصه است هم بخواب رویه شسته شده

اینکه در این کتاب  
 از این جهت است  
 که در این کتاب  
 از این جهت است  
 که در این کتاب

اینکه در این کتب آمده است

در تحقیق بقدره بکلی بصورت محض از دریا می کشان بر شعله بلکه بصورت کشف و تعاقب کرده اند چون  
 بهیچون تصور کرده اند چون آرام گرفته اند مانند را بهمانند خیل نموده از بی مانند مانند که در میان  
 احوال جامع که تعلیم را بیان می کنند چون آورده اند و بی مانند را گویند از احوال این طالبان  
 نامرزا کرده و تشنگان آرام طلب گرفته بهر ارباب بهتر است از محقق تا بطلان و از تصدیق تا محقق  
 فرق بسیار است و آنچه بر طالبان بطلب رسیده که محقق را قدیم میدانند و چون را چون  
 می انگارند اگر با شرف غیر صحیح ایشان را معذورند و در اندر این خطا و غلط مواخذه نمایند زیرا که در کتب  
 آن کسیتا اذ اکتفا انا مشاء طلب کعبه شد و از شوق متوقف و وصول آن گشت اتفاق  
 در دنیا و راه خانه شد و بیجا کعبه او را پیش آمد اگر چه آن مشابهت در صورت است آن شمشیر  
 کرد که کعبه است و بهای تمام گشت و شخصی دیگر خوش کعبه از و بعد از کعبه معلوم ساخته  
 تصدیق به کعبه کرد این شخص هر چند گامی از طلب بر او کعبه نرفته است اما کعبه را کعبه ندانست  
 است و در تصدیق خود محقق است حال او از حال طالب محقق مذکور بهتر است از حال طالب  
 محقق که هر چند بطلب سیده است اما غیر طلب بطلب ندانست است از حال محقق که قدم در راه  
 طلب نرفته است بهتر است چنانچه با وجود حقیقت تصدیق بطلب قطع مسافت راه طلب و  
 غلطی نگه کرده است پس عزت او را محقق باشد و طائفه هم از ایشان باین کمال خیالی و وصال  
 خود را بدست می و اکتفا اذ اکتفا انا مشاء طلب کعبه شد و از شوق متوقف و وصول آن گشت اتفاق  
 را ضلع ساخته اند و شوی بزودت صحبت و حرارت طلب طالبان را زایل گردانیده اند و در  
 قاصدا و اقصا اذ اکتفا انا مشاء طلب کعبه شد و از شوق متوقف و وصول آن گشت اتفاق  
 بهیچند نرسیده و بیشتر است زیرا که بستری و منتهی در صورت جذب متشاکر کند و بطاهر و عشق و محبت  
 استسوی اگر صفت الحقیقت با یکدیگر مناسبت ندارند و احوال یکدیگر را هم درگیر است  
 چه نسبت خاک را با عالم پاک به در ابتدا هر چه هست معلول است و بر فرض محمول و در اینصورت

اینکه در این کتب آمده است  
 در تحقیق بقدره بکلی بصورت محض از دریا می کشان بر شعله بلکه بصورت کشف و تعاقب کرده اند چون  
 بهیچون تصور کرده اند چون آرام گرفته اند مانند را بهمانند خیل نموده از بی مانند مانند که در میان  
 احوال جامع که تعلیم را بیان می کنند چون آورده اند و بی مانند را گویند از احوال این طالبان  
 نامرزا کرده و تشنگان آرام طلب گرفته بهر ارباب بهتر است از محقق تا بطلان و از تصدیق تا محقق  
 فرق بسیار است و آنچه بر طالبان بطلب رسیده که محقق را قدیم میدانند و چون را چون  
 می انگارند اگر با شرف غیر صحیح ایشان را معذورند و در اندر این خطا و غلط مواخذه نمایند زیرا که در کتب  
 آن کسیتا اذ اکتفا انا مشاء طلب کعبه شد و از شوق متوقف و وصول آن گشت اتفاق  
 در دنیا و راه خانه شد و بیجا کعبه او را پیش آمد اگر چه آن مشابهت در صورت است آن شمشیر  
 کرد که کعبه است و بهای تمام گشت و شخصی دیگر خوش کعبه از و بعد از کعبه معلوم ساخته  
 تصدیق به کعبه کرد این شخص هر چند گامی از طلب بر او کعبه نرفته است اما کعبه را کعبه ندانست  
 است و در تصدیق خود محقق است حال او از حال طالب محقق مذکور بهتر است از حال طالب  
 محقق که هر چند بطلب سیده است اما غیر طلب بطلب ندانست است از حال محقق که قدم در راه  
 طلب نرفته است بهتر است چنانچه با وجود حقیقت تصدیق بطلب قطع مسافت راه طلب و  
 غلطی نگه کرده است پس عزت او را محقق باشد و طائفه هم از ایشان باین کمال خیالی و وصال  
 خود را بدست می و اکتفا اذ اکتفا انا مشاء طلب کعبه شد و از شوق متوقف و وصول آن گشت اتفاق  
 را ضلع ساخته اند و شوی بزودت صحبت و حرارت طلب طالبان را زایل گردانیده اند و در  
 قاصدا و اقصا اذ اکتفا انا مشاء طلب کعبه شد و از شوق متوقف و وصول آن گشت اتفاق  
 بهیچند نرسیده و بیشتر است زیرا که بستری و منتهی در صورت جذب متشاکر کند و بطاهر و عشق و محبت  
 استسوی اگر صفت الحقیقت با یکدیگر مناسبت ندارند و احوال یکدیگر را هم درگیر است  
 چه نسبت خاک را با عالم پاک به در ابتدا هر چه هست معلول است و بر فرض محمول و در اینصورت

در خیالی لغات است





بدان معنی فرق و جمع محاشی که در اول و دوم و ششم از سال شریف فعل نموده گلداز انجمن طاهره نمایند

بلکه بعد از حصول مقام الفرق بعد از جمع که بسیرت الله بالذات تعلق دارد صورت بند و س هر گدای  
 امر و میدان کے شود و پشته آخر سلیمان کے شود و نظر الفرق بین جذب المذنب و جذب  
 المبتدئ ہے شہود این مجذوبان از باب قلوب و پرده کثرت است این معنی را معلوم کنند یا نہ  
 شان درین کثرت نیست الا عالم ارواح که بطاقت و احاطه و سر بیان بوجہ خود بصورت شبیه است  
 ان الله خلقنا من طين فقالوا له و باين مناسبت شہود روح را شہود حق میدانند تعالی و تقدس  
 و احاطه و سر بیان و قرب و معیت ہم برین قیاس است زیرا کہ نظر سالک مجبور نمیکند مگر با مقام فوق  
 تر بمقام فوق فوق و فوق مقام ایشان مقام روح است پس نظرشان از مقام روح بالا نرود و شہود  
 جز روح امر دیگر نباشد نظر فوق روح موقوف است بر سیدن بمقام روح و محبت و انجذاب هم  
 در رنگ شہود است شہود حق سبحانه بلکه محبت و انجذاب بجناب قدس او وابسته بمحصل قنات  
 تنہایت نیز الاله تعالی است پس بیچسب تا نگردد او دانا نیست راه در بارگاه کسب باید  
 اطلاق شہود درین مقام از تنگی میدان عبارت است و الا کارخانه این نزر گواران با در راه و در  
 شہود و معارف است چنانکہ مقصد ایشان بچون و بیچگونه است اتصال ایشان با وسعانه نیز بچون  
 و بیچگونه است چون راه بچون راه نیست لا یجمل عطاء الملك الا مطايا کاسه اتصالے  
 شے تکلیف بی قیاس ہر دست رب الناس را با جان ناس ہر احاطه و سر بیان و قرب و معیت  
 حق سبحانه از و متفقین از باب سلوک کہ نہایت کار رسیده اند علمی است موافق علماء اہل حق شکن  
 الله تعالی سعیم حکم کردن بقرب ذاتی و انشال آن نزد ایشان از حیاصلی و دوریست نزدیکان  
 حکم بقرب کنند نیز گمیف باید ہر کہ گوید نزدیک و دور است و ہر کہ دور است نزدیک است  
 تصوف اینست علی کہ شعلت بوجہ وجود است منشا آن انجذاب و محبت قلبی است از باب  
 قلوب کہ جذب پیدا کرده اند و برہ سلوک قطع منازل مینمایند این علم با ایشان مناسبت ندارد و چنان  
 مجذوبانے کہ سلوک از قلب بکلیت مستویہ بتقابل قلب اندازین علوم بتبرسمی می نمایند و متخلف

سے وہ صحت انجمن  
 طاهرہ کے لئے  
 جمعہ کے روز  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰

بقولہ علی کسر راہ ہر گدای

میباشند بعضی از مجذوبان باشند که هر چند بر اسلوک درآیند و طی منازل نمایند اما نظرشان از مقام  
 بالوف قطع نشود و رولفوق پیدا کنند آنگاه این علوم و این ایشان نمیکند از دوزین و زین  
 توانند برآمد و عروج به ابرج قرب و صعود و معارج قدس کنند و ننگ اندر دین آخرت بجا آورند  
 هذِهِ الْفَرِيضَةُ الظَّالِمِ اهْلُهَا كَجَعَلَ لَكَ مِنَ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَكَ مِنَ لَدُنْكَ هَبِيْرًا  
 علامت و حصول نهایت مطلب تبری ازین علوم است چه هر چند بجزیره بیشتر نسبت پیدا شود عالم  
 را با صانع مناسبت ترمیم با این زمان عالم را عین صلح و آسودن و یا صانع را محیط عالم شنید  
 بالذات حق ندارد و مآل اشراق و نور است که کتب معرفت حضرت خواجۀ نقشبند قدس سره  
 تعالی بیست و یکم از قدس فرموده اند که نهایت را در بدایت درج میکنند معنی این عبارت است  
 انجذاب و محبت که منتصیان را در نهایت میسر میشود و درین طریق در انجذاب و محبت که در ابتدا پیدا  
 میشود مندرج است زیرا که انجذاب معنی انجذاب روحی است و جذب مبتدی جذب قلبی چون  
 قلب برنج است میان روح و نفس پس منمن جذب قلبی جذب روحی نیز حاصل است و محبت  
 کردن این اندراج را با این طریق هر چه درین معنی در جمیع جذبات حاصل است بنا بر آنست که اگر  
 این خانواده طریقۀ از برای حصول این معنی وضع نموده اند و منصفی از برای حصول این مطلب  
 تعیین کرده اند و بگردان را این معنی بسبب اتفاق میسر میشود و درین اطمینان بردارند و ایضا این کلمات  
 را در مقام جذب به شان خاص است که دیگران را نیست و اگر هست ناورد است و لهذا بعضی ایشان را  
 درین مقام می نامند و طبع منازل سلوک نمایند فنا و بقا شدۀ بقا و بقا و بقا و بقا و بقا و بقا و بقا و بقا  
 حاصل میشود و در شریب از مقام تکمیل که شبیه بمقام سید عن الله بالله هست نیز بدست می آید که آن  
 تربیت مستعدان می نمایند تحقیق این پنج بحث عنقریب شرح خواهد یافت انشاء الله تعالی این جا  
 ایست بآید و آنست که روح را پیش از تعلق به بدن نخوسے از توجه مقصود حاصل بود چون بدن  
 متعلق گشت آن توجه را از غده آکا بر این سلسلۀ علییہ طریقۀ از برای ظهور آن توجه سالی وضع نموده

مطلب از آنست که در این علوم و این ایشان نمیکند از دوزین و زین توانند برآمد و عروج به ابرج قرب و صعود و معارج قدس کنند و ننگ اندر دین آخرت بجا آورند  
 علامت و حصول نهایت مطلب تبری ازین علوم است چه هر چند بجزیره بیشتر نسبت پیدا شود عالم را با صانع مناسبت ترمیم با این زمان عالم را عین صلح و آسودن و یا صانع را محیط عالم شنید  
 بالذات حق ندارد و مآل اشراق و نور است که کتب معرفت حضرت خواجۀ نقشبند قدس سره تعالی بیست و یکم از قدس فرموده اند که نهایت را در بدایت درج میکنند معنی این عبارت است  
 انجذاب و محبت که منتصیان را در نهایت میسر میشود و درین طریق در انجذاب و محبت که در ابتدا پیدا میشود مندرج است زیرا که انجذاب معنی انجذاب روحی است و جذب مبتدی جذب قلبی چون قلب برنج است میان روح و نفس پس منمن جذب قلبی جذب روحی نیز حاصل است و محبت کردن این اندراج را با این طریق هر چه درین معنی در جمیع جذبات حاصل است بنا بر آنست که اگر این خانواده طریقۀ از برای حصول این معنی وضع نموده اند و منصفی از برای حصول این مطلب تعیین کرده اند و بگردان را این معنی بسبب اتفاق میسر میشود و درین اطمینان بردارند و ایضا این کلمات را در مقام جذب به شان خاص است که دیگران را نیست و اگر هست ناورد است و لهذا بعضی ایشان را درین مقام می نامند و طبع منازل سلوک نمایند فنا و بقا شدۀ بقا و بقا و بقا و بقا و بقا و بقا و بقا و بقا حاصل میشود و در شریب از مقام تکمیل که شبیه بمقام سید عن الله بالله هست نیز بدست می آید که آن تربیت مستعدان می نمایند تحقیق این پنج بحث عنقریب شرح خواهد یافت انشاء الله تعالی این جا ایست بآید و آنست که روح را پیش از تعلق به بدن نخوسے از توجه مقصود حاصل بود چون بدن متعلق گشت آن توجه را از غده آکا بر این سلسلۀ علییہ طریقۀ از برای ظهور آن توجه سالی وضع نموده

۵۸

اندریکن چون روح متعلق بدن است و توجیهی حاصل میشود که جامع توجیه نفس روح است و شکفتن  
 که توجیه روحی در توجیه قلبی مندرج است اما توجیه روحی که منتصیان راست بعد از فنائت روح است  
 و بقائت او بوجود حق تعالی که تعبیر به بقائت با الله است و توجیه روحی که در زمین توجیه قلبی است بلکه توجیه  
 روح که پیش از تعلق به بدن بود نیز توجیه است که با وجودستی روح است که فنا با و راه نیافته است و  
 فرق در میان توجیه روح با وجودستی روح و توجیه روح با فنائت روح بسیار است پس نهایت گفتن آن  
 توجیه روحی مندرج را باعتبار آنست که توجیه روح است که در نهایت همین توجیه میماند پس هر چه  
 از اندراج نهایت در بدایت اندراج صورت نهایت است و در بدایت نه حقیقت نهایت که اندراج او در  
 بدایت محال است تواند بود که عدم ایشان لفظ صورت برای ترغیب طمأنینه این طریقی بوده باشد  
 و الحقیقه ما حقیقت یعون الله تعالی و سابقان که انجذاب ایشان به فعل و کسب است بلکه توجیه  
 و حضور آمده اند آن انجذاب نیز قلبی است و آنراست است از توجیه سابق روح که با کل بوسیله تعلق  
 بیان زایل نشده است کسب فعل از برای ظهور توجیه سابق جماعه راست که بواسطه این تعلق توجیه  
 سابق را فراموش کرده اند کسب گویند از برای تمیز بر توجیه سابق است و مذکور است مر آن دولت  
 کرده را لیکن نسیان توجیه سابق از سابقان مذکورین لطیف الاستعداد اند چه نسیان توجیه سابق  
 بالکلیه از توجیه کلی مبتدوعه الیه بالفعل و کم شدن در آن خیر میسر بود و عدم نسیان توجیه نه چنین است غایب  
 سالی الاسباب در سابقان آن توجیه شمول و سرمان در کلیه ایشان پدید می کند و بدن ایشان نیز حکم  
 روح شان میگیرد و حکامه شان انجذابین المصطفی آنرا فرق در میان شمول محبوبان و شمول سابقان  
 در رنگ فرق میان حقیقت شمی و صورت شمی است که کما هو الظاهر علی انکبا به آرسه محبان اول  
 و مردان کامل را این قسم شمول نیز متحقق است لیکن کالتیق است و ائمی نیست شمول دائمی خاصه  
 محبوبان است به معرفت به مجذوبان از باب تملوب چون در مقام قلب تکلیف و رسیدن پدید  
 کنند و معرفتی و صحیح که مناسب آن مقام است ایشان را میسر شود و می توانند که طالبان را

توجیه روحی مندرج را باعتبار آنست که توجیه روح است که در نهایت همین توجیه میماند پس هر چه از اندراج نهایت در بدایت اندراج صورت نهایت است و در بدایت نه حقیقت نهایت که اندراج او در بدایت محال است تواند بود که عدم ایشان لفظ صورت برای ترغیب طمأنینه این طریقی بوده باشد و الحقیقه ما حقیقت یعون الله تعالی و سابقان که انجذاب ایشان به فعل و کسب است بلکه توجیه و حضور آمده اند آن انجذاب نیز قلبی است و آنراست است از توجیه سابق روح که با کل بوسیله تعلق بیان زایل نشده است کسب فعل از برای ظهور توجیه سابق جماعه راست که بواسطه این تعلق توجیه سابق را فراموش کرده اند کسب گویند از برای تمیز بر توجیه سابق است و مذکور است مر آن دولت کرده را لیکن نسیان توجیه سابق از سابقان مذکورین لطیف الاستعداد اند چه نسیان توجیه سابق بالکلیه از توجیه کلی مبتدوعه الیه بالفعل و کم شدن در آن خیر میسر بود و عدم نسیان توجیه نه چنین است غایب سالی الاسباب در سابقان آن توجیه شمول و سرمان در کلیه ایشان پدید می کند و بدن ایشان نیز حکم روح شان میگیرد و حکامه شان انجذابین المصطفی آنرا فرق در میان شمول محبوبان و شمول سابقان در رنگ فرق میان حقیقت شمی و صورت شمی است که کما هو الظاهر علی انکبا به آرسه محبان اول و مردان کامل را این قسم شمول نیز متحقق است لیکن کالتیق است و ائمی نیست شمول دائمی خاصه محبوبان است به معرفت به مجذوبان از باب تملوب چون در مقام قلب تکلیف و رسیدن پدید کنند و معرفتی و صحیح که مناسب آن مقام است ایشان را میسر شود و می توانند که طالبان را

فائده رسانند و در صحبت ایشان انجذاب و محبت قلبی جامع طلائی حاصل شود هر چند از ایشان کمال  
 نرسد چنانچه ایشان خود بجهت کمال نرسیده اند و گیر بر او واسطه حصول کمال نمیتوانند شد مشهور است  
 که از ناقص کمال نیاید اما فایده ایشان هر قدر که باشد بیش از فایده آریاب سلوک است هر چند بنیابت  
 سلوک برین وجه جذب منتصیان پیدا کنند اما بقام تلکشان را بطریق سیرین الله را بگذرد و نیاید و با  
 چه منتهی غیر مرجع عالم بر یکجمله افاده ندارد چه او را بعالم نسبتی و آنچه نمانده با افاده تواند نمود و هیچ منتها  
 را که برین وجه گویند باعتبار آنست که او در مقام برزخیت است که مقام قلب است فرود آمده است و از هر دو  
 جهت روح و نفس حقیقی و افرگرفته است از جهت روح از فزونی استفاده میکند و از جهت نفس با بودن  
 خود افاده می نماید زیرا که او را توجیه حق سبحانه و تعالی با توجیه خلق جمع شده است که روح کلام حجاب دیگر نیست  
 پس افاده و استفاده معاً او را حاصل است بعضی از شایعین ازین برزخیت برزخیت زمین اخلق و اسحق میخوانند  
 و شیخ برین وجه را جامع بین تشبیه و التزم میگویند پوشیده نماند که این هم برزخیت که بنا بر آن بر سر است  
 لکن مقام شیخی که بنیابت آن بر صحت نیست زیرا که نفسشان درین مقام در غلبت انوار روح  
 سنج است و همان اندراج منشاء شکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس روح از یکدیگر  
 جدا است پس تا چنانکه رادوان گنجایش نباشد بلکه آنها هم صحت است که مناسب مقام دعوت است <sup>هذه</sup>  
 و شیخ کمال را چون در مقام قلب فرود آید بواسطه برزخیت مناسبت بعالم میدانی کند و واسطه  
 حصول کمالات مستعدان کمالات می شود و مجذوب شکر نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسبت  
 دارد و توجیه را از ایشان درین نمیدارد و از انجذاب و محبت اگر چه تسلی باشد نیز نصیب بدست آورده  
 است لاجرم راه افاده هر دو کساده است بلکه گوئیم که کسیت افاده مجذوب شکر مکن بیش از کسیت افاده  
 منتهی مرجع است و کسیت افاده منتهی زیاد از کسیت افاده مجذوب است زیرا که منتهی مرجع را هر چند  
 بعالم نسبت پیدا شده است اما در صورت است فی الحقیقت مبداء است منصف بزرگ اصل است  
 و بنیابت با و این مجذوب است مناسبت بعالم فی الحقیقت است و از جمله افراد عالم است باقی است

این کلام را در  
 بیان توجیه حق  
 تعالی در مقام  
 برزخیت و اسحق  
 میخوانند  
 و شیخ برین  
 وجه را جامع  
 بین تشبیه و  
 التزم میگویند  
 پوشیده نماند  
 که این هم بر  
 زخیت که بنا بر  
 آن بر سر است  
 لکن مقام  
 شیخی که بنیابت  
 آن بر صحت  
 نیست زیرا که  
 نفسشان در  
 این مقام در  
 غلبت انوار  
 روح سنج است  
 و همان اندراج  
 منشاء شکر  
 شده است و در  
 مقام برزخیت  
 قلب نفس روح  
 از یکدیگر  
 جدا است پس  
 تا چنانکه  
 رادوان گنجایش  
 نباشد بلکه  
 آنها هم صحت  
 است که مناسب  
 مقام دعوت است  
 و شیخ کمال  
 را چون در  
 مقام قلب  
 فرود آید  
 بواسطه  
 برزخیت  
 مناسبت  
 بعالم  
 میدانی  
 کند و  
 واسطه  
 حصول  
 کمالات  
 مستعدان  
 کمالات  
 می شود  
 و مجذوب  
 شکر نیز  
 چون در  
 مقام  
 قلب  
 است  
 بعالم  
 مناسبت  
 دارد و  
 توجیه  
 را از  
 ایشان  
 درین  
 نمیدارد  
 و از  
 انجذاب  
 و  
 محبت  
 اگر  
 چه  
 تسلی  
 باشد  
 نیز  
 نصیب  
 بدست  
 آورده  
 است  
 لاجرم  
 راه  
 افاده  
 هر  
 دو  
 کساده  
 است  
 بلکه  
 گوئیم  
 که  
 کسیت  
 افاده  
 مجذوب  
 شکر  
 بیش  
 از  
 کسیت  
 افاده  
 منتهی  
 مرجع  
 است  
 و  
 کسیت  
 افاده  
 منتهی  
 زیاد  
 از  
 کسیت  
 افاده  
 مجذوب  
 است  
 زیرا  
 که  
 منتهی  
 مرجع  
 را  
 هر  
 چند  
 بعالم  
 نسبت  
 پیدا  
 شده  
 است  
 اما  
 در  
 صورت  
 است  
 فی  
 الحقیقت  
 مبداء  
 است  
 منصف  
 بزرگ  
 اصل  
 است  
 و  
 بنیابت  
 با  
 و  
 این  
 مجذوب  
 است  
 مناسبت  
 بعالم  
 فی  
 الحقیقت  
 است  
 و  
 از  
 جمله  
 افراد  
 عالم  
 است  
 باقی  
 است

برقائے که عالم بان بقاباتی است پس ناچار طالبان بواسطه نسا نسبت حقیقی از جذوب بیشتر فائده گیرند  
منتهی مجموع کمتر لیکن اناده مراتب کمالات ولایت مخصوص منتهی است پس لاجرم در کیفیت افادگی  
برای صح باشد و ایضا منتهی رانی بحقیقت است و نوجوب نیست و مجرد صاحب است و توجیه است بهمت  
کار طالب همیشه برده چند بجهت کمال ساد و ایضا نهانی توجیه که طالبان را از جذوبان حاصل می شود  
همان توجیه سابق روح است که فراموش کرده بودند و در صحبت شان بیاد ایشان آمده بطریق اندراج و توجیه  
قلبی حاصل گشته بخداوت توجیه که در صحبت منتهیان پیدا میشود و توجیه جاوت است که بیشتر اصلا سوجه و توجیه  
و متوقف بود بر نفس روح بلکه بر نفس او بود و حقیقی پس لابد توجیه اولی سهل الحصول باشد و توجیه  
ثانی متعذر الوجود هر چه سهل است بیشتر است هر چه متعذر است کمتر از توجیه است که گفته اند که در تحصیل حجت  
جد پیش شیخ مقتدا واسطه نیست چنان نسبت او را اول حاصل شده بود که بواسطه نسیان پرتنبیه و تفسیر  
محتاج گشته لهذا این شیخ را شیخ تعلیم میگویند شیخ تربیت و در جهت سادگی او بر اے قطع منازل سلوک  
شیخ مقتدا در کار است و تربیت آن ضروری شیخ مقتدا را نشاید که این هم جذوب ممکن را با فاد و عام  
نصحت بهر دو در مقام تکمیل و شیخی نشاند چه بعضی از طالبان باشند که استعداد ایشان بلند افتاد و باشند  
توقائیت کمال تحصیل بر وجه تمام داشته باشند در صحبت این جذوب اگر اقتضای تکمیل که آن استعداد و ضلک شود  
و آن قابلیت بر طرف گردد مثلاً زمین که قابلیت تمام از بر اے زراعت کندم داشته باشد اگر تخم  
گندم در آن زمین اندازند بار بار اندازه استعداد نیکوی آرد و اگر در آن زمین تخم ردی گندم یا تخم نخود اندازند  
چه جائے بار که تنلوب القابیت گردد و اگر بالفرض شیخ مقتدا اصلاحت و در نصحت او میدی یعنی افاد و  
دروسه یا بر باید که افاد و او را مقتید سازد و بعضی قیود مثل ظهور رسالت طالب بطریق افاد و او  
و عدم اضاعت استعداد این و صحبت او و عدم طغیان نفس او درین ریاست و اقتدایه سواست  
نفسانی از وسه زایل نشده است بواسطه عدم تزلزل نفس و چون معلوم کند که طالب از وسه نهائی  
افاد و او را مستید و در استعداد و طالب هنوز قابلیت ترقی است باید که بوشه این معنی را ظاهر سازد و او را

توجیه اولی سهل الحصول باشد و توجیه ثانی متعذر الوجود هر چه سهل است بیشتر است هر چه متعذر است کمتر از توجیه است که گفته اند که در تحصیل حجت جد پیش شیخ مقتدا واسطه نیست چنان نسبت او را اول حاصل شده بود که بواسطه نسیان پرتنبیه و تفسیر محتاج گشته لهذا این شیخ را شیخ تعلیم میگویند شیخ تربیت و در جهت سادگی او بر اے قطع منازل سلوک شیخ مقتدا در کار است و تربیت آن ضروری شیخ مقتدا را نشاید که این هم جذوب ممکن را با فاد و عام نصحت بهر دو در مقام تکمیل و شیخی نشاند چه بعضی از طالبان باشند که استعداد ایشان بلند افتاد و باشند توقائیت کمال تحصیل بر وجه تمام داشته باشند در صحبت این جذوب اگر اقتضای تکمیل که آن استعداد و ضلک شود و آن قابلیت بر طرف گردد مثلاً زمین که قابلیت تمام از بر اے زراعت کندم داشته باشد اگر تخم گندم در آن زمین اندازند بار بار اندازه استعداد نیکوی آرد و اگر در آن زمین تخم ردی گندم یا تخم نخود اندازند چه جائے بار که تنلوب القابیت گردد و اگر بالفرض شیخ مقتدا اصلاحت و در نصحت او میدی یعنی افاد و دروسه یا بر باید که افاد و او را مقتید سازد و بعضی قیود مثل ظهور رسالت طالب بطریق افاد و او و عدم اضاعت استعداد این و صحبت او و عدم طغیان نفس او درین ریاست و اقتدایه سواست نفسانی از وسه زایل نشده است بواسطه عدم تزلزل نفس و چون معلوم کند که طالب از وسه نهائی افاد و او را مستید و در استعداد و طالب هنوز قابلیت ترقی است باید که بوشه این معنی را ظاهر سازد و او را

معنی این سخن را که شیخ تعلیم میگویند شیخ تربیت و در جهت سادگی او بر اے قطع منازل سلوک شیخ مقتدا در کار است و تربیت آن ضروری شیخ مقتدا را نشاید که این هم جذوب ممکن را با فاد و عام نصحت بهر دو در مقام تکمیل و شیخی نشاند چه بعضی از طالبان باشند که استعداد ایشان بلند افتاد و باشند توقائیت کمال تحصیل بر وجه تمام داشته باشند در صحبت این جذوب اگر اقتضای تکمیل که آن استعداد و ضلک شود و آن قابلیت بر طرف گردد مثلاً زمین که قابلیت تمام از بر اے زراعت کندم داشته باشد اگر تخم گندم در آن زمین اندازند بار بار اندازه استعداد نیکوی آرد و اگر در آن زمین تخم ردی گندم یا تخم نخود اندازند چه جائے بار که تنلوب القابیت گردد و اگر بالفرض شیخ مقتدا اصلاحت و در نصحت او میدی یعنی افاد و دروسه یا بر باید که افاد و او را مقتید سازد و بعضی قیود مثل ظهور رسالت طالب بطریق افاد و او و عدم اضاعت استعداد این و صحبت او و عدم طغیان نفس او درین ریاست و اقتدایه سواست نفسانی از وسه زایل نشده است بواسطه عدم تزلزل نفس و چون معلوم کند که طالب از وسه نهائی افاد و او را مستید و در استعداد و طالب هنوز قابلیت ترقی است باید که بوشه این معنی را ظاهر سازد و او را





ظلمت مناسب افتاده و طالع از آفتاب و اندک بر قدم و س از صلی الله تعالی علیک و علیک وسلم  
 و بارک اسمائے که از باب ایشان اند و وصول فیض ثانی طلال آن قابلیت جامع اند و کانتقال  
 اندر آن ظل محفل را و آری باب از انبیا صلوات الله تعالی و نبیته علیها و سلم و واسطه وصول  
 فیض اول و ثانی ایشان را قابلیت اقصاف ذات است عزت کانتا بصفت موجوده زائده و طالع  
 که بر قدم ایشانند از باب ایشان صفات است و حق وصول فیض اول و ثانی و واسطه وصول  
 فیض اول مر آن سرور علی الصلوة و السلام که قابلیت اقصاف ذات است تعالی و تقدس  
 مزین صفات را گویند قابلیت که وسائل فیض سایر انبیا و صلوات الله و برکاته علیهم و سلم  
 و علیهم و سلم طلال این قابلیت جامع اند و کانتقال فیض اول و ثانی جامع محفل او طالع که بر قدم آن سرور  
 علیهم و سلم الصلوة و السلام و واسطه وصول فیض اول نیز ایشان را جدا است که صفات  
 محمیان را و وسائل وصول فیض اول جدا از واسطه وصول فیض ثانی بخلاف دیگران که یک است  
 بعضی از اشخاص محمد صلی الله تعالی علیه و سلم که در باب حضرت علی الصلوة و السلام و قابلیت اقصاف  
 ساخته اند نشان آن عدم فرق میان شیون و صفات بلکه عدم علم است بر مقام شیون و الله یحیی  
 الموتی و الله یمیت من یشاء و الله ذو الجلال و الاکرام و الله یصلح من یشاء و الله  
 یصلح من یشاء و الله یصلح من یشاء و الله یصلح من یشاء و الله یصلح من یشاء و الله یصلح من یشاء  
 هم در مقام شیون و هم در خانه صفات و واسطه وصول سر و فیض است و نیز معلوم گشت که وصول  
 فیض مراتب کالات و ولایت آن حضرت علی الصلوة و السلام و کانت کرات است و نیز معلوم گشت  
 سیرت است و اعتبار زیادتی در ایشان از مرتبه عات عقل است لهذا محفل ذاتی مخصوص او گشت و کمال  
 آبهان او چون از راه او فیض میگردد ایشان را نیز ازین مقام شرفی بدست آمد و دیگران را چون واسطه  
 صفاتی در میان است و صفات موجوده زائده موجوده اند خارج خصیص در میان افتاد و بخشی صفاتی نام  
 ایشان گشت باید است که قابلیت اقصاف هر چند اعتبار است و وجود زائده در وجه صفات موجود  
 اند قابلیت اینها همچون قابلیت در رنگ بر از میان ذات و صفات بلکه میان شیون صفات

و کانتقال فیض اول و ثانی جامع محفل او طالع که بر قدم آن سرور  
 علیهم و سلم الصلوة و السلام و واسطه وصول فیض اول نیز ایشان را جدا است که صفات  
 محمیان را و وسائل وصول فیض اول جدا از واسطه وصول فیض ثانی بخلاف دیگران که یک است  
 بعضی از اشخاص محمد صلی الله تعالی علیه و سلم که در باب حضرت علی الصلوة و السلام و قابلیت اقصاف  
 ساخته اند نشان آن عدم فرق میان شیون و صفات بلکه عدم علم است بر مقام شیون و الله یحیی  
 الموتی و الله یمیت من یشاء و الله ذو الجلال و الاکرام و الله یصلح من یشاء و الله  
 یصلح من یشاء و الله یصلح من یشاء و الله یصلح من یشاء و الله یصلح من یشاء و الله یصلح من یشاء  
 هم در مقام شیون و هم در خانه صفات و واسطه وصول سر و فیض است و نیز معلوم گشت که وصول  
 فیض مراتب کالات و ولایت آن حضرت علی الصلوة و السلام و کانت کرات است و نیز معلوم گشت  
 سیرت است و اعتبار زیادتی در ایشان از مرتبه عات عقل است لهذا محفل ذاتی مخصوص او گشت و کمال  
 آبهان او چون از راه او فیض میگردد ایشان را نیز ازین مقام شرفی بدست آمد و دیگران را چون واسطه  
 صفاتی در میان است و صفات موجوده زائده موجوده اند خارج خصیص در میان افتاد و بخشی صفاتی نام  
 ایشان گشت باید است که قابلیت اقصاف هر چند اعتبار است و وجود زائده در وجه صفات موجود  
 اند قابلیت اینها همچون قابلیت در رنگ بر از میان ذات و صفات بلکه میان شیون صفات





بعضی چون فیضی و سید محمد

پس تا چارین فانی را فانی فی السد بنا میگفت و باقی را باقی باسد بنا میگفت مطلق فانی و باقی میتوان  
گفت یا تقیه یعنی فانی در صفت علم یا باقی بان صفت پس تا چار فناناے محمدیان آید  
و بقاے ایشان اکل و ایضا عروج محمدی چون بجایست یون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی  
نیست چه عالم ظل صفاتست نه ظل شیون پس فناناے سالک شانه مستلزم فناناے مطلق او باشد  
و حیاتی هیچ بقاے وجود سالک و اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا تامی خود بان شان باقی بیگردد  
بحدان فانی در صفت که تمام از خود نمے بر آید و اثرش زایل نیگردد و چه وجود سالک اثر برهان صفت  
مطلق آن پس ظهور اصل ماحی و جو ظل باطل نباشد و بقا با ندره فنا است پس محمدی از جوع بقا  
بشریت این باشد و از خوف روزه محفوظ چه او یکی از خود بر آمده است و با وجود باقی گشته درین محل  
موجود صانع باشد بخلاف در صورت فناے صفاتی که خود در اینجا بواسطه بقاے اثر وجود سالک ممکن  
است از اینجا تواند بود و احتیاطا نیکه در میان مشایخ قدس الله تعالی امثال حضرت وجود از مجموع و اصل عدم  
چه از آن واقع است حق است که اگر محییست محفوظ است از خود و اول و خط است و همچنین است  
احتیاطا نیکه در زوال اثر وجود سالک بقا از فناے او واقع است بعضی بزوال عین و اثر قائل گشته اند  
بعضی دیگر بزوال اثر را جانزند است تا اند حق درین باب نیز تفصیل است اگر محییست عین و اثر هر دو  
که میسازد و غیر او را اثر زوال نمے شود چه صفت که اصل اوست باقی است پس زوال فعل آن  
پس ممکن نباشد اینجا و تبقیه است باید است که مراد از زوال عین و اثر زوال شهودیست وجودی  
چه قول بزوال وجودی مستلزم الحاد و زندقه است و جماعه ازین طائفه زوال وجودی تصور کرده اند  
از زوال اثر ممکن گریختند و آن را الحاد و زندقه دانستند و لکن ما سحقت باعد که بیست  
حجبت است که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قائل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ  
حکم بزوال اثر مستلزم الحاد و زندقه است با جمله زوال وجودی در عین و اثر محالست و شهودی  
همه دو ممکن بلکه واقع لیکن مخصوص محمدی مشرب است پس محمدیان تمام از قلب می آیند و بقلوب

فانی را فانی فی السد بنا میگفت و باقی را باقی باسد بنا میگفت مطلق فانی و باقی میتوان گفت یا تقیه یعنی فانی در صفت علم یا باقی بان صفت پس تا چار فناناے محمدیان آید و بقاے ایشان اکل و ایضا عروج محمدی چون بجایست یون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی نیست چه عالم ظل صفاتست نه ظل شیون پس فناناے سالک شانه مستلزم فناناے مطلق او باشد و حیاتی هیچ بقاے وجود سالک و اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا تامی خود بان شان باقی بیگردد بخلاف فانی در صفت که تمام از خود نمے بر آید و اثرش زایل نیگردد و چه وجود سالک اثر برهان صفت مطلق آن پس ظهور اصل ماحی و جو ظل باطل نباشد و بقا با ندره فنا است پس محمدی از جوع بقا بشریت این باشد و از خوف روزه محفوظ چه او یکی از خود بر آمده است و با وجود باقی گشته درین محل موجود صانع باشد بخلاف در صورت فناے صفاتی که خود در اینجا بواسطه بقاے اثر وجود سالک ممکن است از اینجا تواند بود و احتیاطا نیکه در میان مشایخ قدس الله تعالی امثال حضرت وجود از مجموع و اصل عدم چه از آن واقع است حق است که اگر محییست محفوظ است از خود و اول و خط است و همچنین است احتیاطا نیکه در زوال اثر وجود سالک بقا از فناے او واقع است بعضی بزوال عین و اثر قائل گشته اند بعضی دیگر بزوال اثر را جانزند است تا اند حق درین باب نیز تفصیل است اگر محییست عین و اثر هر دو که میسازد و غیر او را اثر زوال نمے شود چه صفت که اصل اوست باقی است پس زوال فعل آن پس ممکن نباشد اینجا و تبقیه است باید است که مراد از زوال عین و اثر زوال شهودیست وجودی چه قول بزوال وجودی مستلزم الحاد و زندقه است و جماعه ازین طائفه زوال وجودی تصور کرده اند از زوال اثر ممکن گریختند و آن را الحاد و زندقه دانستند و لکن ما سحقت باعد که بیست حجبت است که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قائل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ حکم بزوال اثر مستلزم الحاد و زندقه است با جمله زوال وجودی در عین و اثر محالست و شهودی همه دو ممکن بلکه واقع لیکن مخصوص محمدی مشرب است پس محمدیان تمام از قلب می آیند و بقلوب



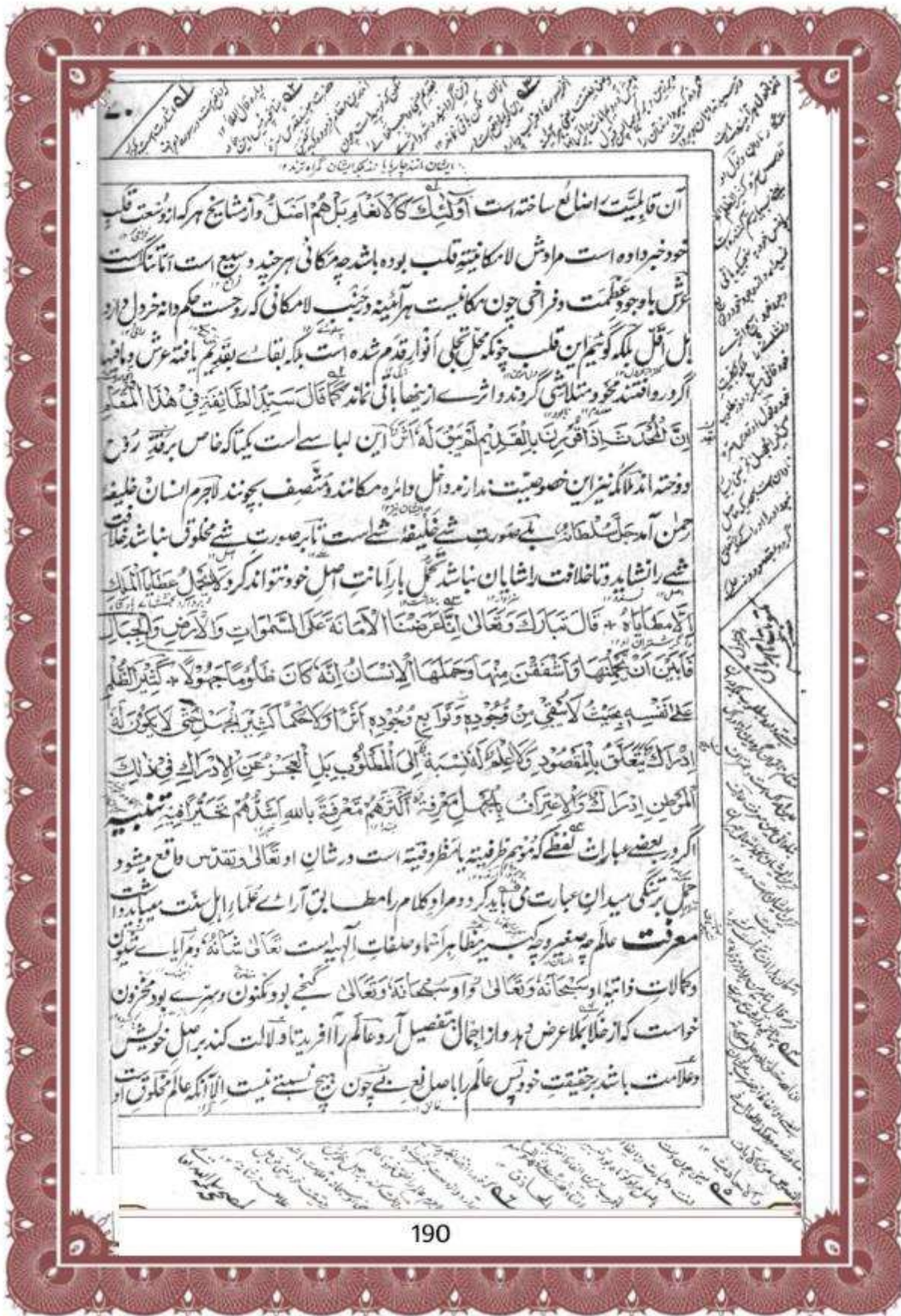
و در وقت حصول این جذب از خروج بغوث تعاضد نموده اند و بهمان

معلوم نمیشود چه بسیار است از سوت سلطان در وقت حصول این جذب از خروج بغوث تعاضد نموده اند و بهمان  
 جذب را جذب نهایت انگاشت اگر کافی است بود و ایشان را میگذشت آری جذب متقدم چون محبوبان  
 علق دارند اگر کافی باشد نجایش دارد و محبوبان را بقلاب عنایت خواهند کشید و در ایشان طریق نخواستند  
 داشتند اما این کفایت در حق جمیع جذبات متقدم هم ممنوعست جذب که انجام کار او بسبب  
 شد کافی است و اگر بسبب نیاید محذوب است از محبوبان نیست خامنه طائفه از شایخ  
 قدس الله تعالی آنرا هم گفته اند که تجلی ذاتی مدلل شعور است و محطل حس بعضی ایشان از  
 مال خود چنین گفته اند که در وقت ظهور این تجلی ذاتی تا مدتی بحس و حرکت نشاوده بود و در دم و  
 می انگاشتن و بعضی دیگر منبع کلام و جود آن در تجلی ذات کوه از حقیقت این سخن آنست که این تجلی  
 ذات در پرده است از آنست و بقا و پرده بواسطه بقایا است اثر وجود صاحب تجلی است و آن  
 در شعوری بواسطه آن بقیه است اگر تمام فانی میگشت و به بقا باشد شرف می شد آن تجلی  
 هرگز او را میسوزید ساخت شعور تجلی بالذات این نفس بها و من هؤلاء اذ کیف تجلی  
 اقبال ما این نار است بر آئینه بسوزد و متلاشی شود و فانی معین نار است و کیف تجلی بلکه گوئیم آن  
 تجلی که در پرده است تجلی ذات نیست داخل تجلی صفات است تجلی ذات که مخصوص آن حضرت  
 علیه الصلوٰة و السلام و الخیرة تجلی در پرده است و علامت پرده بشعوری است و بشعوری  
 از دور نیست و دلیل بی پروگی شعور است و شعور در کمال حضور است بزرگی از حال صاحب  
 این تجلی که با اصالة والا استقلال است چنین نسبت را و علی الاعتراف آنجا که گفت است  
 بیروش رفت بیک پر تو صفت به تو عین ذات می نگری و می بینی به تو همین تجلی ذاتی که  
 بی پرده است محبوبان را و این است و مجبان را بزقی ذکر که آندان محبوبان رنگ ارواح شان  
 گرفته آندان نسبت در کلبه ایشان سیرایت کرده است و در مجبان این سیرایت بر ذلیل ندرت است  
 و آنچه در حدیث نبوی علیه الصلوٰة و السلام آمده است من الصّیّات الکلمات واقع شده است

عقل در جذب است  
 هم در جذب است  
 نفس در جذب است  
 حس در جذب است  
 شعور در جذب است  
 تجلی در جذب است  
 ذات در جذب است  
 کلام در جذب است  
 جود در جذب است  
 فانی در جذب است  
 معین در جذب است  
 رنگ در جذب است  
 سیرایت در جذب است  
 ذلیل در جذب است  
 ندرت در جذب است  
 حدیث در جذب است







این قابلیت اصناع ساخته است اولش که کالغایو بل هم استل و ارشای هر که از وسعت قلب خود خبر داده است مرادش لا سکا نیتیه قلب بوده باشد چه مکافی هر چند وسیع است آنگاه است

عش با وجود عظمت و فراخی چون مکافیت هر مینه و ذریب لا مکافی که دوست حکم دانه خردل از بل آقل بلکه گوئیم این قلب چونکه تخلی افوارقه مر شده است بجا بقای بقیم یانه عرش و پانیه اگر در او آمده خود متلاشی گردند و اثرش از نیضای نماند محکا قال سید الطایفه فی هذا المعنی ان القصد اذا اقتربنا بالقلوب لعمری له انما این لباسه است یکتا که فاس برقیه روفن و نوشته اند اما که نیز این خصوصیت مدار و دخل و امره مکانند و تصدیف بچون لاجرم انسان خلیفه حمن آمد جمل سگهان بجه صورتش شنه خلیفه شنه است تا بر صورتش شنه مخلوق نباشد نقلا شنه را نشاید و ما خلافت را شایان نباشد عمل با امانت اصل خود نتواند کرد و گفته است عطا المذک لا کما یاه + قال تبارک و تعالی اتلقت فی السماه علی السموات والارض والعباد فابین ان یجملها و اشققن منها و حملها الی انسان انه کان فلو ما وجهه و لا کثیر القلم علی انفسه و حیث لا یغنی من فوجوده و تواج وجوده اثر او که کما کثیر یغنی لایکون له اذ لک یعاق بالمقصود کالعلم که نسبت به الی المملکوب بل الجوز عن الازمک فی مذاک المرین اذ لک و لا یعرف الیهم معرفه الیهم معرفه بالله اشکدهم تخیر فیه تمسبیه اگر بعضی عبارات لفظی که نمونم طرفینیه یا نظر و قیبه است در شان او تعالی و تقدس واقع میشود عمل بزرگی میدان عبارت می باید کرد و مراد کلام را مطابن آراش علمای اهل سنت بسیار است معرفت عالم پیغمبر و کتب و کتب بر نظام هر آنها و صفات الهیه است تعالی شأنه و علمای شیعه و کلمات فاتیما او سبحانه و تعالی و او سبحانه و تعالی گفته بود مکنون و مبرس بود مخزون خواست که از خطا بلاء عرض نه در و از اجماع تفصیل آرو عالم را افریده و دلالت کند بر اصل خویش و علامت باشد بر حقیقت خود پس عالم را باصل نیست چون پنج نسبت نیست الا که عالم مخلوق او

تصمیم بر کمال بود  
نفس با وجود عظمت  
نیتیه قلب بوده  
نماند محکا قال  
سید الطایفه فی هذا  
المعنی ان القصد اذا  
اقتربنا بالقلوب  
لعمری له انما این  
لباسه است یکتا که  
فاس برقیه روفن  
و نوشته اند اما که  
نیز این خصوصیت  
مدار و دخل و امره  
مکانند و تصدیف  
بچون لاجرم انسان  
خلیفه حمن آمد  
جمل سگهان بجه  
صورتش شنه  
خلیفه شنه است  
تا بر صورتش  
شنه مخلوق  
نباشد نقلا  
شنه را نشاید  
و ما خلافت  
را شایان  
نباشد عمل  
با امانت  
اصل خود  
نتواند کرد  
و گفته است  
عطا المذک  
لا کما یاه +  
قال تبارک و  
تعالی اتلقت  
فی السماه  
علی السموات  
والارض  
والعباد  
فابین ان  
یجملها و  
اشققن منها  
و حملها  
الی انسان  
انه کان  
فلو ما  
وجهه و لا  
کثیر القلم  
علی انفسه  
و حیث لا  
یغنی من  
فوجوده و  
تواج  
وجوده اثر  
او که کما  
کثیر یغنی  
لایکون له  
اذ لک  
یعاق  
بالمقصود  
کالعلم  
که نسبت  
به الی  
المملکوب  
بل الجوز  
عن الازمک  
فی مذاک  
المرین  
اذ لک و  
لا یعرف  
الیهم  
معرفه  
الیهم  
معرفه  
بالله  
اشکدهم  
تخیر  
فیه  
تمسبیه  
اگر  
بعضی  
عبارات  
لفظی  
که  
نمونم  
طرفینیه  
یا  
نظر  
و  
قیبه  
است  
در  
شان  
او  
تعالی  
و  
تقدس  
واقع  
میشود  
عمل  
بزرگی  
میدان  
عبارت  
می  
باید  
کرد  
و  
مراد  
کلام  
را  
مطابن  
آراش  
علمای  
اهل  
سنت  
بسیار  
است  
معرفت  
عالم  
پیغمبر  
و  
کتب  
و  
کتب  
بر  
نظام  
هر  
انها  
و  
صفات  
الهیه  
است  
تعالی  
شأنه  
و  
علمای  
شیعه  
و  
کلمات  
فاتیما  
او  
سبحانه  
و  
تعالی  
و  
او  
سبحانه  
و  
تعالی  
گفته  
بود  
مکنون  
و  
مبرس  
بود  
مخزون  
خواست  
که  
از  
خطا  
بلاء  
عرض  
نه  
در  
و  
از  
اجماع  
تفصیل  
آرو  
عالم  
را  
افریده  
و  
دلالت  
کند  
بر  
اصل  
خویش  
و  
علامت  
باشد  
بر  
حقیقت  
خود  
پس  
عالم  
را  
باصل  
نیست  
چون  
پنج  
نسبت  
نیست  
الا  
که  
عالم  
مخلوق  
او

اینست که عالم را با اصل نیست چون پنج نسبت نیست الا که عالم مخلوق او





چه کار دارو به معرفت محل تابان آنسور و اعلیٰ العیال و التلاک و الخیة اگر چه بواسطه  
 اتباع آنحضرت علیه الصلوة و التلاک و الخیة از تجلی ذات که بالاصالة خاصه آنحضرت است  
 علیه الصلوة و التلاک و الخیة و سایر انبیاء اعلیٰ العیال و التلاک و الخیة و الخیة و الخیة  
 تجلیات صفات است و تجلی ذات کثرت است از تجلی صفات لیکن باید دانست که انبیا را صلی  
 علیه و آله و سلم و التلاک و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة و الخیة  
 است را نیست با وجود تجلی ذات بطریق تبعیت شمس شخصیت جمال آفتاب در اجزای  
 طه کرده آفتاب برسد و در میان آفتاب و او غیر از حلیه رقیقه نماند و شخصه دیگر با وجود  
 ذات آفتاب در عروج بان مراتب عاجز است هر چند میان او و آفتاب مائلی در میان نیست  
 شک نیست که شخص اول نزدیکتر است با آفتاب و عالمی است بحالات و رقیقه او پس در هر که  
 قرب بیشتر است و معرفت زیاد تر فاصله است پس هیچ ذلی از اولیای این امت که خیر الامم است  
 با وجود افضلیت پیغمبر خویش بر مرتبه هیچ نبی از انبیا نرسد اگر چه او را بواسطه متابعت پیغمبر خویش  
 از مقام مابه الافضلیت نصیبی حاصل شود فضل کلی انبیا راست اولیا کفیلی اند و در کمال  
 انحراف کلامه **الکمل لله سبحانه و تعالی ذلک و کل جمیع نعمایه و الصلوة و التلاک و الخیة**  
**افضل انبیا به و کل جمیع الایات و المرسلین و المذنبین و المقربین و کل الصالحین**

سعد بن عبدالله بن مسعود  
 را به صلوات انبیاست از  
 تجلیات صفات  
 طه ذلک و الخیة  
 کل تابان از درین  
 بالانیا طه الصلوة  
 و الخیة

کتاب معرفت  
 در بیان صفات  
 انبیا و ائمه  
 علیهم السلام  
 در بیان صفات  
 انبیا و ائمه  
 علیهم السلام

و الصالحین **مکتوب و وصفتنا و مشتم**

بسیار بسیار کپوری صدور یافته در منع از ادای صلوة نوافل جماعت مانند نماز عاشورا و توبه  
 و شنبات غیره و این است **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُ الَّذِي نَسَرَفْنَا بِمَتَابَعَةِ سَيِّدِ**  
**الرَّسُولِينَ وَصَحَّبْنَا هُنَّ الرِّسَالِ الْمُبْتَدَعَاتِ فِي الدِّينِ وَالصَّلَاةِ وَالسَّلَامَةِ عَلَى مَنْ مَعَهُ**  
**بَنَاتِ الضَّلَاةِ وَرَفَعَهُ أَعْلَامَ الْهُدَايَةِ وَكَلَى إِلَهُ الْأَبْرَارِ وَصَحَّبَهُ الْأَخْيَارَ بَيِّنَاتٍ**

**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)  
Ketabton.com: The Digital Library**